راه توده

شماره «۱۰۱»
دوره دوم، آبان ۱۳۷۹
http://www.rahetude.de

گفتگوی راه توده با رادیو "صدای ایران" ۷۹/۷/۲۶

امروز باید وارد میدان شد!

- **کیفرخواست ارتداد برای یوسفی اشکوری، کیفرخواست علیه اصلاحات انقلابی است!**
- بجای تشکیل کانون حقوقی - سیاسی دفاع از زندانیان سیاسی و تحت فشار قرار دادن قوه قضائیه، همچنان برای خاتمی نامه‌پراکنی و او را تضعیف می‌کنند!
- **اصلاحات را باید به عمق جامعه برد و توده‌های مردم را برای دفاع از آن بسیج کرد! این ممکن نیست، مگر با افشای مافیای اقتصادی!** (ضمیمه)

آن "یازده روز" و یک "روز"ی که سرنوشت دهه دوم ج.ا رقم خورد!

آنها که آیت‌الله خمینی را به رهبری پذیرفتند، آنها که رهبر برگمار کردند!

توافق برسر تقسیم قدرت، دور از چشم مردمی صورت گرفت که در خیابان‌ها و در عزای آیت‌الله خمینی بر سر و روی خود می‌زدند! (ص ۱۷)

در تدارک انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری

اهداف اقتصادی بحران آفرینان را فاش کنید!

جامعه بحران زده ایران نیازمند تحولی اساسی و همه جانبه در ساختار اقتصادی-سیاسی حاکم بر آنست! این نیازی است که توده‌های میلیونی مردم ایران، نه تنها خواهان آن، بلکه مصمم به تحقق آن هستند. جنبش کنونی، که ابعاد آن با انقلاب بهمن ۵۷ برابری می‌کند در پی تحقق این دگرگونی است. این جنبش از نظر وسعت آگاهی مردم نسبت به ساختار حاکمیت و شناخت و آگاهی مردم از "**آنچه که نمی‌خواهند**" و "**آنچه که می‌خواهند جایگزین آن کنند**"، بر انقلاب بهمن ۵۷ نیز پیشی دارد و همه تجربه انقلاب ۵۷ نیز در خدمت آنست!

مقابله مسالمت آمیز مردم با مخالفان جنبش و اصلاحات، هرگز به معنای ضعف جنبش و یا محدود بودن ابعاد کمی و کیفی آن، در مقایسه با خواست‌های مردم در انقلاب بهمن ۵۷ نیست. حتی تعریفی که "رهبر" از "اصلاحات" ارائه می‌دهد و آن را در مبارزه با سه فاجعه ناشی از بحران همه جانبه حاکم بر کشور، یعنی "**فقر**"، "**فساد**" و "**تبعیض**" خلاصه می‌کند، خود با صراحت به همین بحران اعتراف می‌کند. اینکه او متمایل به مخالفان جنبش و در مخالفت با خواست مردم برای "آزادی"ها می‌کوشد اصلاحات و خواست‌های جنبش را بدین ترتیب محدود کند، اهمیت اساسی ندارد، آنچه اهمیت کلیدی دارد، نفس همین اعتراف و گریز ناپذیر بودن پذیرش وجود آن در جامعه و بیان گریز ناپذیرتر آنست!

اعتراف به همین سه فاجعه اجتماعی، که هر یک از آنها خود به تنهائی و در پیوند با تبعات آن می‌تواند در هر کشوری بستر یک انقلاب اجتماعی شود، یعنی اعتراف به خواست جامعه برای تحولی انقلابی و یا به تعبیر برجسته‌ترین چهره‌های اصلاح طلب درون حاکمیت "**بازگشت به آرمان‌های اولیه انقلاب بهمن ۵۷**" (بقیه در ص ۲)

دادگاه کنفرانس برلن
جای قضات را با متهمان عوض کنید! (ص ۷)

پرسش‌های مردم پاسخ رفسنجانی (ص ۳۳)

اطلاعاتی درباره گروه "مهدویت" (ص ۹)

رویاروئی با ۲۶۰۰ شورای کار (ص ۷)

مافیای حکومتی "هواپیمایی ماهان" (ص ۵)

ناصر زرافشان:
اسلام تجاری (ص۳)

"موج‌سواری" هنر توده‌ای‌ها نیست! (ص ۳۰)

(انگیزه‌های اقتصادی ... از ص اول)

تحول و بازگشت به آرمان‌هـای اولیـه انقـلاب ۵۷، بـا ادامـه حضور غارتگران و بوجود آورندگان فقر، مروجان واقعی فسـاد و مدافعـان تبعیض در حاکمیت ناممکن است و به همین دلیل دگرگونـی در سـاختار حاکمیت نه تنها اجتناب ناپذیر، بلکه سرانجام جنبش کنونی مردم است.

این دگرگونی در رفتن و یا آمدن این و یا آن فـرد در پسـت و مقام‌های حکومتی و یا جایگزین کردن این فرد بجـای آن فـرد خلاصـه نمی شود، بلکه ساختار طبقاتی حاکمیت باید تغییر کند و طبقات حاکم در لباس روحانی و یا غیر روحانی- باید جای خود را به نمایندگان طبقات دیگری در جامعه بدهند. طبقاتی که اکنون در صفوف جنبش قرار گرفتـه و در هر انتخاباتی دست رد بر سینه هر فرد و دولتمردی می‌زننـد کـه بـه نوعی نماینده طبقه حاکمه است! این جابجائی با تغییر سـاختار اقتصـادی حاکم و دگرگونی آن اشکالی از زیربنای حکومتی ممکن است که ساختار کنونی بر آن استوار است. شرایط سیاسی و فرهنگی جامعه نیز در جریـان همین تغییر در ساختار اقتصادی و زیربنای حکومتی دگرگون خواهد شد.

ساختار اقتصادی کنونی ایران، سـاختاری تجـاری اسـت و نـه تولیدی. بزرگترین بنیادهای اقتصادی و مالی کشور در اختیار این سـاختار و این طبقه است و بصورت بزرگـترین تجارتخانـه‌ها بـر دسـتگاه دولتـی برتری و تسلط دارد و فارغ از هـر گونـه کنـترل و نظـارت دولـت عمـل می‌کند: سه بنیاد عظیم آسـتانقدس رضـوی، بنیـاد مسـتضعفان و کمیتـه امداد برجسته‌ترین نمونه‌ها به حساب می‌آیند. بنیادهائی که حتـی مالیـات حکومتی را نیز پرداخت نمی‌کنند. اکنون بانک‌های وابسته به ایـن طبقـه نیز در کنار بنیادهای یاد شده وارد میدان شده‌اند.

تجارت، چرخ تولید را می‌خواباند، چنانکـه در کلیـه شـهرهای صنعتی ایران، اکنون بیکاری و فلج کارخانه‌های تولیدی بزرگترین بحران است. میلیون‌ها جوان کشور در کنار صـف میلیون‌هـا بیکـار کشـور قـرار گرفته‌اند. فقر و غارت ۸۰ درصدی مـردم ایـران را بـاید در ایـن سـاختار جستجو کرد و برای مقابله با آن نیز این ساختار را باید درهـم شکسـت و نظارت و کنترل دولت بر بازرگانی را مطابق قانون اساسی موجـود برقـرار کرد و بنیادهای بزرگ یاد شده را به دولت باز گرداند!

هر کس بدون ذکر مرزبندی‌های واقعـی و موجـود در جامعـه مدعی شود در ایران آزادی نیست، مـردم را گمـراه کرده‌اسـت. در ایـران آزادی هست، اما از آنجا که آزادی مقولـه‌ای طبقـاتی اسـت، ایـن آزادی اکنون در خدمت همان طبقه‌ایست کـه حـاکمیت را در اختیـار دارد و بـر اقتصاد کشور مسلط است. همچنان که همه شاهدند، اکنـون بیـش از ده سال است، که هیچ مانعی بر سر راه تشکل‌های وابسته بـه سـرمایه‌داری تجاری کشـور وجـود نـدارد. "جمعیـت موتلفـه اسـلامی"، بعنـوان حـزب سراسری سرمایه‌داری تجاری ایران بزرگترین کنگره‌ها را برپـا می‌کنـد و شدیدالحن‌ترین بیانیه‌ها را خطاب به دولت و یا در مقام تهدید مردم صادر می‌کند و از هر سد قانونی و مانع حکومتی نیز عبور می‌کند. متحـدان آن، که تشکل‌های مستقل خود را دارند نیز همینگونه عمل می‌کنند و آزادنـد: "گروه‌های همسو". تشکل روحانی متحد آن نیز همیـن موقعیـت را دارد و اساسا خود را ملزم به گرفتن پروانه فعالیت هم نمی‌داند: "جامعه روحـانیت مبارز"

هیچ گروه فشار و غیر فشاری به اجتماعات آنها حمله نمی‌کند و هیچ محکمه‌ای نیز آنها را احضار نمی‌کند و برای نشریاتشان نـیز هیـچ دادگاهی حکم صادر نمی‌کند. بنابراین آزادی در جمهوری اسلامی هست، اما برای آن طبقه‌ای که در حاکمیت است. این واقعیت را مـردم بوضـوح شاهدند! آنها حتی بسیار فراتر از این نیز عمل می‌کنند و علاوه بر کنترلی که بر دستگاه قضائی کشور دارند و در قـوای انتظـامی و نظـامی کشـور تشکل‌های خود را بوجـود آورده‌انـد، مسـتقل از ایـن تشـکل‌های آشـکار نظامی، تشکل‌های نظامی پنهان و "بریگادی" خود را نـیز دارنـد و بـا ۸۰ درصد مردم ایران مقابله می‌کنند. آنها، حتی از کشورهای دیگر سلاح نـیز برای ایـن بریگادهـای اسـتخدام شـده وارد کرده‌انـد، از جملـه از کشـور افغانستان! ترور "سعیدحجاریان" بـا اسـلحه سـازمانی و موجـود در ارتـش طالبان افغانستان "ماکاروف" نمونه‌ای از این ورود اسلحه به کشـور اسـت. آزادی از این فراتر برای یـک طبقـه حاکمـه، شـاید فقـط در کشـورهای امریکای لاتین و روسیه مافیا زده متصور باشد.

آنکه آزادی ندارد، همان ۸۰ درصدی اسـت کـه غـارت شـده است. بنابراین، چه نشـانه‌ای واضح‌تـر از "تبعیـض"ی کـه فقـر را کـامل می‌کند؟

فقـر و تبعیضـی کـه از کنـار آزادی غـارتگری و غـارتگران برمی‌خیزد، همه نوع فسادی را به همراه مـی‌آورد، و امـروز در جمـهوری اسلامی این فساد، در همه انواع متصور خویش در اوجی بی‌سابقه اسـت. بنابراین، آنکس که اصلاحات را در مبارزه با فقر و فساد و تبعیض تعریـف می‌کند، اما در مقابل آزادی ۸۰ درصد مردم می‌ایستد، تـا آزادی مسـببان، مروجان و مدافعان فقر و فساد و تبعیض ادامه یابد، نه عمـق فاجعـه، نـه ابعاد خواسته‌های مردم و نه راه مقابله با بحـران و همسـوئی بـا مـردم را یافته‌است.

هر کس، در هر پست و مقامی، وقتی با تغییر ساختار اقتصادی و حکومتی به سود ۸۰ درصد مردم غارت شده و به زیان طبقه حاکمـه‌ای که فقر و فساد و تبعیض ناشی از حاکمیت بلامنازع آن اسـت می‌ایسـتد، عملا در برابر اصلاحات انقلابی ایستاده‌است.

جابجائی طبقاتی در حاکمیت و به سود ۸۰ درصد مردم ایـران، ریشه واقعی و توده‌ای جنبش کنونی مردم ایران است. ایـن تـوده دهـها میلیونی، آزادی خویش از چنگال طبقه حاکمه و غـارتگران را می‌خواهـد. در امان نگهداشتن طبقه حاکمه زیر انواع شعارها و بهانـه‌های مذهبـی و اسلامی، ارزش‌های دینی، خودی و غیر خودی، روحانی و غیر روحـانی و همه دیگر پرده‌های استتاری، دیگر ممکن نیست! مردم می‌دانند "چه چیز را نمی‌خواهند" و "چه چیز را می‌خواهند".

جدال بزرگ بر سر همین "نخواستن" و "خواستن" است؛ بر سر خاتمه بخشیدن بر حاکمیت طبقه تجاری و غارتگران اجتماعی و برقراری حاکمیت ۸۰ درصدی مردم است. تمام مقاومتی که در حاکمیت و در برابر جنبش مـردم می‌شـود، ریشـه‌هایش در همیـن واقعیـت آشـکار و انکـار ناپذیراست. بحران آفرینی‌های جنایتکارانه ۴ سال گذشته در برابر جنبـش مردم، برای تداوم بخشیدن به بحران همه جانبه حاکم بـر جامعه‌اسـت و ریشه‌ها و انگیزه‌های واقعی آن "طبقاتی" و "اقتصادی" اسـت. نقشـی کـه "**قوه قضائیه**"، در مقام و موقعیت "**فرماندار نظامی یـک حکومـت کودتائی**"، در مقابله با جنبش مردم ایفاء می‌کند، بعنوان ابزاری در اختیار همین طبقه باید افشاء شده و مردم علیه آن بسیج شوند!

هر جریان سیاسی، شخصیت اصلاح‌طلب و هر طرفدار واقعـی جنبش مردم، -چه در حـاکمیت و چـه در خـارج از حـاکمیت- امـروز بـا وظیفه بزرگ و تاریخی افشای انگیزه‌هـای اقتصـادی و طبقـاتی بحـران آفرینان ۴ سال گذشته و بسیج مردم در جـهت درهـم شکسـتن ماشـین دولتی این طبقه روبرواست! اصلاحات انقلابی، جز از این طریـق ممکـن نیست!

اساسی‌ترین گام‌ها برای رفتن به سوی انتخابات آینده ریاسـت جمهوری، باید در این مسیر برداشته شـود. صـف اصـلاح طلبـان داخـل حاکمیت و اصلاح طلبان خارج از حاکمیت از این طریق و از این مسیر به یکدیگر وصل می‌شود و در کنار سپاه ده‌ها میلیونی مردم ایـران، حرکـت بطرف اصلاحات انقلابی جهش خواهد گرفت و هر دستآوردی متکی بـه این نیرو تضمین و تثبیت می‌شود.

اشاره– "ناصر زرافشان" از متفکرین دگراندیش ایران و یکی از وکلای پرونده قتل‌های سیاسی–حکومتی (زنجیره‌ای) دوران اخیر است. وی علاوه بر گفتگوهای رادیوئی که در چارچوب مسائل حقوقی مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای با رادیوهای فارسی زبان می‌کند و دیدگاه‌هائی که در مصاحبه‌های خویش با مطبوعات داخل کشور طرح می‌کند، مستقلا نیز گاه مقالات و تحلیل‌هائی نوشته و در برخی ماهنامه‌ها و فصل‌نامه‌های داخل کشور منتشر می‌کند. از جمله این تحلیل‌ها و مقالات، نوشته زیر است که از فصل‌نامه "فصل‌سبز" برگرفته شده است. طبعا، برخی مضامین مطرح شده در این تحلیل- از جمله در بکار گرفتن "جنبش" بجای "انقلاب" ۵۷ و یا قطعیت هم سرنوشت شدن انقلاب ۵۷ و انقلاب مشروطه– اگر یک شناخت باشد و نه ناشی از پاره‌ای ملاحظات سیاسی و یا کم دقتی‌های اجتناب‌ناپذیر مطبوعاتی قابل بحث است. متاسفانه فاصله مهاجرت و داخل کشور، امکان گفتگوهای مستقیم را برای تدقیق این عرصه‌های نظری ممکن نمی‌سازد، اما طرح این نظرات از این طریق انتشار در راه‌توده– خود به نوعی ورود به این نوع بحث‌های ضروری است. مقاله تحلیلی "ناصرزرافشان" را، در ادامه می‌خوانید:

ناصر زرافشان:

اسلام‌خواهی تجار بزرگ پوشش غارت اجتماعی‌است!

مبارزات مردم ایران علیه رژیم شاه، عمدتا ماهیت ضد استبدادی داشت و آزادی یکی از مضمون‌ها و خواسته‌های اصلی این جنبش بود. نیروی خودجوش و توده‌وار مردم فاقد تشکل سازمانی گسترده و نیز فاقد ذهنیت سیاسی شفاف و مشخصی بود.

متاسفانه پس از فروکش کردن تب و تاب‌های اولیه، گروه کوچکی از تجار سنتی ماقبل سرمایه‌داری و نمایندگان سیاسی آن‌ها، با پنهان ساختن خود پشت باورهای دینی مردم و سوء استفاده از خلاء موجود در زمینه شرایط ذهنی و با برخورداری از امکانات مالی و مادی که سایر نیروهای اجتماعی از آن محروم بودند، ظرف سال‌های اولیه پس از سقوط رژیم گذشته، خواه از طریق دسایس سیاسی و اقتصادی و خواه از طریق کشتار و سرکوب، بتدریج سایر نیروهای اجتماعی را سرکوب یا خلع ید و از گردونه خارج ساختند و همه‌ی مواضع حساس اقتصادی، سیاسی و نظامی را به تصرف خود در آوردند.

به این ترتیب، سرنوشت جنبش مشروطه، یعنی شکست مردم در نیل به خواسته‌ها و اهداف اقتصادی و سیاسی‌شان، آن هم پس از سرنگونی استبداد، یک بار دیگر تکرار شد. مضمون اصلی جنبش مشروطه مبارزه ضد استبدادی و خواسته‌های آن تامین آزادی‌های سیاسی و رهائی از سلطه و نفوذ بیگانگان بود، اما شکست این جنبش در تحقق خواسته‌های خود و روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی پس از کشمکش‌های اولیه–صرفنظر از برخی نوگرائی‌هائی که غالبا همسو با سیاست‌های امپریالیستی ذی‌نفوذ در ایران و در پاسخ به نیازهای همان سیاست‌ها برای هم‌آهنگی و آماده سازی ایران به منظور شرکت در مجموعه‌ی تقسیم بین‌المللی کار و منابع جهان سرمایه‌داری، صورت می‌گرفت– در اساس استبداد سیاسی و وابستگی ایران به قدرت‌های بزرگ تغییری حاصل نشد و در جهت رشد ملی و مستقل برای رسیدن به جایگاه واقعی ایران در خانواده‌بین‌المللی و غلبه بر عقب ماندگی های دیرپای تاریخی اقدامی به عمل نیآمد. استبداد سیاسی تجدید، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی سرکوب، و وابستگی به بیگانه تشدید شد و از این رو مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی در سال‌های ۲۰ تا ۳۲ که به سرکوب دوباره و کودتای ۳۲ منجر شد و پس از آن مبارزات مردم در اواخر دهه‌ی ۴۰ و در طول دهه‌ی ۵۰ که منجر به سرنگونی رژیم شاه در بهمن ۵۷ شد را باید ادامه جنبش مشروطه به حساب آورد؛ زیرا مضمون آن ضد استبدادی و خواسته‌های آن آزادی و استقلال ملی بود، نه استقرار سلطه‌بازار و سرمایه‌داری تجاری ما قبل سرمایه‌داری بر همه شئون زندگی جامعه.

اسلام‌خواهی تجار بزرگ، پوشش غارتگری است!

نه انگیزه‌ی واقعی آن جناح‌ها و نیروهای اجتماعی که جنبش بهمن ۵۷ را عقیم ساختند و آن را در خدمت منافع خود در آوردند، صرفا اسلام است و نه انگیزه نیروهای اجتماعی دیگری که با این فرصت‌طلبان در مقابله و معارضه‌اند غیر اسلامی یا مخالف با اسلام است. قشری‌گری و مقدس‌مآبی تظاهر آمیز آن میوه چینان نیز پوششی بر فعالیت‌های غارتگرانه آنان است.

موضوع اینست که نیروهای ضد تاریخی و عقب مانده‌ای، از راه زد و بند در تجارت داخلی و خارجی سرگرم چپاول ثروت‌ملی هستند و برای موجودیت و بقای خود با رشد اقتصادی و اجتماعی و پا گرفتن فعالیت‌های تولیدی و صنعتی در داخل کشور و با اقتضائات و نیروهای بالنده‌ای که خود لازمه و بازتاب این رشد و بالندگی هستند، ستیز و مخالفت می‌کنند. از آنجا که هیچ گونه مشروعیتی ندارند، برای کشتار و سرکوب و خفه کردن معترضان و مخالفان خود و برای ارعاب و سکوت مردم ، دین را بهانه کرده‌اند و کسانی هم که در لباس دین، مزدوری و توجیه سیاسی عملکرد این غارتگران جامعه و دشمنان مردم را به عهده گرفته‌اند نیز "**خسرالدنیا و الاخره**" اند؛ زیرا این جماعت، هم سخت‌ترین لطمات را به دین و دینداری وارد ساخته‌اند و هم در دشمنی با مردم از هیچ چیز فروگذار نکرده‌اند.

تکیه‌گاه سنتی استعمار بریتانیا

پس از کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم امریکا، که به جای بریتانیا موقعیت مسلط را در میان قدرت‌های خارجی در ایران به دست آورد، چندان توجه و اعتنائی به تکیه‌گاه‌های سنتی استعمار بریتانیا نکرد. متحدین داخلی امپریالیسم بریتانیا را در ایران از دیر باز "هزار فامیل" یعنی اربابان و مالکین بزرگ ارضی، خوانین و سران عشایر و تجار بزرگ ماقبل سرمایه‌داری و روحانیون درباری تشکیل می‌دادند.

اگر بین سال‌های ۳۲–۴۲ امریکائی‌ها هم در ایران روابط خود را با هزار فامیل و ستون‌های اصلی فئودالیسم رو به زوال حفظ کردند، این بدان جهت بود که در آن دوره در میان طبقات اجتماعی ایران برای همکاری با بیگانگان کسی آماده‌تر از این‌ها نبود و امپریالیسم امریکا هم هنوز فرصت نیافته بود که مجموعه‌ی مطلوب خود را در ایران ایجاد کند.

به محض آن که توانست لایه جدیدی از سرمایه‌داری کمپرادور با تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های وابسته به آنان را در ایران ایجاد کند، متحدین قدیمی و سنتی امپریالیسم بریتانیا را طرد و سرکوب کرد و زمام کارها را به دست این وابستگان نو خاسته سپرد. اسم این تحول را نیز انقلاب سفید گذاردند. پس از سال ۴۲ اربابان و مالکین بزرگ، عملا در ایران از میان رفتند، بافت عشایری نیز از هم پاشید، اما تجارت سنتی کلان و سایر متحدین بریتانیا از میان نرفتند. بورژوازی کمپرادور بی‌ریشه و نوپدید، لقمه‌ی چرب تجارت خارجی را از گلوی آنان باز ستانده بود، اما این بیوه‌ی استعمار فرتوت بریتانیا که او را به حریم امپریالیسم تازه نفس امریکا راه نداده بودند، با قناعت به همان سهمی که از بازار داخلی برایش مانده بود به حیات خود ادامه داد. سقوط رژیم شاه و از هم پاشیدگی بورژوازی وابسته‌ای که شریک سرمایه‌های خارجی و کارگزار شرکت‌های انحصاری بیگانه در ایران بود و تجارت خارجی را قبضه کرده بود موجب شد که در عرصه تجارت خارجی خلاء شدیدی پدید آید. تولیدات داخلی نیز به علت توقف بیشتر کارخانه‌ها و اعتصابات آخرین‌ماه‌های پیش از سرنگونی رژیم شاه و فرار بسیاری از سرمایه‌داران و مدیران آن‌ها و کمبود مواد اولیه به شدت کاهش یافته یا کاملا متوقف شده بود و احتیاج به واردات کالا را بیش‌تر می‌کرد. جنگ نیز برای این جماعت نعمتی بود که از آسمان نازل شد، زیرا بخش قابل توجهی از منابع و تولیدات باقی مانده هم به جنگ و رفع نیازهای جبهه اختصاص یافت و کمبود کالا در داخل کشور و نیاز به واردات کالا به طور بی‌سابقه‌ای شدت یافت. کار از فرصت طلبی‌های کاسبکارانه و ارزان خریدن و گران فروختن بسیار فراتر رفت و به احتکار و ایجاد قحطی‌های مصنوعی و بازی با بازار رسید. آنها جنگ، مرگ، فقر و رنج و همه‌ی مشکلات دیگر مردم را برای خود به سود تبدیل کردند و با سوء استفاده از ارتباطهای سیاسی خود کیسه‌هایشان را انباشتند. آنها از تسهیلات ارزی و دولتی و تفاوت هنگفت نرخ ارز دولتی و آزاد درآمدهای هنگفت و بادآورده‌ای کسب کردند که خود موضوع یک تحقیق جداگانه‌است. فعالیت آنها با یک سازمان اقتصادی شروع شد و بتدریج کنترل بنیاد مستضعفان و سایر شرکت‌ها و سازمان‌های اقتصادی دیگر را هم بدست آوردند و از این پس به دنبال قبضه کردن مجلس، قوه قضائیه و دولت برآمدند. در مجلس اول گروه کوچکی نماینده داشتند، در مجلس دوم با روحانیت مبارز ائتلاف کردند و کرسی‌های بیشتری را بدست آوردند، در مجلس سوم به اقلیت اصلی مجلس تبدیل شدند و در مجلس های چهارم و پنجم به عنوان اکثریت مهار قوه مقننه را بدست گرفتند. همزمان و به موازات قوه مقننه، قوه قضائیه را هم از بالا تحت کنترل خود درآوردند و با گماردن فضلای مدرسه حقانی در مواضع کلیدی این دستگاه آن را نیز تحت اختیار خویش گرفتند و قوه قضائیه را به سرنوشتی دچار ساختند که به تعبیر ریاست کنونی این قوه، ویرانه‌ای از آن به جا مانده‌است.

این طبقه در حال حاضر به مانع عمده‌رشد و شکوفائی اقتصاد ایران تبدیل شده است. تجارت سنتی که خود زائیده و محصول یک اقتصاد غیر مولد است که در آن در آمدهای غیرتولیدی و بی‌زحمت وجود داشته باشد، از سوی دیگر خود زاینده و تولید کننده مجدد همان اقتصاد غیر مولد و دلالی و مانع پا گرفتن و رشد فعالیت‌های سالم تولیدی است. لازمه بقا و فعالیت این نوع سرمایه‌ها وجود تقاضا برای کالاهای وارداتی، یعنی قدرت خرید مازاد بر ارزش کالاهای تولید شده داخلی است. این قدرت خرید که به صورت تقاضا برای کالاهای وارداتی تجلی می‌کند، اکنون از توزیع مجدد درآمدهای نفتی ناشی می‌شود و نه از محل اضافه ارزش‌تولید ملی. از این رو، این تجارت سنتی در شکل فعلی خود تا زمانی قادر به ادامه زندگی است که درآمدهای بی‌زحمت حاصل از نفت وجود داشته باشد. بعبارت دیگر این تجارت سنتی، انگل جامعه‌ی نفتی و بطور کلی اقتصاد استخراجی است نه جزو ضرورتی ساختار امروزی اقتصاد جامعه. اگر نفت وجود نداشت مدت‌ها پیش از این، تجارت سنتی راه زوال را طی کرده بود، اما در حال حاضر در اقتصاد ایران نقش تعیین‌کننده دارد و بدون این که سهمی درتولید ارزش‌های اقتصادی داشته باشد، سهم قابل توجهی از این درآمدها را جذب و تصاحب و سپس آن‌ها را مجددا در دلالی‌های غیر مولد و پرسود و بی‌دردسر به کار می‌اندازد یا به شکل‌های اسراف آمیز وتجمل طلبانه به مصرف می‌رساند و از این طریق مانع آن می‌شود که این درآمدها صرف فعالیت‌های تولیدی در صنعت یا کشاورزی شود. رواج و وفور کالاها و تاسیسات تجملی طی سال‌های اخیر که سال‌های یکه تازی این طبقه بوده‌است، – مانند استخر و فضای سبز احداث شده– در مالکیت کسانی قرار دارد که گاهی اسم خود را هم نمی‌توانند به زبان مادریشان بنویسند. اینها نشانه‌های آشکار رشد این طبقه پارازیت طی این سال‌هاست.

سیاست‌هائی که این طبقه طی دهه‌ی گذشته با استفاده از تسلط خود بر دستگاه‌ها و نهادهای مختلف کشور طراحی و اجرا کرده‌است، در جهت تامین منافع آنان از رهگذر واردات کالا و دلالی‌های کلان و ورشکستگی و نابودی بسیاری از کارگاه‌ها و واحدهای تولید داخلی بوده‌است. از آنجا که این گونه سرمایه‌ها در ارتباط با تجارت خارجی قرار دارند، خود سرپل واردات را گرفته و در آن جا مستقر شده‌است، با ریشه دواندن و پا گرفتن صنایع و تولیدات داخلی ذاتا مخالف است؛ زیرا درصدی از بهای فروش هر قلم کالای وارداتی سهم وارد کننده‌ی آن‌هاست و چون این سرمایه‌ها در بخش تولید هم فعالیتی ندارند، اگر تولید داخلی کالاهای مشابه جانشین کالاهای وارداتی شود، این جماعت را از سهمی که از بهای فروش کالاهای وارداتی عاید آنان می‌شود محروم خواهد ساخت.

سرمایه‌داری تجاری در برابر تحولات ایستاده!

در عرصه سیاسی نیز، از آن جا که موجودیت و عمل کرد اقتصادی این طبقه با اقتضاهای رشد درونی و توسعه اقتصادی جامعه مخالفت دارد، برای حفظ موقعیت و منافع خود پتانسیل‌های طبیعی رشد جامعه را سرکوب و با نیروی درونی این رشد طبیعی مقابله می‌کند. این سرمایه‌داری در عرصه سیاسی که بازتاب منافع و موقعیت اقتصادی است در مقام اعمال سیاست‌های خود و پشتیبانی از نهادهای وابسته به خود رو در روی حرکت طبیعی جامعه قرار دارند و با توسعه سیاسی آن مقابله می‌کند. به همین جهت در زمینه سیاسی سرکوب، مخالفت با آرای عمومی جامعه، دشمنی با آزادی بیان و مطبوعات و همراه با دسیسه چینی‌های گوناگون برای تصرف اهرم‌های قدرت و مواضع کلیدی سیاسی، اقتصادی و قضائی، مجلس، قوه قضائیه، دادگاه‌ها و دستگاه‌های اجرائی و در یک کلام ارتجاع سیاسی در همه جنبه‌های گوناگون آن ره آورد فعالیت‌های این طبقه است.

این طبقه با همه اوصافی که گفته شد، مدعی رهبری مبارزه رهائی بخش ملی و تامین استقلال ملی و ضدیت با امپریالیسم هم هست! در حالیکه تاکنون کسی ندیده و نشنیده است که بازمانده‌های عهد فئودالی هم داعیه‌ی رهبری مبارزات ضد امپریالیستی مردمی را در جهان پیچیده کنونی داشته باشد.

مردم ایران پس از دو شکست در جنبش مشروطه و جنبش ملی کردن نفت، در سال ۵۷ برای احیای آزادی‌های سیاسی از دست رفته و رهائی از سلطه بیگانگان به پا خاستند، اما به دام جریانی ضد تاریخی و انحصارطلب افتادند که همه چیز را به قهقرا برد. مایه عظیمی از نیروها و منابع طبیعی و انسانی را جامعه از دست داد تا این حقیقت را دریابد که جریان مورد بحث، نه توانائی اداره کشور را دارد و نه بینش لازم برای این کار را.

گزارشی پیرامون شرکت "هواپیمائی ماهان"

و

شبکه قاچاق مهاجران ایرانی وابسته به آن!

مافیای "هواپیمائی ماهان"

دهها شرکت تجاری، طی دهسال گذشته در اختیار شبکه امنیتی- جنائی وابسته به مافیای اقتصادی جمهوری اسلامی قرار داشته و در کنار سود عظیمی که به جیب مافیای اقتصادی-حکومتی جمهوری اسلامی ریخته‌اند، در انواع جنایات داخل و خارج کشور دست داشته‌اند.

در جریان رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای، که عقبه آن تا قتل‌عام زندانیان سیاسی، قتل دکتر کاظم سامی، قتل احمد خمینی، ارتباط‌های تجاری-امنیتی با شبکه‌هائی از سازمان مجاهدین خلق در خارج از کشور و حتی ترورها، انفجارها و خمپاره‌اندازی‌های اخیر در تهران باز می‌گردد، اطلاعاتی در خصوص فعالیت‌های مالی-جنائی این شرکت ها بدست آمده‌است. برخی از این شرکت‌ها تعطیل شده‌اند، مسئولین صاحبان اطلاع برخی از همین شرکت‌ها در حوادث ساختگی به قتل رسیده‌اند تا همراه اطلاعات خود دفن شوند و برخی هنوز به کار خود ادامه می‌دهند. از همین طریق هزینه عملیات جنائی در خارج و داخل کشور تامین شده و می‌شود. بودجه اولیه این شرکت‌ها، -تا آنجا که در برخی محافل داخل کشور گفته می‌شود- از طریق شبکه‌های وابسته به بنیاد مستضعفان، تولیت آستانقدس رضوی و کمیته امداد تامین شده‌است.

از جمله تلاش‌هائی که از جانب رهبران مافیای اقتصادی-حکومتی صورت می‌گیرد تا مجلس نتواند به امور این شرکت‌ها رسیدگی کند، از بیم فاش شدن انبوهی از اطلاعات مربوط به عملیات مالی-جنائی این شرکت‌ها و دست‌های پشت پرده و هدایت‌کننده آنهاست.

در برخی محافل گفته می‌شود، که اعترافات صریحی پیرامون فعالیت این شرکت‌ها اکنون در اختیار کمیته‌های بررسی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، کمیسیون‌های مربوطه در مجلس ششم و دستگاه‌های و سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی است. از جمله شرکت "شفق" که اکنون فعالیت آن متوقف شده، اما پرونده مالی آن در پیوند با بسیاری از عملیات جنائی مطرح است. این شرکت در کار صادرات و واردات آهن فعال بوده‌است.

شرکت دیگری که بخشی از فعالیت‌های آن در هفته‌های اخیر متوقف شده "شرکت هواپیمائی ماهان" است. این شرکت هواپیمائی ظاهرا در خطوط داخلی پرواز می‌کند، اما چند هواپیمای اجاره‌ای برای پرواز به خارج ازکشور نیز در اختیار دارد. این پروازها، در ابتدا عمدتا برای انتقال نیروی نظامی به جمهوری‌های "بوزنین" و "هرزگوین" بکار گرفته می‌شدند، اما بتدریج در داخل شبکه‌های وابسته به بخش امنیتی سپاه پاسداران و بخشی از وزارت اطلاعات بکار گرفته‌شدند.

اطلاعات زیر، در ارتباط با همین نوع شرکت‌ها و بویژه "شرکت هواپیمائی ماهان" در اختیار "راه‌توده" قرار گرفته‌است:

پروازهای خارجی شرکت هواپیمائی "ماهان" در جریان جنگ بوزنین آغاز شد.، هدف از این پروازها انتقال نیروهای نظامی و تسلیحات جنگی برای یاری رسانی به مسلمانان در حال جنگ با دولت مرکزی یوگسلاوی در "بوزنین" و سپس "هرزگوین" بود. این شرکت متعلق به هاشمی رفسنجانی و اعضای خانواده اوست. فعالیت اولیه این شرکت، که مرکز آن در کرمان است. هواپیماهائی که در پروازهای خارجی مورد استفاده قرار گرفت "توپولف" بود. در یکی از همین پروازها، که از اوکرائین انجام شد، مقداری اورانیوم در آنها کشف شد و اسرائیل که توسط شبکه جاسوسی خود در این شرکت از آن اطلاع پیدا کرده بود، برای یک دوره جنجال تبلیغاتی گسترده‌ای را در باره تولید سلاح اتمی در ایران برپا کرد.

این دوره از فعالیت‌های شرکت "ماهان" با پایان جنگ در "هرزگوین" و "بوزنین" با تشکیل دولت‌هائی که از تن واحد یوگسلاوی به سود امریکا جدا شدند، پایان یافت و آنچه برای طرفداران شرکت در این جنگ در جمهوری اسلامی باقی گذاشت، ننگ حضور در توطئه تجزیه یوگسلاوی توسط امریکا بود.

بعد از تشکیل دو دولت مستقل و جدید "بوزنین" و "هرزگوین" تعدادی از فرماندهان واحدهای نظامی جمهوری اسلامی در محل ماندند و به ایران بازنگشتند. شرکت "ماهان" نیز عمده‌ترین بخش پروازهای خود را در خطوط داخلی متمرکز کرد، گرچه پروازهای خارجی به بوزنین و هرزگوین را نیز ادامه داد و برخی پروازهای محدود به پاکستان را نیز شروع کرد. شرکت هواپیمائی "ماهان" در عین حال، در کنار شبکه مافیائی جنایت نیز قرار گرفت و در برخی عملیات داخلی و خارجی شرکت کرد؛ اما این همه فعالیت شرکت ماهان نبود. تعدادی از فرماندهان این نیروها که در بوزنین و هرزگوین مانده بودند، با همکاری دوستان خود در تهران و کرمان شبکه وسیع انتقال مهاجر به اروپا را سازمان دادند. دو چهره شناخته شده از میان این فرماندهان "حاج حسین" و "حاج سلیمان" نام دارند که در بوزنین مستقرند. از طریق این شبکه قاچاق مهاجر با گرفتن میلیون‌ها تومان از هر مسافر، تاکنون ۳۵۰۰ ایرانی به بلژیک، ۲ هزار مهاجر به فرانسه و چند هزار مهاجر به اسلوانی، هرزگوین و ایتالیا منتقل شده‌اند. همچنین گفته می‌شود نزدیک به ۸ هزار ایرانی که از همین طریق خود را به کشور بلژیک رسانده بودند، از این کشور راهی انگلستان شده‌اند. همه این مهاجرین ابتدا به هرزگوین و بوزنین منتقل شده و سپس با انواع گذرنامه‌های جعلی به اروپا منتقل شده‌اند. بسیاری از این مهاجرین که در وضع بسیار اسفباری در کشورهای اروپائی روبرو بوده‌اند به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی مراجعه کرده و خواهان بازگشت به ایران شده‌اند. ثروتی که از این طریق به جیب صاحبان شرکت ماهان و شبکه قاچاق مسافر ریخته شده سر به دهها میلیون می‌زند.

شبکه هواپیمائی ماهان، از این طریق کسانی را به اروپا منتقل کرده که در ارتباط با رهبران این شبکه قرار دارند و در عملیات مختلف از آنها بهره گرفته می‌شود؛ از جمله در ماجرای کنفرانس برلن و یا ماجرای اعلام جرم علیه هاشمی رفسنجانی در بلژیک و بر مبنای شکایت زنی که گویا در جمهوری اسلامی زندانی بوده‌است و در بلژیک پناهنده!

این احتمال که این شبکه‌ها، باز هم با عضوگیری از میان کسانی که با پرداخت پول و از طریق شرکت ماهان به اروپا منتقل شده‌اند گسترش یابد از احتمالات جدی است. مخالفان جنبش مردم در ایران، خواهند کوشید این شبکه‌ها را در تظاهرات علیه خاتمی، علیه

اصلاح طلبان و علیه احزاب و سازمان‌هائی که از اصلاحات حمایت می‌کنند بسیج کنند و حتی دست به ماجراجوئی‌های شناخته شده نیز بزنند.

برجسته‌ترین عملیات داخلی هواپیمائی ماهان که تاکنون افشاء شده، انتقال ضاربان اصلی و رهبران شبکه ترورهای داخلی (حجاریان، سرلشکر صیاد شیرازی، انفجار در مشهد و یک سلسله عملیات دیگر) به خارج از کشور است. از میان این عملیات، آنچه در باره خروج رهبران شبکه ترور حجاریان تاکنون فاش شده بدین شرح است:

یکی از پروازهای داخلی شرکت "ماهان" که از کرمان به مقصد تهران به پرواز در آمده و حسین مرعشی، قائم مقام حزب کارگزاران سازندگی و برادر زن هاشمی رفسنجانی نیز جزو سرنشینان آن بود، ناگهان به بهانه گم کردن راه، از ایران خارج شده و در پاکستان به زمین نشست. وقتی این هواپیما، بار دیگر اجازه پرواز از پاکستان به تهران گرفت، تعدادی از مسافران آن دیگر در هواپیما نبودند. این ماجرا پس از ترور حجاریان اتفاق افتاد و با توجه به اینکه کلیه مسافران هواپیما، مسافران خطوط داخلی بودند و ویزای مسافرت به خارج از کشور نداشتند، پذیرش آنها توسط دولت پاکستان آشکار ساخت که دولت پاکستان منتظر ورود این هواپیما و مسافران ویژه آن بوده‌است، در غیر اینصورت هواپیما با همه مسافران آن باید به ایران باز می‌گشت.

همان موقع، برخی روزنامه‌های طرفدار اصلاحات، اشاره به این امر کردند. از جمله این نشریات، هفته‌نامه "عصرما" بود، که خواهان روشن شدن مسئله پیاده شدن چند مسافر هواپیما در پاکستان شد. حسین مرعشی که خود سرنشین این هواپیما بود، با آنکه شاهد حادثه بوده تاکنون هرگز در باره این انحراف مسیر، فرود در پاکستان و پیاده شدن تعدادی از مسافران و باز نگشتن آنها به ایران نشده‌است!!

دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی:

عوامل انگلیس در جناح راست را باید کشف کرد!

در تاریخ ۱۰ آبان ماه و به مناسبت فرا رسیدن سالروز تصرف سفارت امریکا در ایران، محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و وزیر اسبق کشاورزی در کابینه میرحسین موسوی، طی مصاحبه‌ای با خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا" نقطه نظرات سازمان خود را پیرامون توطئه‌های امریکا، رابطه با امریکا، نفوذ انگلیس در جناح راست حاکمیت، نادرست بودن ادعای مبارزه با امریکا از سوی جناح راست و خطراتی که موجودیت ایران را از جانب امریکا تهدید می‌کند تشریح کرد. چکیده‌ای از این نقطه نظرات را در زیر می‌خوانید:

... «نمایندگان فکری جناح راست در گذشته رابطه با امریکا را مطرح کردند و در زمانی که قدرت مسلط را در مجلس و دولت در اختیار داشتند، حتی به رهبر انقلاب هم نامه نوشتند که رابطه با امریکا باید برقرار شود و همه آنها هم از این نامه حمایت کردند و کسی آن را نفی نکرد. (۱)

در ارتباط با دیدگاه اقتصادی سرمایه‌داری تجاری، محمد سلامتی گفت: «برای آنها تجارت و دلالی مهم است و در این راستا، ارتباط با کشورهائی همچون انگلیس و امریکا به راستی می‌تواند منافعشان را تامین کند، کما این که آنها هیچ وقت با انگلیس مشکل نداشته‌اند و با امریکا هم همین رویه را در پیش دارند. شعارهائی که محافظه‌کاران امروز بر ضد امریکا مطرح می‌کنند، نه از روی اعتقاد، بلکه تنها یک تاکتیک و برخورد سیاسی است. آنها در ادامه رفتارهای ناشیانه خود، همواره تلاش می‌کنند مبارزه و عدم رابطه با امریکا را به عنوان یک اصل و اعتقاد ناشی از ایدئولوژی تلقی کنند، در صورتی که این کار اشتباه‌است. ما از زاویه منافع ملی به عدم رابطه با امریکا نگاه می‌کنیم و معتقدیم اگر روزی منافع ملی ما اقتضا کند باید در عدم رابطه با امریکا تجدید نظر کرد ولی در حال حاضر فکر می‌کنیم منافع ملی ما اقتضا نمی‌کند با امریکا رابطه داشته باشیم. کشورهائی همچون انگلیس، در دیگر کشورها پایگاه‌های سنتی دارند و در داخل کشور ما هم عناصری دارند که از طریق آنها منافع ملی ما را مورد حمله قرار می‌دهند. برای مثال در بسیاری موارد که روابط ما با کشورهای اتحادیه اروپا و بویژه آلمان و فرانسه رو به بهبود بوده‌است، حرکتی در داخل و یا خارج از طریق نفوذ انگلیسی‌ها انجام شده که از بهبود روابط ممانعت به عمل آورده‌است. این امریست مشهود که مسئولان باید به آن توجه کنند و ریشه‌این نفوذی‌ها را کشف کنند. یک زمانی یک هیات اقتصادی از امریکا به ایران آمده بود که برخی از گروه‌های فشار به حرارت و حساسیت زیاد با آنها برخورد کردند، اما بعد از مدتی که یک گروه انگلیسی وارد کشور شد، آب از آب تکان نخورد. این امر نشان می‌دهد که برخی عناصر آلت دست هستند و بیشتر به خارجی‌ها خدمت می‌کنند تا به منافع ملی.

از آن طرف، هر وقت برخی دولتمردان امریکا از موضع خود در قبال ایران عقب نشینی می‌کنند، صهیونیست‌ها حساسیت پیدا می‌کرده، حرکت‌هائی انجام می‌دهند. چرا که به طور کلی رابطه‌ی نامطلوب کشورهای اسلامی با امریکا باعث می‌شود صهیونیست‌ها بتوانند امتیازات بیشتری از امریکا بگیرند.

امریکا می‌خواهد رهبر جهان باشد و در همین راستا می‌خواهد بر تمام نقاط استراتژیک دنیا تسلط داشته باشد و به همین دلیل در منطقه خلیج فارس و آسیای میانه خود را دارای منافع می‌بیند. و در راستای همین سیاست می‌خواهد در منطقه خلیج فارس حضور نظامی داشته باشد و با تسلط بر این منطقه، در صورت لزوم علیه دیگر کشورها استفاده کند. این کشور همچنین مایل است در آسیای میانه هم پایگاهی قدرتمند داشته باشد و برای این که در آنجا نفوذ کند، تلاش دارد از نفوذ دیگر کشورهای قدرتمند در آن منطقه، از جمله ایران جلوگیری کند. امریکا در رابطه با منافع خود در خلیج فارس و هم آسیای میانه نسبت به ایران حساس است و به همین دلیل هم برخی از دولتمردان امریکا به صراحت گفته‌اند که «**ما نه تنها یک رژیم اسلامی، بلکه یک رژیم ملی قدرتمند را نیز نمی‌توانین در منطقه و از جمله ایران بپذیریم، چرا که منافع ملی ما را در آن منطقه به خطر می‌اندازد.**»

در چنین شرایطی ما از حیثیت ملی و استقلال خود در برابر امریکا دفاع می‌کنیم و تا وقتی امریکا این نگرش را کنار نگذاشته است، نمی‌توانیم به رابطه با این کشور فکر کنیم.»

۱- اشاره محمد سلامتی به نامه‌ایست که به امضای رجائی خراسانی برای "رهبر" کنونی جمهوری اسلامی نوشته شد. در این ارتباط مراجعه کنید به مصاحبه راه‌توده با رادیو صدای ایران، که در همین شماره بصورت ضمیمه منتشر شده‌است.

اخبار جنبش کارگری و بحران صنایع کشور

رویاروئی با ۲۶۰۰ شورای اسلامی کار!

همزمان با بحرانی که صنایع کشور را در بر گرفته و کوشش سرمایه‌داری تجاری، برای حفظ برتری تجارت بر تولید در کشور، زمزمه مقابله با شوراهای اسلامی کار نیز بالا گرفته‌است. ابتدا زمزمه تصفیه این شوراها مطرح بود و اکنون اخراج افرادی از این شوراها که به دفاع ازحقوق کارگران بر می‌خیزند و ریشه‌های بحران تولید در کشور را در توطئه‌های تجار و سیستم تجاری حاکم براقتصاد کشور بر می‌شمرند. این درحالی است که در ایران و در ۲۶۰۰ واحد تولیدی شوراهای اسلامی کار فعالند اما به دلیل ارتباط تشکیلاتی آنها با یکدیگر از کارآئی و تاثیر گذاری جدی روی روند اقتصادی و سیاسی کشور برخوردار نیستند و نمی‌توانند آنگونه که شایسته‌است در خدمت منافع کارگران قرار گیرند. اخیرا مدیرکل تشکیلات کارگری و کارفرمائی وزارت کار و امور اجتماعی در اجتماع کارگران گرگان به حقیقت تلخی اشاره کرده‌است. او گفته‌است: «بی ارتباطی شوراهای اسلامی کار با یکدیگر و عدم انسجام تشکیلاتی آنها باعث شد تا در انتخابات شوراها وانتخابات مجلس ششم کارگران نتوانند آنچه را حقشان بود بدست آورند و تاثیر جدی بر این دو انتخابات بگذارند. نه تنها چنین نشد، بلکه رای کارگران در جهت منافع کسانی بکار گرفته شد که علیه منافع کارگران عمل می‌کنند!»

او تصریح کرد: عدم حضور نمایندگان تشکیلات کارگری در مراجع تصمیم‌گیری و قانون گذاری باعث شده که مشکلات کارگران از قبیل بیمه، درمان، مشاغل سخت و زیان آور وامثال اینها همچنان لاینحل باقی بماند. برخی از نمایندگان شوراهای اسلامی کار نسبت به قانون کار آگاه نیستند.

این اظهارات نشان می‌دهد که حزب کار اسلامی نیز نتوانسته‌است دارای ارتباط ارگانیک در شوراهای اسلامی کار شود و یا در رهبری آنها تاثیر مستقیم بگذارد. این خلاء یکبار دیگر نشان می‌دهد که کارگران با تجربه و دارای پیشینه مبارزات کارگری باید در تشکل‌های موجود حضور یافته و امور صنفی کارگران را از درون همین تشکل‌های موجود سازمان داده و نخستین گام‌های عملی را در راه تشکیل یک شورای متحد بردارند. طرح‌های مربوط به گسترش تولیدات، محدود کردن وارداتی که مشابه آنها در داخل کشور قابل تولید است و یا تولید می‌شود، نظارت دولت بر صادرات و واردات کشور، باید بصورت لوایح به تصویب مجلس رسیده و دولت موظف به اجرای آن شود.

ساده‌ترین و صریح ترین برای مقابله با بحران موجود در صنایع و تولیدات کشور آنست که باید اقتصاد کشور از اقتصادی تجاری و متکی به درآمد حاصل از نفت، به اقتصادی تولیدی تبدیل شده و پول حاصل از نفت نیز باید در خدمت این سیاست قرار گیرد. این تحولی است اقتصادی و سیاسی که جنبش کنونی مردم ایران آن را می‌طلبد و اصلاحات واقعی نیز از این طریق ممکن، عملی و تضمین شدنی است!

صنایع نساجی را قربانی واردات از انگلستان کردند!

قایم شهر- سیاست واردات پارچه از انگلستان، که بندهای ارتباطی سرمایه‌داری تجاری قدرتمند در جمهوری اسلامی را با سرمایه‌داری انگلستان محکم کرده، قائم شهر را که روزگاری، با تولید بالای نساجی، یکی از چند قطب صنعتی ایران بود به خاک سیاه نشانده‌است. همین سرنوشت گریبان صنایع نساجی اصفهان و کاشان را نیز گرفته‌است. سقوط تولید نساجی در قائم شهر، پس از پایان جنگ و آغاز برنامه خصوصی سازی در دولت هاشمی رفسنجانی شروع شد. یک عضو شورای اسلامی کار نساجی "طبرستان" به روزنامه کار و کارگر تاریخ ۱۶ شهریور ۷۹ می‌گوید: «۰۰۰ در زمان جنگ این واحد تولیداتش در سطح مطلوبی بود و هزاران کارگر از طریق آن امرار معاش می‌کردند، واحدی سودده بود. به هر دلیل امروز نساجی طبرستان از فعالیت ایستاده و باید فکری برای آن کرد.۰۰»

نزدیک به چهار هزار کارگر منطقه قائم شهر در مجموعه نساجی مازندران (نساجی شماره دو و سه- طبرستان و پلار) کار می‌کردند که از این تعداد دو هزار کارگر در نساجی شماره دو شاغل بودند.

در ابتدای سال گذشته این واحد عظیم را به بهانه تغییر ساختار تعطیل کردند و به کارگران معترض وعده دادند که بزودی تولید با شرایط بهتری شروع خواهد شد.

در این مدت کارگران بیکار شده از مقرری بیمه بیکاری وزارت کار استفاده می‌کردند اما همه امیدشان این بود که کارخانه هر چه زودتر کار خود را شروع کند، اما واقعیت بیانگر چیز دیگری بود: کارخانه را تعطیل نکرده بودند تا با ظرفیت بیشتری شروع به کار کند، بلکه برعکس! نساجی طبرستان بازسازی نشد ومعلوم نیست چه وقت درهای آن را بار دیگر به روی کارگران خواهند گشود. کسانی که مطلع به حساب می‌آیند با بیم و امید در باره ادامه حیات این واحد بزرگ صنعتی سخن می‌گویند. نمایندگان قائم شهر، جویبار و سوادکوه در مجلس ششم خود می‌گویند: نساجی طبرستان اولین قربانی تصمیمات آنچنانی افرادی است که خود را مدیرانی لایق و کارآمد می‌دانند، اما آنها نمی‌گویند تصمیمات آنچنانی که دور از آگاهی کارگران و مردم گرفته شده کدام است و آن مدیران نالایق کدامند؟

اصفهان- در همین ارتباط کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان اصفهان با ارسال نامه‌ای خطاب به ریاست جمهوری نسبت به رکود و تعطیلی واحدهای نساجی این استان ابراز نگرانی کرد. این تشکل، خود را از جمله تشکل‌های همسو با دوم خرداد معرفی کرده و خطاب به محمدخاتمی می‌نویسد: «۰۰۰ این کانون به نمایندگی از طرف قریب دویست شواری اسلامی کار استان و قاطبه کارگران و انجمن‌های صنفی ونمایندگان کارگر با توجه به مشکلات عدیده واحدهای تولیدی صنعتی، بویژه کارخانجات نساجی که بخشی از آنها را در سفری که به اصفهان داشتید از نزدیک مشاهده فرمودید درآستانه تعطیلی و سقوط قطعی قرار گرفته‌اند۰۰۰»

اصفهان- همچنین نمایندگان کارگران و کارکنان شرکت صنایع "کوهفرد" اصفهان در شورای اسلامی کار این شرکت از تعطیلی قریب‌الوقع تولیدات این شرکت خبر دادند. کوهفرد ۳۵ سال سابقه تولید رادیو، رادیو گرام، رادیو ماشی، رادیوپخش اتومبیل، رادیو ضبط و انواعتلویزیون‌های رنگی و سیاه و سفید از سال ۱۳۴۴ دارد و بیش از ۳۵۰

کارگر در آن مشغول کاراند. نبود نقدینگی و عدم گشایش اعتبار برای خرید مواد اولیه مورد نیاز از جمله دلائل تعطیل قریب‌الوقوع کوهفرد اعلام شده‌است. حقوق و دستمزد کارگران و کارکنان این واحد اکنون مدتی پرداخت نمی‌شود.

کارخانه‌ها را حراج کرده‌اند!

آذربایجان- نمایندگان کارگران تبریز با نماینده این شهر در مجلس ششم دیدار کردند. دراین دیدار مسئله واگذاری صنایع به بخش خصوصی و پایمال شدن حقوق کارگران مطرح شد. جبارزاده نماینده تبریز در مجلس ششم در همین اجتماع گفت: نباید امکانات و منابع ملی به صورت چپاول و با قیمت‌های بسیار ناچیز در اختیار انحصارات جدید و باندهای خاص قرار گیرد. همین دیدار رئیس کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان آذربایجان شرقی ضمن ارائه گزارشی از وضعیت واحدهای تولید و صنعتی واگذار شده به بخش خصوصی در استان گفت: روحیه فرصت طلبی و چپاولگری در برخی از صاحبان واحدهای واگذار شده به حدی است که علیرغم دریافت امکانات عظیم با شرایط سهل و قیمت‌هاپایه ناچیز، اقدام به فروش ماشین‌آلات و امکانات اولیه واحدهای مذکور می‌کنند.

تبریز- همچنین، مدیرکل صنایع آذربایجان شرقی دردیدار با اعضای هیاتمدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان و هیات اجرائی خانه کارگر تشکیلات تبریز و نمایندگان واحدهای تولید و صنعتی منطقه گفت: طی ماه‌های اخیر تعدادی از کارخانه‌های ما تعطیل شده‌اند و درحال حاضر نیز خطر ورشکستگی و تعطیلی بسیاری از واحدهای تولیدی و صنعتی شهر و استان ما را تهدید می‌کند. بجای آنکه چاره‌ای برای این بحران بیاندیشیم و واحدهای تولیدی‌مان را از خطر ورشکستگی و تعطیلی برهانیم عرصه را روز به روز برای آنها تنگ‌تر می‌کنیم. وقتی یک فرد عادی می‌تواند با خرید اوراق مشارکت یا سپرده گذاری در بانک‌ها به سود ماهیانه بی دردسر و بدون انگرانی و بیشتر از ۱۶ در صد دست پیدا کند چگونه می‌توان از سرمایه گذار خواست که چندین صد میلیون تومان سرمایه‌اش را بیآورد در قالب یک واحد تولیدی و صنعتی محبوس کندو در برابر ده‌ها اداره و سازمانهم پاسخگو باشد؟ و بعد هم با خطر ورشکستگی روبرو باشد!

مشهد- دو کارخانه آجر ماشینی درمشهد با بحران تولید وکارگری روبرو هستند و درجریان بازدید دبیرکل خانه کارگر ایران و رئیس کانون شوراهای اسلامی کار سراسر کشور از این کارخانه‌ها، کارگران از عدم دریافت حقوق‌های معوقه خویش وعدم تمدید دفترچه‌های بیمه شکایت کردند. در کارخانه آجر ماشینی "بنیاد" کارگران این کارخانه با اشاره به عدم دریافت حقوق خود طی ۳ ماه اخیر وعدم اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل دراین کارخانه از اخراج رئیس شورای اسلامی کار این کارخانه به دلیل پیگیری حقوق معوقه کارگران شکایت کردند.

مازندران- مدیرکل کار و امور اجتماعی مازندران دردیدار نمایندگان کارگران این استان اعتراف کرد که ۲۷ واحد تولیدی و صنعتی مازندران بحران زده‌اند و در آستانه تعطیلی قرار دارند. در راس این واحدها، اکنون کارخانجات تخته سه‌لائی رجائی، سیمرغ شمال، پاپاک ساری وفرش مازندران، خزرخز تنکابن، چیت سازی بهشهر و کارخانجات نساجی قرار دارند. کارگران برخی از این واحدها از سه ماه تا ۲۸ ماه حقوق طلبکارند و در بلاتکلیفی قرار دارند!

رشت- دبیرکل خانه کارگر ایران در جمع کارگران استان گیلان گفت: کارگران کشور به سهولت استثمار می‌شوند، این در حالی است که در قانون اساسی استثمار ممنوع شده است. اکنون دو هزار شرکت خدماتی در کشور وجود دارد که بیرحمانه کارگران را استثمار کرده و نظارتی متوجه آنان نیست. وی در همین رابطه تصریح کرد: کارگران باید از شورای نگهبان و مجلس بخواهند استثمار را که در قانون اساسی تعریف نشده، تعریف کنند. اکنون صدای استثمارشدگان کشور بر اثر تبلیغات و هیاهوی ثروتمندان بگوش کسی نمی‌رسد.

همدان- دبیر اجرائی خانه کارگر همدان در اجتماع کارگران، در محل اجتماع خانه کارگر این شهر گفت: شوراهای اسلامی کار کارخانجات پی در پی استعفاء داده‌اند و یا اغلب قصد استعفاء دارند. ارزش، احترام و قداست کارگران در محیط‌های کار کمرنگ شده‌است و کارفرمایان با بهانه‌های مختلف اقدام به اخراج آنها می‌کنند. کناره‌گیری شوراها از هر حیث به ضرر کارگران بوده و هیچکس جز کارفرما از عقب‌نشینی و ناامیدی شوراها سود نمی‌برد!

رشت- در ارتباط با رکود و تعطیلی فزاینده کارخانجات و واحدهای تولیدی و نیز بیکاری و اخراج‌های دسته‌جمعی و رو به گسترش کارگران در استان گیلان، گردهمآئی بزرگ شوراهای اسلامی کار کارخانجات استان گیلان با حضور دبیرکل خانه کارگر کشور و مسئول کانون شوراهای کشور و نیز مدیرکل کار و امور اجتماعی استان گیلان در سالن اجتماعات خانه کارگر رشت برگزار شد. در این نشست، دبیر اجرائی خانه کارگر گیلان با ابراز نگرانی عمیق از وضعیت کارخانجات و بیکاری فزاینده کارگران استان گفت: کارخانجاتی مانند نساجی شمال، گلستان، خانه سازی رضوانشهر، شیر پاستوریزه، صنایع چوب سالم و بسیاری کارخانجات دیگر به تعطیلی کشیده شده‌اند و کارخانجات متعددی در شرف تعطیلی می‌باشند و نیز کارگران از ۲ تا ۴۰ ماه حقوق دریافت نکرده‌اند و در وضعیت معیشتی بسیار بدی بسر می‌برند. هیچ کس جوابگوی کارگران و خانواده‌های آنان نیست. وی با انتقاد از اداره کار استان گفت: چرا به کارگران شرکت‌های ترنج طلائی و نساجی شمال رای پایان کار می‌دهند و براحتی کارگران را از داشتن شغل محروم می‌سازند. وی تصریح کرد: هم اکنون بیش از یکصد شرکت خدماتی در استان گیلان وجود دارد که حدود چهل هزار نفر کارگر در این شرکت‌ها مشغول کارند، که از حداقل‌های قانونی نیز بی‌بهره‌اند و هیچ اقدامی نیز از طرف مسئولین در جهت رفت این استثمار آشکار صورت نمی‌گیرد. متاسفانه مدیران صنعت کشور هر جا که به بن بست می‌رسند، قانون کار و کارگران را مورد تهاجم قرار می‌دهند. کارگران را باز خرید می‌کنند، اما حاضر نیستند کارخانجات را احیاء و راه‌اندازی کنند و بدینوسیله اشتغال را حفظ کنند. وی در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به سیاست‌های تامین اجتماعی گفت: استان گیلان با بیش از یکصد هزار نفر بیمه شده سال‌هاست که منتظر احداث بیمارستان تامین اجتماعی و تکمیل و راه‌اندازی آن در رشت است، اما هنوز کار ساختن این بیمارستان به پایان نرسیده، صحبت از فروش و واگذاری آن می‌کنند. وی همچنین با اشاره به اینکه سازمان به تعهدات خود عمل نمی‌کند گفت: هر روز شاهد بخشنامه و دستور جدیدی در کم رنگ کردن تعهدات سازمان می‌باشیم، مگر تامین اجتماعی سرمایه کارگران نیست که با کارگران اینگونه برخورد می‌شود؟

قصرشیرین- کارگران شهرداری قصرشیرین مدت سه ماه است که برای دریافت حقوق و لباس و ماموریت سال گذشته روز شماری می‌کنند. جمع کثیری از کارگران شهرداری قصرشیرین در این مورد نامه‌ای برای خانه کارگر کرمانشاه نوشته‌اند.

گزارشی دریافتی، حاوی اطلاعاتی پیرامون ترور "علی رازینی"

فرمان ترور از مشهد صادر شد!

گروه "مهدویت" در "حسینیه دارالعلم حضرت مهدی" در دولت آباد تهران مامور اجرای حکم شد!

با سلام و عرض خسته نباشید!

روی شبکه اینترنت، در صفحه ۱۷ شماره ۹۷ راه‌توده مطلبی در باره ترور علی رازینی و ارتباط آن با ترور اسدالله لاجوردی خواندم. روی همین شبکه، مقاله‌ای هم خواندم در باره "حسینیه‌های تیمی" و ترور سعید حجاریان.

اطلاعاتی را که برایتان می‌فرستم از طریق منبعی که برایتان توضیح داده‌ام و ضرورتی به چاپ آن نیست بدست آورده‌ام. در واقع حرف‌های مستقیم کسی را برایتان نقل می‌کنم که با گروه "مهدویت" در ارتباط بوده و در حقیقت امر تائیدی است بر هر دو نظر و مقاله شما در باره ترور لاجوردی و رازینی و نقش حسینیه‌های تیمی در ترورهای مافیائی. مهدویت همان گروهی است که علی‌رازینی را ترور ناتمام کرد و اکنون برخی اعضای آن در زندان اوین بسر می‌برند و برخی نیز از کشور متواری شده‌اند:

نزدیک غروب روز ۱۵ دیماه ۱۳۷۷ خبر ترور علی رازینی، رئیس دادگستری استان تهران پخش شد. چند شب بعد مردم در تلویزیون رهبر را دیدند که به عیادت علی‌رازینی در بیمارستان رفته بود و این جملات بین آنها رد و بدل شد:

رازینی: شهادت قسمت ما نشد!

رهبر: انشاءالله می‌شود!

رئیس جمهور تنها وزیر کشور را به عیادت علی‌رازینی فرستاد.

علی رازینی برکشیده شده توسط طیف مدرسه حقانی، انرژی فراوانی برای برخورد با شهردار سابق تهران "غلامحسین کرباسچی" مصرف کرد، بطوریکه هر کس شکایتی از شهردار تهران داشت قابل دسترس‌ترین مرجع برای رسیدگی به شکایاتش "علی‌رازینی" بود. به همین دلیل رازینی به ازای این خدمت و دیگر خدماتش به مافیای اقتصادی- سیاسی انتظار ترفیع از جناح راست داشت نه ترور! بنابراین خیلی مهم است دانسته شود او چه کرده بود و یا چه اطلاعاتی داشت که باید تنبیه می‌شد و یا کشته می‌شد!

علی رازینی قبل از آنکه در جریان کشتار زندانیان سیاسی حاکم شرع زندان اوین شود، از همکاران نزدیک لاجوردی و از ترتیب دهندگان کلاس‌های آشنائی با مارکسیسم و تواب سازی در زندان اوین بود و آنها که نقشه قتل‌عام زندانیان سیاسی را کشیده بودند، با رازینی و تفکر و عمل او خوب آشنا بودند و می‌دانستند که در زندان اوین او و لاجوردی می‌توانند برای قتل‌عام زندانیان سیاسی بهترین همکاری را با هم داشته باشند. در همین دوران "حسین شریعتمداری" هم از زندان گوهر دشت به اوین منتقل شده و زیر نظر "علی رازینی" شبکه توابین را سازمان‌بندی می‌کرد. همین سازمان‌بندی بعدها در خارج از زندان و در ماجراهای بعد از قتل‌عام زندانیان سیاسی در اختیار "حسین شریعتمداری"، "حسن شایانفر"، "سعیدامامی"، "علی‌رازینی" و دیگران قرار گرفت و هر کدام از این افراد، تعدادی از توابین از زندان بیرون آمده سازمان مجاهدین را برای اهداف معینی در اختیار گرفتند. مثلا "حسن شایانفر" آن توابینی را تحت رهبری گرفت که می‌توانستند مقاله بنویسند و یا کارهای تحقیقاتی بکنند. بعضی از این شبکه‌ها برای کارهای انفجاری و تروریستی تربیت شدند، که بعنوان نمونه در مشهد بمب منفجر کردند. گروه‌های دیگری آزاد شدند تا بعنوان مجاهد خلق به سازمان خودشان در افغانستان و یا بغداد بپیوندند و نقش نفوذی و حتی ارتباطی را با سازمان مجاهدین خلق بر عهده بگیرند. علی رازینی تمام این شبکه‌بندی‌ها را می‌دانست و با کار آنها و ارتباطی که حسین شریعتمداری، سعید امامی، لاجوردی و حسن شایانفر با آنها داشتند آشنا بود. دقیقا معلوم نیست که اختلاف در میان این جمع باعث ترور لاجوردی و سپس ترور ناتمام رازینی شد و یا یک حرکت مستقل و خارج از دایره مافیائی این نوع عملیات ترور او را در دستور کار قرار داد. ماجرای ترور لاجوردی که به مجاهدین خلق وصل کردند توسط همین توابین تحت رهبری گروهی که نامشان را برایتان بردم انجام شد و به همین دلیل هم زیاد در باره عاملین آن سروصدا نکردند، چون می‌دانستند کار توابینی‌است که اختیار و رهبریشان در دست افراد نام برده شده در بالا بود. شاید ترور سرلشکر "صیاد شیرازی" که آنهم توسط همین شبکه و با تصمیمی که در راس هرم گرفته شده بود انجام شده باشد و یا توسط شاخه‌های دیگری از شبکه‌های ترور که در حسینیه‌ها تربیت شده و سازمان داده شده‌اند. افراد این شبکه‌ها کمتر سیاسی‌اند و بیشتر تحت تاثیر القائات خرافی قرار دارند. آنها اطلاعات زیادی در باره شبکه و رهبران بالای خود ندارند و وقتی مرتکب جنایتی می‌شوند هم نمی‌دانند دستور از کجا آمده بود و چرا عمل کردند. نمونه "امیرفرشادابراهیمی" و "کیانوش مظفری" که با اعتراف‌های خود کمی پرده‌ها را کنار زدند، از جمله افراد این نوع شبکه‌ها هستند. شبکه‌هائی که ارتباطی با توابین سازمان مجاهدین خلق ندارند، اما عملیاتی مشابه آنچه که گهگاه آنها انجام می‌دهند، انجام می‌دهند و بیشتر در گروه‌های انصار و فدائیان ولایت متمرکز شده‌اند. عضوگیری برای این شبکه‌ها، همانطور که گفتم از داخل حسینیه‌ها انجام می‌گیرد.

حسینیه "مهدویت"

در دوران شکل‌گیری و پیروزی انقلاب ۵۷، حسینیه‌ای در "دولت‌آباد" بنام "دارالعلم حضرت مهدی" فعال بود. من از نوجوانی با

بعضی از اعضای ثابت این حسینیه و برخی از اعضای "مهدویون" تماس داشتم؛ بخصوص پسر آقای "عاملی" پیش‌نماز حسینیه، که پس از فوت پدرش حسینیه را، که با فوت او از رونق افتاده بود بار دیگر فعال کرد. پسر حاج‌آقا "عاملی"، که نام کوچکش "احمد" است و در حال حاضر باتهام شرکت در ترور علی رازینی در زندان اوین بسر می‌برد کمتر به مسائل سیاسی می‌پرداخت و عمدتا جلسات مذهبی برگزار می‌کرد.

در سال‌های بعد، با آنکه محل زندگی من تغییر کرده بود و تفاوت فکری هم با بچه‌های حسینیه پیدا کرده بودم، آشنائی و مناسباتم با کسانی که در این حسینیه اعضای ثابت بودند ادامه پیدا کرد و حتی با بعضی دوستان جدید آنها که در حقیقت اعضای جدید گروهشان بودند نیز آشنا شدم. آنها حالا دیگر خود را گروه "مهدویت" و یا "مهدویون" می‌نامیدند و تشکیلات داشتند و به اعضای گروهشان تعدادی جوان مذهبی هم افزوده شده بودند که افکاری بسیار نزدیک به "حجتیه" داشتند. آنها نسبت به مسائل سیاسی بسیار سردرگم و ناآگاه‌تر از اعضای قدیمی حسینیه که من می‌شناختمشان و برخی اعضای دوره دیده حجتیه بودند. در بین اعضای گروه طیف‌های مختلف یافت می‌شد: کارگر، کاسب، دانشجو و که درحسینیه جمع می‌شدند و در باره شرایط ظهور حضرت مهدی و فساد و فحشائی که در جامعه وجود دارد بحث می‌کردند. آنها این فساد و فحشا را علائم ظهور حضرت مهدی می‌دانستند و به ریشه‌های بوجود آمدن آن هم کاری نداشتند.

در گفتگو با آنها فهمیدم که آنها به این نتیجه مضحک رسیده‌اند که گویا عده‌ای در جمهوری اسلامی مانع ظهور امام زمان هستند و اگر زمینه فراهم شود حضرت مهدی بزودی ظهور می‌کند.

گردانندگان هسته‌های این گروه، آنطور که معلوم بود از کسانی بودند که در سال‌های آخر جنگ در جبهه بوده‌اند، ولی آنچه اعضای جدید گروه در باره جنگ و جبهه می‌گفتند شنیده‌هایشان بود.

من مناسبات خودم را با آنها حفظ کردم و پای صحبت‌ها و استدلال‌هایشان نشستم تا ببینیم چه می‌خواهند بکنند. کم‌کم متوجه رشد سریع نوعی آنارشیسم در آنها شدم و اینکه ارتباط‌هائی با مشهد دارند. کمتر از "احمدعاملی"، پسر بنیانگذار دارالعلم حضرت مهدی اسم می‌بردند و مرید و مرادشان روحانی بود در مشهد بنام "میلانی" که بعدها دانستم نوه آیت‌الله میلانی معروف است. (۱)

بچه‌های قدیمی حسینیه "دارالعلم" می‌گفتند، آقای میلانی با حضرت مهدی ارتباط دارد و مریدانش در مشهد و تهران زیادند. جلسات در تهران تشکیل می‌شد، اما با مشهد در تماس بودند.

من که با بعضی از آنها، از پیش از انقلاب آشنا بودم، در این دوران خودم را فردی به آنها معرفی کردم که بعد از انقلاب رفته‌است دنبال کار و زندگی و دیگر کاری به این کارها ندارد. روزی یکی از قدیمی‌های گروه گفت که می‌خواهد مرا با افکار شیخ میلانی آشنا کند و به همین منظور هم نواری از یکی از سخنرانی‌های وی را که در جیبش بود در اختیار من گذاشت. نوار را همانجا در ضبط صوت اتومبیل گذاشت و روشن کرد تا من را جلب کند. سخنران مهملاتی را به هم بافته‌بود که سروته نداشت اما از آن بوی خون و جنون می‌آمد.

آن روز گذشت تا آنکه مدتی بعد بار دیگر همان دوست قدیمی را دیدم. او که تصور کرده بود من جلب شده‌ام گفت که موضوع مهمی پیشآمده که می‌خواهد با من در میان بگذارد و اضافه کرد که گروهشان قصد وارد شدن به فاز عملیاتی را دارد.

ظاهرا گمان کرده بود اگر پاسخ مثبت ندهم و وارد عملیات نشوم، حداقل دوستان و یا امکاناتی دارم که در اختیارشان بگذارم و در صورت بروز خطر حفاظتشان کنم و یا کمکشان کنم. او اشاره به ارتباط با مسجد و بسیج محلات کرد و اینکه می‌توانند از مراکز بسیج سلاح خارج کنند و افرادی از حکومت را ترور کنند.

برای من خیلی عجیب بود که فردی از مشهد، رهبری یک گروه عملیاتی را در تهران برعهده داشته باشد و شخصیت‌هائی از دولتی‌ها را برای ترور معرفی کند. آنهم در مشهد، یعنی جائی که آب بدون اجازه آقای آیت‌الله طبسی خورده نمی‌شود، مخصوصا اگر آدمی مثل نوه آیت‌الله میلانی پشت یک چنین عملیاتی باشد. این باید تصفیه‌های حکومتی می‌بود که این بروبچه‌های بیچاره را با تبلیغ ارتباط شیخ میلانی با حضرت مهدی برای اجرای آن آماده کرده بودند. مدتی در باره تحولات جدید کشور و دمکراسی و دوری از خشونت با آنها صحبت کردم، اما هیچ کدام از حرف‌های من خریدار نداشت و تنها متهم به ترک دوستی شدم.

از آن روز به بعد، ارتباط خودم را با آنها قطع کردم، تا اینکه خبر ترور "علی رازینی" در خیابان چراغ برق تهران–ساعت ۵ بعد از ظهر و در ترافیک قبل از اذان– پخش شد. بمب دستی را یکی از افراد مهدویت، که قبلا در گروه تخریب در جبهه سابقه داشت تهیه کرده بود. من تا آن زمان تصور می‌کردم حرف‌هائی که این افراد می‌زنند خواب وخیال‌های آنارشیستی است، اما وقتی به فاصله سه ماه بعد از ترور رازینی دستگیری‌ها شروع شد فهمیدم چندان هم خواب وخیال نبوده‌است. اما همچنان ازخودم سئوال می‌کردم "چرا رازینی؟"

افرادی که شناخته شده نبودند، موفق به فرار و اختفا شدند. تعقیب وگریزها چندماه ادامه یافت تا دو نفر از رهبران "مهدویون" که به کشورهای جنوبی خلیج فارس رفته بودند، توسط پلیس محلی دستگیر وتحول جمهوری اسلامی شدند.

ترور رازینی در شرایطی اتفاق افتاد که او خود را برای خیز بزرگی جهت کسب مقامات بالای نظام آماده کرده بود و همه چیز برای این جهش آماده شده بود. او حتی حساب خود را از حجت‌الاسلام ریشهری و گروه "جمعیت ارزش‌ها" هم جدا کرده بود تا مستقل جلوه کند. رقیبی در میدان نمانده بود و همه جناح راست از او حمایت می‌کردند. چه خلافی از او سر زده بود که شیخ میلانی فرمان ترور او را به گروه‌های مهدویون در تهران داد. آیا میلانی به تنهائی می‌توانست در مشهد تصمیم بگیرد و کاری خلاف میل آقای واعظ بکند؟بعد از ترور مقام رازینی در دادگاه ویژه روحانیت هم تنزل یافت و قدرت عمده را به حجت‌الاسلام اژه‌ای دادند؟ او نه تنها رئیس قوه قضائیه نشد، بلکه از ریاست کل دادگستری تهران هم برداشته شد و یکی از پیشکارهای آقای واعظ طبسی در خراسان و در آستانقدس رضوی بنام "علیزاده" جانشین او شد. او پایش را از گلیمش بیشتر دراز کرده بود و باید از سر دادگستری مرکز می‌رفت، اما حاضر به استعفا نشده بود؟ جزای آن پا درازی ترور او بود تا دیگران حساب کار خود را بکنند؟ جانشینی او در راس قوه قضائیه جدی شده بود و آقای واعظ با آن موافق نبود؟ رازی را در جائی فاش کرده بود؟ ترور لاجوردی را سازمان داده بود و حالا باید تنبیه می‌شد؟ باید حذف می‌شد تا آیت‌الله شاهرودی با خیال آسوده در راس قوه قضائیه قرار بگیرد؟

اواخر دیماه ۷۸ دو تن اعضای مهدویون را که به نسبت دیگران قدیمی‌تر هم بودند دستگیر کردند: مرادعلی باقری با نام مستعار"شادمان" و "رضاعاملی" و جوان دیگری بنام "مجید". همان‌ها که نوارهای شیخ میلانی را در تهران و در حسینیه‌ها پخش می‌کردند. آنها دستگیر شدند اما کسی به سراغ شیخ میلانی نرفت. آنها در دادگاه محکوم شدند، اما فرماندهان آنها حتی بازجوئی هم نشدند. آنها نابود هم خواهند شد تا حلقه‌های ارتباطی برای عملیات بعدی دست نخورده باقی بمانند؟

۱– آیت الله میلانی، از مراجعی بود که بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی، دربار شاهنشاهی تلاش کرد با انتقال او به مشهد، مرجعیت شیعه را در ایران حفظ کند، اما حضور آیت‌الله خوئی در نجف و مخالفت‌های آیت‌الله خمینی با مرجعیت آیت‌الله میلانی امکان چنین امری را به دربار شاهنشاهی نداد! **(بقیه در ص ۱۴)**

طراحان توطئه برهم زدن "کنفرانس برلن" باید محاکمه شوند، نه شرکت کنندگان در آن!

دادگاهی که جای قضات و متهمان آن باید عوض شود!

توطئه‌گرانی که خود سازمانده تشنج در کنفرانس برلن و پرونده سازی برای شرکت کنندگان در این کنفرانس بودند، باصطلاح محاکمه شرکت‌کنندگان در این کنفرانس را برپا کرده‌اند.

کنفرانس برلن با هدف تشریح نتایج انتخابات مجلس ششم و توضیح پیرامون اصلاحات و دشواری‌های موجود بر سر راه آن تشکیل شد، اما از همان نخستین ساعات برپائی آن عده‌ای که خود را وابستگان حزب نوظهور و حادثه آفرین"کمونیست‌کارگری" می‌دانند، همراه با برخی وابستگان سازمان راه‌کارگر و فدائیان اقلیت نسبت به عدم حضور نمایندگان آنها در جمع دعوت شدگان به کنفرانس با سر دادن شعار سر به اعتراض برداشتند. این اعتراض با پیوستن عده‌ای که هنوز هویت کامل آنها برای همگان آشکار نیست به وقیح‌ترین صحنه‌آفرینی‌ها تبدیل شد. در روز دوم کنفرانس و با آنکه دو جریان سیاسی راه‌کارگر و فدائیان اقلیت، بموجب توافق با گردانندگان کنفرانس برای ابراز نظرات و دیدگاه‌هایشان از جمعی که خواهان ادامه تظاهرات و برهم زدن کنفرانس بودند حساب خود را جدا کردند، اما تشنجات شدیدتر از روز اول ادامه یافت. مرد پا به سن و مو بلندی که هنوز معلوم نیست از کدام کشور و یا شهر آلمان در سالن کنفرانس ظاهر شده بود، هنگام سخنرانی یوسفی اشکوری برهنه شد و روی چند صندلی سالن راه رفت، زن کوتاه قد و نیمه چاقی هنگام سخنرانی علی‌افشار، از رهبران تحکیم وحدت دانشجوئی با لباس دو تکه شروع به قدم زدن در سالن کنفرانس کرد و زن دیگری که از روز قبل با لباس سیاه در مقابل دوربین های فیلمبرداری به سبک رقاصه‌های کاباره‌های لاله‌زار می‌رقصید بی‌اعتناء به اعتراض اطرافیانش که او را دعوت به نشستن می‌کردند، به رقص خود تا اعلام تعطیل کنفرانس ادامه داد. این سناریوی از پیش تدارک دیده شده را شعارهای چند ده نفری که به سبک انصارحزب‌الله به هیچ توصیه و دعوتی گوش نمی‌دادند و شعار می‌دادند کامل می‌کرد. آنها که در سالن کنفرانس مبهوت این صحنه سازی‌ها بودند، بندرت توانستند رابطه‌ای بین پرچم‌های سرخی که حزب کمونیست‌کارگری در هوا می‌چرخاند و آن مرد نیمه مسن و برهنه، خانمی که یک لحظه از رقص باز نمی‌ایستاد و آن خانم تقریبا برهنه که کمترین توجه را به خود جلب کرده بود، پیدا کنند.

کنفرانس نیمه کاره ماند و نشست‌های محدود برای دعوت شدگان به کنفرانس در برلن و برخی شهرهای آلمان ترتیب داده شد. اکبر گنجی که از روز دوم کنفرانس بدلیل بیماری روانه بیمارستان شده بود و چند تن دیگر از دعوت شدگان به کنفرانس فرصت شرکت در جلسات محدود را نیز نیافتند و به تهران بازگشتند.

حسین شریعتمداری که از پیش خود را آماده میوه‌چینی تبلیغاتی برای تکمیل سناریوی تدارک دیده شده در تهران کرده بود، بلافاصله توپخانه تبلیغاتی را در کیهان تهران گشود. بدنبال وی، روزنامه‌های قدس، جمهوری اسلامی و رسالت نیز بر طبل جنجال آفرینی کوبیدند. چند روزنامه‌ای که هنوز در صحنه بودند، پس از چند روز سرگیجه، افشاگری پیرامون سرنخ‌های سازماندهی آن صحنه‌سازی‌های مشمئزکننده در سالن کنفرانس برلن را شروع کردند. روزنامه "صبح امروز" تنها توانست با احتیاط از ملاقات یک مقام امنیتی با رهبر حزب کمونیست کارگری در پاریس و چند هفته پیش از کنفرانس برلن یاد کند. شماره پرواز این مقام امنیتی را نوشت و نام مستعار رهبر حزب کمونیست کارگری در این ملاقات را "ژوبین رازانی" فاش کرد!

روزنامه صبح امروز اشاره به عقبه‌های سعیدامامی برای سازماندهی ماجرا کرد، اما فرصت نیافت تا از رئیس سعیدامامی، یعنی "علی‌فلاحیان" نام ببرد و اطلاعات بیشتری را که ظاهرا در اختیار داشت، در روزنامه منتشر کند.

سازماندهندگان توطئه بلافاصله یورش به روزنامه‌ها را آغاز کردند تا افشاگری‌ها مانع تکامل توطئه نشود.

یکبار شکست در توطئه بچگانه اعلام جرم یک قاضی بلژیکی برای صدور حکم جلب برای هاشمی رفسنجانی، در اوج اخبار مربوط به شکست وی در انتخابات مجلس ششم و پافشاری شورای نگهبان برای نپذیرفتن این شکست، درس کافی را به توطئه‌گران داده بود.

در توطئه بلژیک، که برخی از وابستگان سازمان‌های سیاسی نیز در ابتدا فریب آن را خورده بودند، یک قاضی بلژیکی، بر اساس شکایت یک خانم ایرانی که مدتی در جمهوری اسلامی زندانی بوده، از قرار تعقیب و بازداشت هاشمی رفسنجانی سخن گفت. پیش از اظهار نظر این قاضی، فرزند هاشمی رفسنجانی، "محسن"، که در بلژیک تحصیل کرده، به این کشور سفر کرده و ترتیب این ماجرا را با استفاده از امکانات اقتصادی خانواده هاشمی در بلژیک داده بود. جبهه شکست خورده در انتخابات مجلس ششم قصد داشت این اظهار نظر قاضی بلژیکی را ابتدا در داخل کشور به تبلیغ به سود رفسنجانی تبدیل کند و حمایت اپوزیسیون خارج کشور از قاضی بلژیکی را نیز ضمیمه این تبلیغات داخلی سازد. آنها خیال داشتند ابتدا و به بهانه در خطر بودن هاشمی رفسنجانی، در سراسر ایران یک تظاهرات حمایت از رفسنجانی راه بیاندازند. از این تظاهرات دو هدف را دنبال می‌کردند:

۱- اینکه هاشمی رفسنجانی چهره‌ای برای سراسر ایران است و رای بسیار اندک او در تهران، رای همه مردم ایران نیست.

۲- شکست هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم توطئه‌ای بوده همسو با توطئه جهانی علیه وی (نمونه قاضی بلژیک) و مقصر اصلی در شکست رفسنجانی در این انتخابات نیز نقش مطبوعات و روزنامه‌نگارانی نظیر اکبر گنجی، عمادالدین باقی، محمدقوچانی، زیدآبادی و دیگران بوده‌است که رفسنجانی را در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای مطرح کردند و او را مبتکر ادامه جنگ با عراق و دولت خاتمی را وارث شکست برنامه "تعدیل اقتصادی" او ارزیابی و معرفی کردند.

بر مبنای این تظاهرات و تبلیغات مربوط به توطئه بلژیک، قرار بود نتیجه انتخابات تهران باطل شود و مطبوعات نیز توقیف و نویسندگان اصلی آنها بازداشت شوند. پیش از آن نیز حکم "سعید حجاریان" در همین ارتباط صادر و اجرا شده بود!

این توطئه خوب تدارک دیده نشده بود، بویژه اینکه مطبوعات افشاگری در باره آن را شروع کردند؛ تا جائی که فرزند هاشمی رفسنجانی ضمن اعتراف به سفرش به بلژیک، این سفر را بی‌ارتباط با ماجرای اظهار نظر قاضی بلژیکی اعلام کرد! ضمنا هیچ خبرنگار داخلی و خارجی نیز به خانمی که بر اساس شکایت او قاضی بلژیکی چنین اظهار نظری کرده بود، دسترسی پیدا نکرد. بتدریج ارتباط آن خانم شاکی با فرزند هاشمی رفسنجانی و سابقه وی در زندان جمهوری اسلامی و نحوه خروج وی از زندان نیز می‌رفت که در مطبوعات مطرح شود.

پس از شکست توطئه بلژیک، همه آنها که روی ورود هاشمی رفسنجانی به مجلس ششم سرمایه‌گذاری کرده بودند و نام بسیاریشان در ارتباط با جنایات ۱۰ سال اخیر و قتل‌عام زندانیان سیاسی مطرح است، به استقبال کنفرانس برلن رفتند. آنها روی حمایت انگلستان نیز حساب باز کردند، زیرا در آستانه سفر خاتمی به آلمان و گسترش مناسبات اقتصادی- سیاسی با این کشور از رقابت‌های اقتصادی این دو کشور اروپائی اطلاع داشتند!

آن سفر مقام امنیتی به پاریس و ملاقات با "ژوبین رازانی" در همین چارچوب انجام شد و اکنون مشخص شده‌است که در آستانه کنفرانس برلن و ماه‌های پس از آن عده زیادی از ایران و از طریق شبکه‌های وابسته به شرکت هواپیمائی "ماهان" از ایران خارج شده و در اروپا تقاضای پناهندگی کرده‌اند، که از میان آن‌ها گروهبندی‌هائی برای استفاده از توطئه‌هائی نظیر آنچه در کنفرانس برلن روی داد برپا شده‌است.

یورش به مطبوعات، چنان پیوسته با جنجال تبلیغاتی پیرامون رویدادهای کنفرانس برلن صورت گرفت که برای هیچ‌کس، ارتباط آنها با یکدیگر جای شک و تردیدی باقی نگذاشت!

رهبر در مصلای تهران، ضمن همنوائی با جنجال کنفرانس برلن، از چند روزنامه‌ای زبان به انتقاد گشود، که از پیش در لیست توقیف قرارگرفته بودند و هاشمی رفسنجانی که همزمان با توطئه بلژیک فرصت نیافته بود در نماز جمعه ظاهر شود، اینبار و بویژه در غیاب مطبوعاتی که می‌توانستند به او پاسخ بدهند، در نماز جمعه تهران کوشید در بی‌پرواترین جملات نفت بر آتش تبلیغات مربوط به آنچه در کنفرانس برلن سازمان داده شده بود، بریزد. مطبوعات فرصت نیافتند تا با باز کردن پرونده کنفرانس برلن و افشای سازماندهندگان آنچه که در آن روی داد پاسخ رفسنجانی را بدهند. همه تجربه مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به کوی دانشگاه، حملات نوبتی به برخی روزنامه‌ها، محاکمه‌هائی که در دادگاه ویژه روحانیت و جنجال بی‌حاصل بلژیک را اینبار به خدمت گرفتند. ابتدا مطبوعات را بستند و همزمان با آن شرکت کنندگان در کنفرانس را احضار، بازداشت و زندانی کردند. چون هدف بستن مطبوعات و دستگیری نویسندگان صاحب اطلاعات آنها بود، از میان آنها که در کنفرانس برلن شرکت نکرده بودند نیز چهره‌های شاخصی نظیر عمادالدین باقی به دادگاه مطبوعات فراخوانده شده و راهی زندان شدند. حتی بنا بر همین مورد آخر، کنفرانس برلن و آنچه در آن روی داد صرفا بهانه‌ای بود برای یورش به مطبوعات و روزنامه نگاران و به همین دلیل امثال آنهائی را که به بهانه شرکت در کنفرانس برلن نتوانستند به دادگاه انقلاب فراخوانند، به دادگاه مطبوعات که گردانندگان واقعی آن، همان کسانی هستند که دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت را می‌چرخانند، احضار و بازداشت کردند.

حاصل توطئه، در داخل کشور، تا اینجا همان است که همگان شاهدش هستند: بستن مطبوعات و زندانی کردن روزنامه‌نگاران و برپائی دادگاه‌های غیرعلنی! ادامه آن را در محاکمه و محکومیت برخی چهره‌های دیگر شرکت کننده در کنفرانس برلن باید جستجو کرد. همان‌ها که قرار است در محاکمه کنفرانس برلن حضور پیدا کنند.

شاید در آینده شرایط به گونه‌ای تغییر یابد که سازماندهندگان جنجال کنفرانس برلن به محاکمه فراخوانده شوند. در چنین دادگاهی متهمین واقعی این جنجال، در کنار گردانندگان انصارحزب‌الله و صادر کنندگان فتوای قتل‌های زنجیره‌ای، صادر کنندگان فرمان حمله به خوابگاه دانشجویان و طراحان بستن مطبوعات همه درکنار هم بر صندلی اتهام خواهند نشست. حتی اگر توازن نیروها چنین امکانی را اکنون فراهم نسازد، تاریخ خود بزرگترین قاضی‌است. در چنین دادگاه حکم همان خواهد شد، که در صورت تغییر توازن نیروها و زیر و رو شدن قوه قضائیه و گشوده شدن پرونده جنایات و توطئه‌ها در جمهوری اسلامی آن خواهد شد!

به سر دیگر جنجال کنفرانس برلن در خارج از کشور بازگردیم و در آستانه برپائی باصطلاح دادگاه این کنفرانس در داخل کشور، که دادگاهی است علیه جنبش مردم، به آنچه که در برلن روی داد و ریشه‌های آن نگاهی دوباره بیاندازیم.

در برلن

فیلمی که از جنجال دو روزه در کنفرانس برلن تهیه شده است، در تلویزیون جمهوری اسلامی گزین شده و در ادامه توطئه از پیش تدارک دیده شده پخش شد. این فیلم چهار ساعت است، اما تلویزیون جمهوری اسلامی بیش از ۳ ساعت آن را سانسور کرد و تنها همان قسمت‌های زنده‌ای که گردانندگان قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه و برپا کنندگان دادگاه عبدالله نوری و فیلم عصر عاشورا (۱) خود ترتیب دهنده آن بودند، به نمایش گذاشته شد و بدنبال آن نیز جنجال‌ها، تا یورش به مطبوعات ودستگیری روزنامه‌نگاران تشدید شد: مرد برهنه و بد سیمائی با موهای بلند، زن نیمه فربهی که با لباس زیر دو تکه در سالن ظاهر شده بود و رقص لاله‌زاری خانم دیگری که از جلوی دوربین تلویزیون کنار نمی‌رفت. نه از آنچه یوسفی اشکوری در تشریح اصلاحات انقلابی گفته بود، برای مردم پخش شد و نه از حاضر جوابی اکبر گنجی در پاسخ به آنها که او را قاتل و مزدور خطاب می‌کردند!

جنجال پیرامون این فیلم گزین شده نیز چند روزی بیشتر دوام نیآورد. چهار ساعت فیلم کنفرانس بسرعت در ایران تکثیر شد و پس از آن نیز یک فیلم گزارش گونه از مجموعه این چهار ساعت در یک کاست ویدئوئی تهیه و با قیمتی کمتر از فیلم ۴ ساعته در ایران پخش شد. مردمی که از ابتدا و با دیدن فیلم گزین شده تلویزیون جمهوری اسلامی نسبت به مجموع مهاجرین سیاسی خشمگین شده و همه آنها را متهم به عدم درک شرایط داخل کشور می‌کردند، بسرعت به عمق توطئه پی بردند و پیوندهای آن را با دیگر توطئه‌ها کشف کردند. شباهت آنها که شعار می‌دادند، با انصار حزب‌الله کتمان ناپذیر بود. یگانه تفاوت فاحش و ظاهری دو گروه نداشتن ریش در مهاجرت و داشتن ریش در داخل کشور بود!

آن فیلم چهار ساعته و گزارش یکساعته‌ای که از روی آن تهیه شده، گویاترین سند در اثبات توطئه‌است، بدان شرط که پیوند آنچه که شعار دهندگان در این کنفرانس کردند با وقایع داخل کشور پیوسته در نظر گرفته شود. نمونه‌هائی را برای جلب توجه بیشتر و در ارتباط با حوادث ۴ سال اخیر ایران انتخاب کرده و در زیر می‌آوریم:

◆ هم در روز اول و هم در روز دوم کنفرانس برلن، آنها که از ایران آمده بودند و در پشت میز مدعوین قرار گرفته‌بودند، بر این تصور بودند که با منطق و استدلال می‌توانند "انصارمهاجرت" را آرام کنند. آنها را دعوت به سخنرانی هم کردند و حتی با باصطلاح نمایندگان حزب کمونیست کارگری هم در این مورد به توافق رسیدند. در حالیکه ادامه حوادث نشان داد که معترضین اساسا برای شنیدن منطق و استدلال به سالن نیآمده بودند. آنها موظف به اجرای سناریوئی بودند که در آن عده‌ای باید شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ برتوده‌ای"، "مزدور برو گمشو"، "توده‌ای حیا کن جمهوری را رها کن" و فراهم ساختن شرایط ظهور مرد برهنه، قدم زدن زنی با لباس دو تکه شنا و رقص لاله‌زاری در برابر دوربینی بودند که از چند زاویه برای سیمای جمهوری اسلامی و ستاد توطئه در تهران فیلم تهیه می‌کرد. رفتار شعار دهندگان، علیرغم پرچم‌های سرخی که در دست گرفته بودند، همان رفتار و روشی بود که انصارحزب‌الله در تهران و در حمله به اجتماعات دارد.این ساده انگاری و برخورد صادقانه برای دعوت به آرامش و بی باوری نسبت به توطئه‌ای تنظیم شده و هدایت شده از تهران، تنها وقتی خاتمه یافت که "محمود دولت‌آبادی" پشت میکرفن قرار گرفت و با شعار "مزدور برو گمشو" روبرو شد. وقتی دولت آبادی گفت: «اگر حرفی دارید بزنید و اگر اهل جای دیگری هستید هم، خوب کارتان را بکنید!» به تردیدها خاتمه بخشید! دولت‌آبادی نخستین سخنرانی بود که با صدائی خشم آگین، با قاطعیت از **ماموریت** سخن گفت.

◆ سناریو نویسان و طراحان توطئه علیه کنفرانس برلن، تمام تجربه گذشته خود را بخدمت گرفته بودند، تا ادامه آن را بتوانند در ایران دنبال کنند و مانند ماجرای اعلام جرم علیه رفسنجانی در بلژیک دستشان رو نشود. صحنه برهنه شدن مرد مو بلند و قدم زدن نیمه برهنه خانمی که معلوم نشد از کجا در سالن ظاهر شده، درست برای زمانی در نظر گرفته شده بود، که حجت‌الاسلام اشکوری پشت میکرفن سخنرانی قرار گرفته بود و مسئله اجباری نبودن چادر برای خانمها را مطرح کرد! اشکوری چند بار جملات خود را در باره ماهیت اصلاحات ضروری در جامعه امروز ایران و ارتباط آن با آرمان‌های انقلاب ۵۷ تکرار کرد، اما هر بار که او خواست از اصلاحات انقلابی سخن بگوید فریادهای دارو دسته‌ای که روز دوم، بیش از روز نخست به سالن آورده شده بودند، بلندتر شد و سرانجام نیز برهنگان به آنها پیوستند.

◆ اکبر گنجی، که از سخنرانان روز نخست کنفرانس بود و متهم به فرماندهی سپاه، کشتار، شکنجه، اعدام و همه آنچه که در جمهوری اسلامی انجام شده بود! او با خونسردی و آرامش کوشید پاسخ این اتهامات را بدهد، اما آنها که فریاد می‌کشیدند برای پاسخ اکبر گنجی به سالن نیآمده و فریاد سر نمی‌دادند. آنها ماموریت اجرا می‌کردند و اگر جمعی هم در میان آنها بودند که مامور نبودند، بی خبر و بی اطلاع از گذشته و حال جمهوری اسلامی بودند. آنها نه می‌دانستند دولت‌آبادی کیست؟ و نه از داستان و رمان خبر داشتند و نه از نقش و موقعیت حساس اکبر گنجی در جمهوری اسلامی خبر داشتند. طوطی‌وار به دهان آورندگانشان به سالن نگاه می‌کردند و آنچه را آنها می‌گفتند، تکرار می‌کردند.

لحظات اوج گیری شعار علیه گنجی که منجر به قطع سخنرانی او شد بسیار قابل توجه است و باید بارها و بارها آن را روی نوار ویدئوئی دید. او ابتدا گفت: آنها که اینجا را می‌خواهند بهم بریزند دمکرات نیستند و طرفدار دمکراسی هم نیستند. دروغ می‌گویند. آنهائی هم که در داخل فریاد می‌کشند "آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشه!" دمکرات نیستند و طرفدار دمکراسی هم نیستند. آنها پیش خودشان تکلیف امثال بنده را از همین حالا روشن کرده‌اند!

ادامه توضیحات گنجی در این قسمت ممکن نشد. چند تنی، پیشتر و بعنوان سخنرانانی از میان جمعیت حاضر در سالن مسئله اعدام‌ها و قتل‌عام زندانیان سیاسی را مطرح کرده بودند. گنجی بارها از آنها که فریاد می‌کشیدند و اجازه ادامه کار کنفرانس را نمی‌دادند، خواست تا آرام بگیرند و اجازه بدهند او در باره قتل‌عام زندانیان سیاسی توضیح بدهد. اگر امکان این توضیحات به اکبر گنجی داده شده بود، باحتمال بسیار و برای نخستین بار جزئیاتی از این جنایت فاش شده بود. گنجی فقط توانست در این ارتباط بگوید: «از ابتدای پیروزی انقلاب یک جریان در ایران» بیش از این به او فرصت ندادند و "انصار مهاجر" برای قطع سخنانش به طرف میز کنفرانس به حرکت درآمدند. این قسمت، یکی از مهم‌ترین فرازهای کنفرانس برلن است. صدای گنجی را در گلو خفه کردند تا اطلاعاتش را دراین باره فاش نکند. اگر آنها که صدای گنجی را در گلو خفه نکردند تا در باره قتل‌عام زندانیان سیاسی سخن نگوید، ماموریت اجرا نمی‌کردند، پس چه می‌کردند؟ اگر آنها عقبه خارج از کشور ستاد توطئه علیه جنبش مردم در داخل کشور نبودند، پس چه بودند؟

متاسفانه از بعد از ظهر روز نخست کنفرانس اکبر گنجی بدلیل بیماری راهی بیمارستان شد و دیگر فرصت نیافت تا در جلسات محدود و وابسته به کنفرانس شرکت کند و نظرات واطلاعاتش در باره قتل‌عام زندانیان سیاسی و آن جریانی که به قول او از ابتدای پیروزی انقلاب در تلاش این قتل‌عام بود را فاش کند. جریانی که امروز مهم‌ترین ابزارهای قدرت نظامی و امنیتی را در جمهوری اسلامی در اختیار دارد و متکی به مافیای اقتصادی–تجاری حاکم، همچنان دراندیشه و تدارک ادامه آن قتل‌عام در کوچه و خیابان و برچیدن بساط جمهوریت و اعلام "**سلطنت شیعه**" تحت عنوان "**حکومت اسلامی**" است!

نه به گنجی فرصت داده شد تا دراین باره سخن بگوید و نه به آنها که در پی آگاهی از این مسائل هستند اجازه پرسش داده شد.

بخش دیگری از آنچه که درکنفرانس برلن گذشت، شعارها و معنای سیاسی آنهاست که مسبوق به سابقه‌ای مستند در جمهوری اسلامی است. نسل انقلاب، شعارهائی را به خاطر دارند که محتوای آنها طلب مرگ و اعدام برای توده‌ای‌ها، مجاهدین و فدائی‌ها بود. از جمله " مرگ بر سه مفسدین– توده‌ای و فدائی و مجاهدین" که ستاد توطئه‌های کنونی علیه جنبش مردم، در آن روزها، از طریق سازمان تبلیغات اسلامی آن را به مردمی که در تظاهرات شرکت می‌کردند تحمیل می‌کردند. آنها این شعار را جانشین شعار مردم ساخته "مرگ بر سه مفسدین: کارتر و سادات و بگین" کرده بودند. این شعار در سال ۶۰ معنای خونین خود را پیدا کرد. همان سالی که اکنون هاشمی رفسنجانی اوضاع کشور و جنبش اصلاح‌طلبی مردم را به آن شبیه کرده‌است. در اواخر همین دهه (سال ۶۷) قتل‌عام زندانیان سیاسی سازمان داده شد تا این شعار کاملا اجرا شود!

و باز؛ اسدالله لاجوردی، پس از قتل‌عام زندانیان سیاسی طرحی را تهیه کرد که بر مبنای آن می‌بایست یورش به بقایای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انجام شود. او این طرح را سرانجام نیز بصورت وصیتنامه‌ای تنظیم کرد، که پس از مرگش توسط جمعیت موتلفه اسلامی در اشکال مختلف منتشر شد. سازمانی که اکنون برخی از رهبرانش در کابینه و درکنار محمدخاتمی قرار دارند و بی شک در هر کودتای موفقی، همه آنها، همان سرانجامی را خواهند یافت که اسدالله لاجوردی خواهان آن بود. در داخل کشور، اکنون مدت‌هاست که به بهانه‌های مختلف، رهبران این سازمان را ملحد، خارج ازدین و غیرمسلمان (از نوع بازاری و مافیائی آن) معرفی می‌کنند. از سخنرانی رهبران آن در شهرها جلوگیری می‌کنند، هاشم آغاجری، از رهبران این سازمان را به این اتهام که گفته

است اسلام دو نوع است و یک نوع آن که آلوده به قدرت و ثروت دولتی است افیون اجتماعی است، مارکسیست معرفی می‌کننـد. در نمـاز جمعـه تهران محمد یزدی این را می‌گوید، در سفر به مازندران ناطق نوری تکرار می‌کند، آیت‌الله جنتی به آن اشاره مکرر کرده و می‌کند و

با این پیش زمینه‌است که حالا باید به کنفرانس برلن بازگشت و شعارهائی را که در آن سرداده شد ارزیابی کـرد. در روز دوم کنفرانـس، وقتی علیرضا علوی‌تبار، از رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی خواسـت سخنرانی کند، با شعار "توده‌ای، مزدور ارتجاعی" ، "مرگ بر توده‌ای" روبرو شد. یعنی همان که آیت‌الله جنتی، آیت‌الله یزدی، ناطق نـوری و مصبـاح یزدی و آیت‌الله واعظ طبسی می‌گویند. ایـن همـاهنگی هیـچ تعجبـی را موجب نمی‌شود، اگر بپذیریم که تمام سناریوی برهم زدن کنفرانس برلن در تهران طراحی شد و شبکه وابسته به مافیای اقتصادی-جنائی طـراح و مجری آن بود.

این شعار در روز دوم، در داخل و خارج سالن به یکـی از شـعار های اصلی دارو دسته انصار مهاجرت تبدیل شد.

حتی همین مجموعه،که از روی نوارهای ویدئوئی تهیه شده از کنفرانـس برگرفته شده، خطوط انکار ناپذیـر توطئـه برهـم زدن کنفرانـس برلـن و اهدافی که در پشت آن نهفته بود را روشن می‌کند. توطئه‌ای که اکنون با برپائی محاکمه کسانی که دراین کنفرانـس شـرکت کردنـد و بـا صـدور کیفرخواست ارتداد برای حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری می‌خواهند آن را تکامل بخشیده و تا مرزهای مقابله خونین با جنبش مـردم پیـش بـبرند. درواقع، بموجب آنچه که در کنفرانس برلن گذشت، بـاید جـای قضـات و متهمین در دادگاه برلن عوض شود. حساب آنها که مجریان ایـن توطئـه در خارج از کشور شدند نیز در چنین محاکمه‌ای روشـن و قطعـی خواهـد شد.

پی‌نویس:

۱- فیلم عصر عاشورا محصول مشترک ستاد انتخابـاتی نـاطق نـوری در انتخابات ریاست جمهوری (به رهبری محمدرضا باهنر)، سیمای جمهوری اسلامی، وزارت ارشاد اسلامی و معاونت امنیتـی وزارت اطلاعـات وقـت بود. سناریو و کارگردانی فیلم را "سردار سرتیپ ضرغامی" برعهده داشـت، که معاونت سینمائی وزارت ارشاد در زمـان وزرات مصطفـی میرسـلیم را بعهده داشت و بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمـهوری، از ایـن وزارت خانه کنار گذاشته شد، اما سیمای جمهوری اسلامی او را به این سـازمان برد و همچنان در این سازمان سرگرم کار و مقابله با جنبش مردم اسـت. برای این فیلم عده‌ای از انصـارحزب‌الله و وابسـتگان وزارت اطلاعـات و امنیت را، بعد از ظهر عاشورائی که چند روز بعد از آن انتخابـات هفتمیـن دوره ریاست جمهوری برگزار می‌شـد، بـا لباس‌هـائی بـه سـبک جوانـان اروپائی و امریکائی سوار بر اتومبیل‌های بنز در شهرک غرب تهران کـرده و از شادی و پایکوبی آنها فیلـم بـرداری کردنـد. آنـها دراین شـادی و پایکوبی از "محمدخاتمی" حمـایت می‌کردنـد و مثـلا طرفـداران خـاتمی درانتخابـات ریاسـت جمـهوری بودنـد. بلافاصلـه ایـن فیلـم از سـیمای جمهوری اسلامی پخش شد و روزنامه کیهان جنجال مذهبی پیرامون آن را دنبال کرد. دهها هزار نسخه از این فیلم با هزینـه بنیـاد مسـتضعفان و سازمان تبلیغات اسلامی تکثـیر و در سراسـر ایـران پخـش شـد. بعـد از پیروزی محمدخاتمی درانتخابات ریاست جمهوری تهیه کنندگان و توزیـع کنندگان این فیلم در وزارت اطلاعات، سیمای جمهوری اسلامی و وزارت ارشاد شناسائی و پرونده‌ای نیز برای آن تشکیل شـد امـا در پیگـیری آن مسامحه شد و همه آنها که دراین ماجرا آفرینی و صحنـه سـازی دسـت داشتند در توطئه‌های بعد به کار گرفته شدند. از جمله در حمله بـه کـوی دانشگاه، قتل‌های زنجیره‌ای، برهم زدن اجتماعـات، کتـک زدن عبـدالله نوری و مهاجرانی در نماز جمعه تهران، پرتاب نارنجک به داخل ساختمان روزنامه "خرداد" و... و سرانجام در کنفرانس برلن! فیلـم گزیـن شـده و اساسا توطئه برهم زدن کنفرانس برلن، حاصل این تجربـه و تجربـه‌های دیگر ستاد مقابله با جنبش مردم بود!

(بقیه فرمان ترور از... از ص ۱۰)

ادامه عملیات در زندان

روز ۱۶ آبان، همسر "زیدآبادی" یکی از روزنامـه‌نگاران زندانـی اطلاعات قابل توجهی را در اختیار مطبوعات و رسـانه‌های عمومـی قـرار داد که گزارش بالا را نه تنها تائید بلکه کامل می‌کند. او گفت:

«آقای زیدآبادی را ملاقات کردم. ایشـان گفـت کـه چنـد روز پیش در زندان می‌خواستند یک زندانی را بـا چـاقو بکشـند. ایـن زندانـی رضاعاملی نام دارد و از گروهی اسـت کـه بـه جـرم تـرور آقـای رازینـی محکوم شده و در زنـدان اویـن و در بنـد آقـای زیدآبـادی اسـت. آقـای زیدآبادی برای من گفت که یک زندانی شرور و عصبی را کـه در سـلول انفرادی بوده به بند منتقـل کـرده بودنـد. او در فاصلـه هواخـوری دیگـر زندانیان به رضا عاملی با چاقوی میوه خوری حمله می‌کند و سه ضربه به وی می‌زند و سپس از سلول رضا عاملی خارج شده و از درهای بند که به رویش گشوده شده بود عبور می‌کند! این سومین بـاری اسـت کـه بـرای کشتن رضا عاملی در زندان اقدام می‌شود. او اکنون با سه ضربه‌ای که به گوش، زیر قلب و شکم او اصـابت کـرده در بـهداری زنـدان اویـن بسـر می‌برد. آقای زیدآبادی تهدید کرده‌است که در صورت ادامه این وضـع در زندان چاره‌ای جز اعتصاب غذا ندارد تا به این وضع رسیدگی شـود، زیـرا زندانیان سیاسی تامین جانی ندارند. آقای زیدآبادی همچنین گفت که بـه دانشجویانی که در زندان اوین بسر می‌برند گفتـه‌اند کـه اگـر نسـبت بـه وضعی که دارند اعتراض کنند به بند جوانان منتقل خواهند شد. این یکی از بدترین بندهای زندان اوین است که در آن همه روابطی وجـود دارد. از جمله روابط جنسی!»

همسر زیدآبادی همچنین گفت: «رضاعـاملی بـا فتـوای یـک روحانی اقدام به ترور علی‌رازینی کرده‌است و اطلاعات زیادی در باره این مسائل دارد!»

صادرکننده فتوای ترور علی رازینی، با توجه به مقام موقعیتـی که در دادگاه ویژه روحانیت، قتل‌عام زندانیان سیاسی و تبدیل دادگسـتری مرکز به دیوان بلـخ داشـته کیسـت؟ جانشـین او، یعنـی "حجت‌الاسـلام علیزاده" کوچکترین تفاوتی در دیدگاه‌ها و نحوه اداره دادگستری مرکز بـا علی‌رازینی ندارد؛ بنـابراین تـرور رازینـی نـه بـرای تغییـر سیاسـت‌ها در دادگستری مرکز، بلکه انگیزه‌های دیگری داشته است. آن انگیزه‌ها کـدام است؟

با پیگیری پرونده ترور علی‌رازینی، شبکه دیگـری از عملیـات تروریستی که لاجوردی، صیادشیرازی و چند تـن از نمـایندگـان مجلـس ششم و طرفدار اصلاحات در مجلـس پنجـم کـه در سـه سـال اخـیر در حوادث رانندگی کشته شده‌اند کشف نمی‌شود؟ شبکه ترور رازینی و صیاد شیرازی و لاجوردی، عامل ترور ناکام آیت‌الله "عبائی خراسـانی" نیسـت؟ آیت‌الهی صریح الکلامی که در زمان حیات آیت‌الله خمینی، بعـد از تـرور آیت‌الله هاشمی نژاد، نماینده ولی فقیه و امام جمعه مشهد شـد و پـس از درگذشت آیت‌الله خمینی ابتدا تـرور ناکـام و سـپس خانـه نشـین شـد و آیت‌الله واعظ طبسی همه اختیارات را در خراسان قبضـه کـرد. او اکنـون نماینده منتخب مردم در مجلس ششم می باشد!

جنایت، خونی است که در رگ‌های مافیای اقتصـادی جریـان دارد و تا مافیای اقتصادی در هم کوبیده نشده و قدرت حکومتی از آن باز ستانده نشود، جنایت نیز در رگ‌های آن به حرکت خود ادامه خواهد.

مشیری به قافله بزرگان از دست رفته شعر معاصر ایران پیوست!

می‌خواست فریاد برکشد:

شب شکست!

در سالمرگ نامداران شعر معاصر ایران، شاعر بزرگ دیگری رفت. شاعران بزرگ- در ایران و جهان- نمایندگان و سخنگویان اندیشه‌های بزرگند؛ و فریدون مشیری، این تازه رخت برکشیده از جهان خاک و آب و رویش، رهرو ملیون ایران و مرید وفادار دکتر محمد مصدق بود.

در آن سال‌های دور- نه آنچنان دور که از خاطر رفته باشد- در یکی از شب‌های دلتنگی و زمزمه افسوس رفتگان و در تاریخ ماندگان، سیاوش کسرائی به فریدون مشیری که سفره‌ای برای دلتنگان در خانه‌اش پهن کرده بود گفت:

«فریدون خوش به حالت که می‌توانی تصویر بزرگ مصدق را بالای سرت داشته باشی.»

مشیری که شور سرمستی با چشم‌های یشمی‌اش درهم آمیخته بود و هنوز "شراب تا کنار بستر خوابش نمی‌برد" گفت:

افسوس که تو نمی‌توانی تصویر خسرو روزبه را بالای طاقچه اتاقت بگذاری!

سیاوش گفت:

– می‌رسد آن روز

آن روز رسید. شعل‌های انقلاب در گرفت و شب‌های دهگانه شعر آغاز شد. دست توانای "به‌آذین" پس از سال‌ها از آستین خالی و در جیب خفته او بدر آمد و در کسوت سازماندهی توانمند، پذیرای مهمانانی شد که بسیاری از آنها، سالها "مهمانان آقایان" بودند!

"محمدقاضی" که حنجره‌اش را سرطان بلعیده بود و به کمک باطری کار گذاشته شده در گلویش حرف می‌زد، در انتهای حیاط تابستانی انستیتو گوته بارها و بارها زبانش را در دهان گرداند تا اطرافیانش بدانند، او می‌خواهد "به‌آذین" را تحسین کند. هر بار که چشمانش می‌خواست بجای حنجره‌اش سخن بگوید، "مریم"، برای اطرافیان قاضی، سخن پدر را با صدای بلند از روی چشم‌های او می‌خواند.

شب‌های دوباره خوانی گذشته خویش فرا رسیده بود. نوبت شعر خوانی مشیری که رسید، عده‌ای بی‌تاب، که مشیری را فقط شاعر "کوچه"ای می‌شناخت که در "مهتاب شبی"، در حسرت دیدار معشوقه خویش گفته بود "از آن گذشتم"، سر اعتراض برداشتند. همه برای جریان یافتن آن رودی لحظه شماری می‌کردند که به شریان انقلاب ختم می‌شود و جدال موج ها و صخره‌ها را به سرانجام می‌رساند.

چند تنی دوان دوان از پله‌های قدیمی بالا آمدند و گفتند:

– خیلی‌ها می‌خواهند بروند!

چپ‌روها، مثل همیشه بر طبل چپ‌روی می‌کوبیدند و خواهان حذف نام مشیری از میان نام‌هائی بودند که آنشب به سخن گفتن دعوت می‌شدند.

• • •

کسرائی زیر آن سقفی که هدایت‌کنندگان شب‌های دهگانه گرد هم می‌آمدند، مثل همیشه پرشور از جای برخاست؛ دست فریدون را گرفت و گفت:

– اگر او نخواند من هم نمی‌خوانم!

تازه از راه رسیده‌هائی که گذشته خود را به ناسزا آلوده می‌کنند تا "سرفراز" بمانند، نه تنها آنشب، که آن روزها زیر نقاب چپ‌نمائی آتش بیار معرکه بودند. بحث و جدل سرخاموشی نداشت که به‌آذین پوشه‌ای را که زیر بغل داشت روی میز گذاشت و به سخن آمد:

– این مراسم به همه عقاید تعلق دارد و آقای مشیری هم شعر می‌خوانند!

چپ‌روهائی که ریش شعرشان هنوز در نیآمده‌بود، از نخوانده‌ها و به زیرچاپ نرفته‌های مشیری خبر نداشتند. سال‌های سرمستی دهه ۳۰ و سال‌های به افسوس آلوده بعد از کودتا را به یاد نداشتند. آنها نمی‌شناختند و نمی‌دانستند، اما به‌آذین و سیاوش می‌دانستند و می‌شناختند.

به‌آذین و کسرائی شاعر "کوچه" را خوب می‌شناختند، می‌دانستند آن که با شعرش جوان‌ها عشق را آموخته‌اند و مهتاب را در کوچه معشوقه سایه به سایه دنبال کرده‌اند، شعرهای نخوانده بسیار دارد.

کسرائی زیر گوش فریدون گفت:

– آواز آن پرنده غمگین را بخوان!

فریدون، دلگیر و معترض گفت: نه!

• • •

بعدها در سال ۱۳۷۹ در کتاب "آواز آن پرنده غمگین" که از زیر چاپ بیرون آمد، نسل دوم انقلاب بیش از نسل اول، با مشیری آشنا شدند. شاعری با چشمانی یشمی، که همیشه در غم مصدق نمناک بود!

از بانگ راستین تو، ای مرد، ای دلیر
آفاق شرق تا همه اعصار پر همهمه است
• • •
نام بزرگ تو،
• • •
آن "صاد" و "دال" محکم
آن "قاف" آهنین
ترکیب خوش طنین،
تشدید دلپذیر مصدق
مصداق صبح صادق،
یادآور طلوع رهائی
پیشانی سپیده فرداست!
• • •

آنشب سیاوش، که با روح لطیف و شاعرانه مشیری از سال‌های نوجوانی آشنا بود، بعد از شنیدن "نه" کمی جا بجا شد و گفت:

– خب، "رگبار بی‌امان" چه؟ می‌خوانی؟

کسرائی شعری را به یاد مشیری می‌آورد که در باره سی‌ام تیر ۱۳۳۰ سروده بود. این شعر هم، دو دهه بعد از آن شب‌های دهگانه، در اوج بازخوانی سال‌های انقلاب، از سوی نسل انقلاب و مرور برق‌آسای دهه ۳۰ و در جستجوی نشانه‌های محمد خاتمی با محمد مصدق از چاپ بیرون آمد:

تا جاودان
حماسه آن روز با شکوه

پیروزی اراده مردم
دو نسل، بعد نسل
در برگ برگ تاریخ
روشنی،
چو آفتاب،
پدیدار می‌شود!

مشیری باز هم زیر بار نرفت و گفت:
– نه، نمی‌خواهم جوان‌ها را به خطر بیاندازم

زیر پوست شب، کوچه‌های تاریک، عضلات انقلاب را بارور می‌کردند و گردان میدان دیده، از هیاهو میدان ندیدگان بیم به دل راه‌نمی‌دادند. شاید در توچال رگبار می‌بارید، اما در دامنه کوه‌های شمیران و بر فراز حیاط انستیتو گوته نم باران غبار را از چهره کاج‌های بلند می‌شست. عطر به هم آمیخته خاک و باران و کاج اسب سرکش خیال را تا قله آرزوهای بزرگ می‌برد.

مشیری باز هم زیر بار نرفت. می‌گفت: آنچه را دلم بخواهد می‌خوانم.

زیر آن آرامش شاعرانه، اراده‌ای تزلزل ناپذیر خفته بود.

به آذین که گاه به صورت سیاوش خیره می‌شد و گاه چشم در چشم مشیری می‌دوخت، سرانجام پوشه شب‌های دهگانه شعر را با سرانگشت‌هایش از روی میز برداشت و گفت:
– مشیری را من خودم معرفی می‌کنم! نباید زیر بار حرکات بچگانه رفت!

همهمه ادامه داشت که به‌آذین پشت میکرفن قرار گرفت و خشک و کوتاه گفت: فریدون مشیری شعر می‌خواند. ما با هم راه درازی را تا اینجا آمده‌ایم!

اشاره‌اش به همراهی توده‌ای‌ها و ملیون بود؟ شاید!

آن همراهی و الفت، تا آخرین دم و بازدم‌های مشیری ادامه یافت. پیش از او بسیاری چهره در خاک کشیدند، به آذین در عزلت خانگی بسر می‌برد، خون سلطانپور لکه ننگی است بر دیوارهای اوین، سیاوش در وین و ساعدی در پاریس در خاک خفته‌اند، شاملو در امامزاده طاهرکرج و مشیری در قطعه هنرمندان بهشت زهرا. "گلشیری" با خاک هم‌آغوش شده، احمد محمود، پیرو شکسته همچنان عصا بدست به "همسایه‌ها"ی دوران سر می‌زند و دولت‌آبادی به دادخواهی ادبیات ایران به قامت ایستاده‌است!

...

در شب مشیری که این اواخر در فرهنگسرای نیاوران برپا شد، وقتی محمود دولت‌آبادی در کنار دکتر بهروز برومند ایستاد و جمال میرصادقی درکنار دکتر محمدعلی ندوشن، همه چیز سر جای خودش بود. چهره‌های تازه‌ای، به پاسداری از مشی و سیاقی که ۵ دهه از فراز و نشیب‌های فراوان گذشته، بر کرسی از دست رفتگان ایستادند. مشیری از ما نبود، اما هرگز نیز بر ما نبود، درکنار ما بود، هم‌دم و هم‌درد ما بود، شاعر میهن ما بود. با شعرش عاشق شدیم، نوجوانی و جوانی را در کوچه پس کوچه‌های شهر با شعر او پشت سر گذاشتیم، شب‌های دلتنگی و از غم گریزی با شعر او طی شد. در دهه ۳۰ شاعر جنبش ملی بود، شعرش عاشقانه‌های دوران ما بود. در این سال‌ها فریاد خاموش "ما" بود، از ما بود، خود "ما" بود!

وقتی کتاب "تا صبح تابناک اهورائی" او در سال ۱۳۷۹ منتشر شد، آنچه را انتظار داشتند در شب‌های دهگانه شعر بخوانند، از دل چاپ بیرون آمد:

بیش از هزار بار
بانگ درای قافله آفتاب را
مشت درشت راهزن شب
شکسته‌است.
از پشت میله‌های قفس،
من به این امید
تنها به این امید،
نفس می‌کشم هنوز
کز عمق این سیاهی جانگاه،
ناگهان
فریاد سر دهم به جهان،
شب
شکسته‌است!

برای این فریاد، تا آخرین نفس با سرطانی که در رگ‌هایش لانه کرده بود جنگید. آنها که منتظر شکستن شب بودند و فریاد مشیری، با خون خود به یاریش شتافتند، خون خود را به او دادند، تا فریادشان از گلوی او برآید؛ آنقدر که تا وقتی چشم بر جهان فروبست، هنوز سیاهه داوطلبان هدیه خود به مشیری لبریز از نام‌هائی بود که خون سرخ خویش را بنام مشیری سهمیه بندی کرده بودند!

در یکی از آخرین دیدارهایش و به یاد همه آنها که سرخی خون خویش را با زندگی مشیری پیوند زده بودند، این بیت را که در وصف حال خویش و یاد یاران خویش سروده بود، برای هر کس که به حال پرسی‌اش می‌رفت می‌خواند:

تن زنده‌است، گرچه به رنج از تنم هنوز
با خون این و آن نفس می‌زنم هنوز

تجدید چاپ "حماسه داد" در تهران

تحقیق ارزنده زنده یاد "ف.م جوانشیر" روی شاهنامه فردوسی، در تهران تجدید چاپ و با استقبال بسیار روبرو شد. این کتاب با همان نامی که زنده یاد جوانشیر خود برای آن انتخاب کرده بود، یعنی "حماسه‌داد" منتشر شده است و مقدمه کوتاهی ناشر بر آن افزوده است. نام کامل نویسنده کتاب نیز، بدون ذکر وابستگی حزبی و سیاسی او چاپ شده است!

نمایشگاه یکصد سال مطبوعات مخالفان آزادی را رنج می‌دهد!

نمایشگاه "یکصد سال مطبوعات در ایران" در تهران گشایش یافت. استقبالی که از این نمایشگاه شده، در تاریخ نمایشگاه‌های هنری، فرهنگی و ادبی ایران کم نظیر بوده است، بویژه آن بخش از نمایشگاه که به مبارزه مطبوعات با اختناق رضاخانی و دوران انقلاب مشروطیت اختصاص یافته است. آزاردهنده‌ترین بخش این نمایشگاه برای مخالفان آزادی مطبوعات در حاکمیت جمهوری اسلامی، آن بخش از نمایشگاه است که به مطبوعات دوران انقلاب تعلق دارد و بویژه عناوین این مطبوعات که عمدتا به مبارزه با دیکتاتوری دربار شاهنشاهی و وعده‌های رهبران مذهبی و شعارهای مردم اختصاص دارد!

گزارشی از آن "یازده روز" و "یک روز"ی که سرنوشت دهه دوم جمهوری اسلامی را رقم زد!

آنها که آیت‌الله خمینی را رهبر کردند!
آنها که "رهبر" جدید برگمار کردند!

نیمروز دوم خرداد ۱۳۶۸. در یک اتاق ویژه، تلویزیون مدار بسته بیمارستان جماران راروشن کردند. همه آنها که به تلویزیون خیره شده بودند، نگران سرانجام آن عمل جراحی بودند، که از تلویزیون مدار بسته نشان داده می‌شد؛ اما بیش از آن، هر یک نگران موقعیت خویش در آینده‌ای بودند که بزودی فرا می‌رسید.

آنکه بیهوش بر تخت جراحی خوابیده بود آیت‌الله خمینی بود، و در میان آن‌ها که چشم به صفحه تلویزیون مدار بسته دوخته بودند حاج احمد خمینی بی‌تاب‌تر از بقیه بود. نمی‌خواست "یادگار امام" شود، گرچه بتدریج باید به دایره محدود این "مقام" و انزوای خود می‌اندیشید! انزوائی که در آن روز و ساعت هرگز نمی‌توانست سرانجام بد و نه چندان دور آن را حتی حدس بزند!

بعدها "احمد خوش کوش" از مجریان قتل‌های سیاسی- حکومتی و از اعضای باند واردات "تلفن همراه" و مدیرکل وقت وزارت اطلاعات و امنیت، جزئیات قتل احمد خمینی را در بازجوئی‌های خود فاش ساخت؛ و این تکاندهنده‌ترین افشاگری عمادالدین باقی بود. باقی این افشاگری را از قول حجت‌الاسلام "نیازی"، رئیس سازمان قضائی نیروهای نظامی و "حسن خمینی" یادگار "احمد خمینی" بر کاغذ مطبوعات آورد و به جرم همین افشاگری نیز راهی زندان اوین شد! افشاگری که خطبه‌های عقدش را آیت‌الله خمینی شخصا خوانده بود و از نخستین مذهبیون نسل انقلاب بود که پیش از راه‌یافتن به مطبوعات و قرار گرفتن در کنار لیست روزنامه‌نگاران اصلاح طلب، افشاگری پیرامون انجمن حجتیه را با کتاب "قاعدین زمان" شروع کرد!

عمادالدین باقی، سعید حجاریان و اکبر گنجی انقلابیونی از میان حاشیه‌نشین‌های نازی‌آباد تهران بودند، که با شعار "توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد- به مادرم بگوئید دیگر پسر ندارد!" ۱۷ شهریور ۵۷ توانستند از زیر رگبار ارتشبد اویسی، فرماندار نظامی تهران جان بدر برند و در فتح ساختمان مرکزی ساواک، در سلطنت آباد و زندان اوین پیشتاز بودند. در سال ۵۷ با کفش‌های کتانی و به امید "عدل و انصاف و نان" از جنوب تهران خود را تا میانه‌شهر و خیابان انقلاب بالا می‌کشیدند!

حالا به این آرزوهای بزرگ، آزادی را هم افزوده‌اند، گرچه باقی و اکبر گنجی در گوشه زندان اوین و حجاریان بر صندلی چرخدار کبوترهای آرزو را دانه می‌بخشند!

هاشمی رفسنجانی که خود در شمار اندک حاضران در این اتاق بوده، در خاطراتش نامی از دیگران نمی‌برد، اما به کسانی اشاره می‌کند، که جز آیت الله "موسوی‌اردبیلی"، رئیس شورای عالی قضائی وقت، "علی‌خامنه‌ای"، رئیس جمهوری وقت، حاج‌احمدخمینی و برخی محارم دیگر نمی‌توانند باشند.

اگر یکسال پیش از آن چنین اجتماعی در چنین اتاقی ضروری می‌شد، بر شمار آنها که در اتاق جمع بودند شخصیتی را باید می‌افزودند که حضور او سرنوشت دهه دوم جمهوری اسلامی را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زد. گونه‌ای که بدون حضور او در آن اتاق، چنان رقم خورد که دهه سوم جمهوری اسلامی آغشته به بحران همه جانبه ایست، که سراسر جامعه را در بر گرفته‌است: **آیت‌الله منتظری!**

آنها که در نیمروز دوم خرداد ۶۸، در اتاق ویژه نشسته بودند و عمل قلب آیت‌الله خمینی را از طریق تلویزیون مدار بسته نگاه می‌کردند، شاید از خلاء نبود آیت‌الله خمینی وحشت داشتند، اما بیش از آن، هر یک در اندیشه سهمی بودند که از اقتدار و اختیارات آیت‌الله خمینی به ارث می‌بردند. از میان این جمع، احمدخمینی در همان ساعات اولیه درگذشت پدرش واقع بینانه‌ترین جمله را در باره شخص خویش و آینده‌اش بر زبان آورد: «من تمام شدم» (۱)

آخرین جلسه سران و رهبران جمهوری اسلامی، با حضور آیت‌الله خمینی، غروب ۳۰ اردیبهشت ۶۸ برگزار شده بود. او که بسختی نفس می‌کشید و ضربان قلبش دیگر با ضربان حوادث همراهی نداشت در این جلسه که محور آن بیماری رو به وخامت او بود، با عمل جراحی قلبش موافقت کرد.

غروب اول خرداد ۶۸، همه آنها که شب گذشته با آیت‌الله خمینی جلسه کرده و از عمل جراحی قلب او با اطلاع شده بودند، همراه با اعضای هیات دولت و نخست وزیر (میرحسین موسوی)، برخی چهره‌های همیشه پشت صحنه، اما همه کاره- نظیر آیت‌الله کنی- در دفتر ریاست جمهوری (علی‌خامنه‌ای) جمع شدند. هیچ کدام با صراحت بر زبان نمی‌آورد، اما همه در چشم هم این سئوال را می‌خواندند: «اگر ایشان دیگر چشم باز نکرد چه کنیم؟»

همه آنها، که در اتاق ویژه تلاش جراحان قلب را از طریق تلویزیون مدار بسته می‌دیدند با تائید و توصیه آیت‌الله خمینی به مقامات حکومتی رسیده بودند و اعتبارشان نزد مردم، بخشی از اعتبار آیت‌الله خمینی بود. سخن و نظر او را تا آن لحظه تکرار کرده بودند و مردم آنها را سخنگویان وی می‌شناختند.

از آن جمع، یکبار "علی‌خامنه‌ای"، که خود را رئیس جمهوری بی‌اختیار می‌دانست و برای حل اختلافات او با میرحسین موسوی یک هیات حل اختلاف بدستور آیت‌الله خمینی تشکیل شده بود، در نماز جمعه تعریفی از احکام اولیه و ثانویه ارائه داد که با واکنش شدید آیت‌الله خمینی روبرو شد.

آیت‌الله خمینی برای جلوگیری از ادامه کارشکنی‌های ارتجاع مذهبی در حلال و حرام دانستن تصمیمات اقتصادی دولت و غیر فقهی معرفی کردن آن، دست دولت میرحسین موسوی را بموجب احکام ثانویه و حکومتی بازگذاشت. علی‌خامنه‌ای متمایل به جمع مخالفان احکام ثانویه و متاثر از اختلافی که بر سر قدرت حکومتی با میرحسین موسوی داشت، در نماز جمعه تفسیری ارائه داد که مغایر نظر آیت‌الله خمینی بود. آیت الله خمینی خطاب به او گفت :« شما نفهمیده‌ای!»

علی‌خامنه‌ای- بعد از واکنش تند آیت الله خمینی به سود دولت میرحسین موسوی، نمایندگان مجلس در حمایت از رهبر به میدان آمدند و استانداران از سراسر کشور طومارهائی در حمایت از آیت‌الله خمینی و در رد اظهارات ریاست جمهوری در نماز جمعه فراهم کرده و به تهران فرستادند. هاشمی رفسنجانی سخنانی در مجلس بر زبان آورد که بوی دوستی و رفاقت دیرینه با ریاست جمهوری را نمی‌داد. رهبر کنونی جمهوری اسلامی با این یقین که دیگر زمان خانه‌نشینی‌اش فرا رسیده، تا چند روز از خانه بیرون نیآمد، تا آیت‌الله خمینی یکبار دیگر او را به ادامه کار فراخواند و بقول هاشمی رفسنجانی با توضیحات اطرافیان و رفع ابهام (!) از او دلجوئی کرد و به ادامه ریاست جمهوری و کار فراخواندش! (۲)

مخالفین احکام ثانویه همان‌هائی بودند که فراکسیون ۹۹ نفره مجلس سوم به رهبری ناطق نوری را برای مقابله با دولت موسوی و نظرات آیت‌الله خمینی تشکیل داده بودند و پس از درگذشت او نیز شورای نگهبان، مجلس خبرگان و قوه قضائیه را قبضه کردند. امثال آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله طبسی هدایت و رهبری آنها را از دور برعهده دارند.

آیت‌الله موسوی اردبیلی، که پیشکسوت‌تر از بقیه بود، از مسجد انصار، که روزگاری در آن امام جماعت بود، تا رسیدن به این اتاق راه درازی را پیموده بود. مسجد کوچکی که در ابتدای خیابان امیرآباد قرار داشت، اما بدلیل همجواری‌اش با دانشگاه تهران، در دوران انقلاب به یکی از کانون‌های اجتماع جوانان مذهبی و دانشجویان آرمان‌خواه و مذهبی دانشگاه تهران و دانشگاه شریف تبدیل شده بود. (۳)

او پس از کشته شدن آیت‌الله بهشتی در انفجار حزب جمهوری اسلامی، جانشین وی در شورای عالی قضائی شده بود. دست توانای موسوی اردبیلی در این مقام حجت‌الاسلام **موسوی خوئینی‌ها** بود، که حکم دادستانی کل کشور را با توصیه و موافقت آیت‌الله خمینی گرفته بود!

پایان تصویر مداربسته!

آنچه که از تلویزیون مدار بسته نشان داده می‌شد، سرانجام پایان یافت، اما این پایان، سرآغاز تشدید رقابت‌ها، دسته‌بندی‌ها و تصفیه‌ها بود، چرا که با این عمل جراحی، آیت‌الله‌خمینی دیگر نه قادر به رهبری جمهوری اسلامی بود و نه امیدی به ادامه حیاتش می‌رفت. این را پزشکانی که عمل جراحی قلب را روی وی انجام داده بودند به آنها که در اتاق ویژه عمل جراحی را از تلویزیون مداربسته می‌دیدند، اطلاع داده بودند.

از شامگاه دوم خرداد، تا شامگاه ۱۳ خرداد که پزشکان درگذشت آیت‌الله خمینی را اعلام کردند، یازده روز به رایزنی و یارگیری برای تقسیم قدرت و اختیارات آیت‌الله خمینی گذشت، و از شامگاه ۱۳ خرداد تا صبح ۱۴ خرداد که خبر درگذشت آیت‌الله خمینی رسما اعلام شد، پنهان از میلیون‌ها مردمی که در سال ۵۷ پشت اتومبیل "بلیزر" حامل آیت‌الله خمینی از فرودگاه مهرآباد تهران تا بهشت زهرا دویده بودند ۲۴ ساعت پرتلاطم در پشت صحنه حکومتی گذشت. مردم آیت‌الله خمینی را به رهبری انتخاب کرده بودند، اما در آن یازده روز و یک روزی که برگمار شدگان آیت‌الله خمینی، به دور از آگاهی و اطلاع مردم سرگرم تقسیم قدرت و اختیارات او و تعیین رهبر بودند، برای آن میلیون‌ها مردم کوچکترین نقشی قائل نشدند!

خبر درگذشت آیت‌الله خمینی یک روز بعد از درگذشت وی و ۱۲ روز پس از رایزنی‌ها و توافق بر سر "رهبر" جدید اعلام شد. هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش می‌نویسد که با پزشکان تفاهم کردیم که خبر عمل جراحی آیت‌الله خمینی "موفقیت‌آمیز" اعلام شود، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی نیز تصمیم گرفته شد که این خبر تا تعیین تکلیف رهبری اعلام نشود.

این شیوه‌ای بود که در باره انفجار حزب جمهوری اسلامی و تمام دوران جنگ فرسایشی نیز اعمال شده بود و هنوز هم شیوه غالب بسیاری از بلندپایگان جمهوری اسلامی است: مردم را در بی‌خبری نگهداشتن، خبر دروغ به مردم دادن و در غیاب مردم تصمیم گرفتن!

به استقبال چنین روزها و لحظاتی، آیت‌الله منتظری از صحنه حذف شده بود، زندانیان سیاسی و بویژه رهبران پر تجربه حزب توده‌ایران قتل‌عام شده بودند، تجدید نظر در قانون اساسی را به تائید آیت‌الله خمینی رسانده بودند، اما حیات آیت‌الله خمینی تا پایان کار هیات تجدید نظر در قانون اساسی ادامه نیافته بود.

مطابق قانون اساسی تغییر نیافته، اگر "رهبر" دارای شرایط و صاحب صلاحیت وجود نداشته باشد، اختیارات "آیت‌الله خمینی" می‌بایستی به یک "شورای رهبری" واگذار می‌شد. این قانونی بود که مردم در رفراندوم قانون اساسی به آن رای داده بودند و تغییر آن نیز باید به رفراندوم دوباره مردم گذاشته می‌شد. تغییری که انجام شد و رفراندومی که هرگز برگزار نشد!

جدال بر سر "رهبر" یا "شورای رهبری"

در مجلس خبرگانی که در فاصله ۱۱ روز و یک روز تشکیل شد، پیش از آنکه تغییرات در قانون اساسی انجام شده و به تائید مردم رسیده باشد، در غیاب آنها و با استناد به نقل قولی از آیت‌الله خمینی، مبنی بر اینکه "رهبر" لازم نیست حتما مرجع تقلید باشد، ابتدا قانون اساسی دور زده شد و سپس جدال بر سر "رهبر" و یا "شورای رهبری" شروع شد.

نه در آن آخرین جلسه رهبران جمهوری اسلامی که آیت‌الله خمینی در آن شرکت کرد سخنی از جانشینی مطرح شد، نه پیش از رفتن وی به اتاق عمل جراحی در باره این مقوله صحبتی شد و نه در وصیت‌نامه آیت‌الله خمینی، که آیت‌الله واعظ طبسی از مشهد و صندوق امانت آستانقدس رضوی به تهران آورد مطلبی در این ارتباط وجود داشت.

در جستجوی قرینه‌سازی‌های رایج در جمهوری اسلامی، همانگونه که از حضرت محمد نقل کردند که یکبار در پای منبر خویش به حضرت علی اشاره کرده و گفته بود "هرکس که من رهبر او هستم، بعد از من علی رهبر اوست"، در باره "رهبر" جمهوری اسلامی نیز همین شیوه بکار رفت و از قول اعضای خانواده آیت‌الله خمینی نقل شد: یک شب که بحث آیت‌الله منتظری در بیت آیت‌الله خمینی مطرح بود و همزمان با آن از جریان سفر علی‌خامنه‌ای به جمهوری چین نیز فیلمی خبری پخش می‌شده، آیت‌الله خمینی می‌گوید: همین آقای خامنه‌ای، خوب هم صحبت می‌کند!

اما آنچه در مجلس خبرگان تعیین جانشین برای آیت‌الله خمینی گذشت، عمل به این نقل قول آیت‌الله خمینی نبود، نقض صریح قانون اساسی هنوز تغییر نیافته نبود، حاصل تفاهم آنها که در اتاق ویژه، عمل جراحی آیت‌الله خمینی را از تلویزیون مدار بسته می‌دیدند نیز نبود.

آنچه انجام شد فراتر از اینها بود: تقسیم قدرتی بود بر اساس توازن نیروهای طبقاتی حاکم و انتخاب سخنگوئی برآمده از این توازن!

آنها که دهسال انتظار کشیده بودند، ترور روحانیون بلند پایه و همفکر آیت‌الله خمینی را مستقیم و غیر مستقیم سازمان داده بودند، سازمان مجاهدین خلق را با ایجاد انفجار و ترور به جاده صاف کن قدرت مطلقه خویش تبدیل کرده بودند، مهره‌چینی کرده بودند، این و آن را حذف کرده بودند، جنگ فرسایشی را روی دست انقلاب گذاشته بودند، در زندان‌ها قتل‌عام کرده بودند، در مدرسه حقانی کادر حکومتی تربیت کرده بودند، در وزارت اطلاعات و در قوه قضائیه نیرو جابجا کرده بودند، نقشه تصفیه سپاه را داشتند و احیای سلطنت شیعه را در سر داشتند و بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران را در دست‌های خویش جمع کرده بودند، سخنگوئی می‌خواستند همسو با خود. از نظر آنها دوران آیت‌الله خمینی تمام شده و فصل جدیدی باید شروع می‌شد. همه شعارهای انقلاب باید تغییر شکل و ماهیت می‌داد، انقلابیون و آرمان‌خواهان مذهبی باید از صحنه حذف می‌شدند، دروازه‌ها باید به روی انگلستان گشوده می‌شد، تشکل‌هائی که دهسال در پشت صحنه شکل گرفته، عمل کرده و در ارگان‌های مختلف نفوذ کرده بودند، باید اشکال علنی و حکومتی خود را پیدا می‌کردند. در این میان، البته باید زبان عده‌ای هم بریده می‌شد، قلم برخی‌ها شکسته می‌شد و سر عده‌ای هم باید بر باد داده می‌شد و قتل‌عامی که در زندان‌ها ناتمام مانده بود، باید بصورت شکار در شهرها و خانه‌ها ادامه می‌یافت!

در آن یازده روز و یک روز، نبرد بر سر این سمت‌گیری و یا جلوگیری از آن جریان داشت و سرانجام جلسه مجلس خبرگان، در غیاب آیت‌الله خمینی که در سردخانه بیمارستان جماران به امانت گذاشته شده بود تشکیل شد.

آنها که تدارک فصل جدیدی را در جمهوری اسلامی دیده بودند از انتخاب "رهبر" حمایت می‌کردند و می‌دانستند که بزودی در هیات تغییر قانون اساسی که خود در آن صاحب نفوذ مطلق بودند با اضافه کردن "ولایت مطلقه" به این قانون، زمینه احیای سلطنت را فراهم خواهند ساخت. بنابراین سنگ بنای سلطنت را باید با مقاومت در برابر تشکیل شورای رهبری می‌گذاشتند. این در حالی بود که هنوز قانون اساسی تغییر نکرده و بموجب آن باید "شورای رهبری" تعیین می‌شد و نه "رهبر"! امری که همچنان و بعنوان یک اقدام غیر قانونی مطرح است. یعنی "رهبر" زمانی انتخاب شده که مطابق قانون اساسی باید "شورای رهبری" تشکیل می‌شد و تغییر قانون اساسی چون به تائید و رفراندوم مردم نرسیده اعتبار قانونی ندارد.

یکی از انگیزه‌های مقابله با روحانیونی نظیر خوئینی‌ها، کدیور، نوری و دیگران و دیگران، اعتراض آشکار و غیر آشکار آنها به همین امر است! و یکی از انگیزه‌های تبلیغات چاپلوسانه و شاهانه در باره "ولایت" از سوی مخالفان آیت الله خمینی در زمان حیات او و موافقان "ولایت مطلقه"، پس از درگذشت او، در حقیقت گردوخاکی است که بپا می‌کنند تا این سئوال را در پشت آن پنهان کنند: آنچه که در مجلس خبرگان رهبری انجام شد قانونی بود؟

مجلس خبرگان با چنین صف‌آرائی و در حالیکه اقلیتی از آن به آرمان‌های انقلاب می‌خواستند وفادار بمانند تشکیل شد، تا در غیاب مردم، برای آنها رهبر تعیین کند! اقلیتی که در زمان حیات آیت‌الله خمینی پیوسته با حمایت وی در مقابل ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری ایستاده بود از "شورای رهبری" حمایت می‌کرد و گروهبندی دوم که خواهان پایان بخشیدن به شعارهای انقلابی و برقراری "حکومت اسلامی" بود از انتخاب "رهبر". ۱۰ سال غفلت برای از صحنه راندن ارتجاع مذهبی و متحدان تجاری آن و فرو رفتن در خواب خرگوشی "وحدت مذهبی" و "وحدت روحانیت" اکنون حاصل خود را باید ببار می‌آورد:

طرفداران شورای رهبری، به نوشته هاشمی رفسنجانی شورائی مرکب از "آیت‌الله مشگینی"، "آیت‌الله موسوی اردبیلی" و "علی‌خامنه‌ای" را در نظر داشتند و از اضافه شدن هاشمی رفسنجانی و احمدخمینی به این ترکیب هم حمایت می‌کردند.

طرفداران انتخاب "رهبر"، آیت‌الله گلپایگانی را بعنوان جانشین آیت‌الله خمینی پیشنهاد می‌کردند، که سن و سالی همطراز با آیت‌الله خمینی داشت و مرجعیتش نیز با آیت‌الله خمینی برابری می‌کرد. آیت‌الهی که هم‌اندیش آیت‌الله خوئی بود وقطب ارتجاع مذهبی به حساب می‌آمد.

بسیاری از آنها که در مجلس خبرگان حضور یافته بودند، منتظر اشاره واعظ طبسی بودند که این مجلس را از دور و نزدیک هدایت و رهبری می‌کرد. از میان این حضور یافتنگان در مجلس، بسیاری از پیش از انقلاب جیره خود را از آیت‌الله واعظ طبسی می‌گرفتند و می‌دانستند که بعد از شیخ محمود حلبی، تخته پوست حجتیه به او خواهد رسید و حمایتی در قد و قواره دولت فخیمه انگلستان را در پشت سر خود دارد. واعظ طبسی و همفکران و مقلدان قدرت او در مجلس خبرگان رهبری از احیای سلطنت، اما "سلطنت شیعه" و با نام "حکومت اسلامی" حمایت می‌کردند و این حکومت را می‌خواستند از سلسله "خمینی" به سلسله "خوئی" باز گردانند. آیت‌اللهی که مقیم بغداد بود، اما تخت و بارگاهش همیشه در انگلستان پهن بود و بنیاد او با نام "بنیادخوئی" همچنان در حاشیه شهر لندن برپا است. او هرگز با آیت‌الله خمینی کنار نیآمد و تا آخرین لحظه حیات نیز از دربار شاهنشاهی دفاع کرد. حامی انجمن حجتیه بود و پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد نیز، که دیگر آیت‌الله بروجردی در قید حیات نبود و مرجعیت شیعه از قم به نجف منتقل شده بود، یک انگشتر عقیق برای شاه فرستاد!

موتلفه اسلامی از سایه بیرون آمد!

آنها که از انتخاب آیت‌الله گلپایگانی به جانشینی آیت‌الله خمینی حمایت می‌کردند، چنین اندیشه‌هائی در سر داشتند. آنها در بحرانی‌ترین لحظات، که شکست شعارها و وعده‌های فتح کربلا به قبول آتش بس انجامیده بود، صندوق دولت خالی شده بود، روحیه نیروهای نظامی درهم شکسته بود، آیت‌الله منتظری از صحنه حذف شده بود و آیت‌الله‌های مسن و صاحب نفوذی نظیر صدوقی، مدنی، دستغیب، بهشتی، هاشمی‌نژاد و دیگران در سینه خاک خفته بودند و نیروهای دگراندیش و مدافع انقلاب نیز در گورهای دسته‌جمعی به خاک سپرده شده بودند، با تمام قدرت وارد میدان شده بودند. جمعیت موتلفه اسلامی، برای برگزاری کنگره‌ای که سال‌ها انتظار آن را کشیده بود و اکنون با درگذشت آیت‌الله خمینی زمان آن فرا رسیده بود لحظه شماری می‌کرد. آنها سال‌ها در اتحاد با جامعه روحانیت مبارز، روزنامه رسالت را بلندگوی خود کرده بودند، اما اکنون ارگان مستقیم و مرکزی خود را می‌خواستند منتشر کنند: هفته نامه "**شما**"

تمام پست و مقام‌های حزبی را تقسیم کرده بودند و منتظر تصویب آن در کنگره بودند: حبیب‌الله عسگراولادی‌مسلمان، بعنوان دبیرکل، علی‌اکبرپرورش، که روزگاری نامزد ریاست جمهوری از سوی علی‌خامنه‌ای بود قائم مقام دبیرکل، اسدالله بادامچیان از توابین سازمان مجاهدین خلق در زندان شاه دبیر اجرائی و سردبیر ارگان مرکزی (بعدها این مسئولیت به "حمیدرضا ترقی" رسید)، علینقی خاموشی نخستین سرپرست بنیاد مستضعفان و سپس مدیر عامل اتاق بازرگانی عضو شورای رهبری، محسن رفیقدوست فرمانده کمیته‌های انقلاب و دست پرورده آیت‌الله مهدوی کنی عضو شورای رهبری، اسدالله عسگراولادی مسلمان، سلطان زیره ایران عضو شورای رهبری، دکتر جاسبی، رئیس

دانشگاه آزاد اسلامی عضو شورای رهبری، رضا زواره‌ای، سرپرست سازمان اوقاف و حقوقدان عضو شورای نگهبان عضو شورای رهبری و... از این میان آنها که دبیر کل و دبیر اجرائی و قائم مقامند و پیشکسوت به حساب می‌آیند لقب "استاد" دارند.

بخشی از گردانندگان روزنامه و بنیاد رسالت نیز باید سازمان‌های سیاسی خود را برپا می‌کردند و بصورت متحد موتلفه اسلامی وارد میدان می‌شدند: "جامعه مهندسان" و "گروه‌های همسو"، که اکنون مهندس محمدرضا باهنر، دبیرکل آن شده‌است.

وقتی آیت‌الله واعظ طبسی و آیت‌الله مهدوی کنی در کنگره پنجم موتلفه اسلامی شرکت کردند، ابعاد نفوذ موتلفه اسلامی در حاکمیت بیش از هر زمان دیگری آشکار شد. این کنگره پس از شکست کمرشکن ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری تشکیل شد و حضور کنی و واعظ طبسی در آن، معنائی جز عزم راسخ برای مقابله با دولت خاتمی، شخص خاتمی و جنبش مردم نداشت و همینگونه نیز عمل شد. بیانیه‌های مخالفت آمیز با تجمعات از سوی موتلفه اسلامی و انصارحزب‌الله که زیر نظارت آن عمل می‌کند، به قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به کوی دانشگاه، یورش به تجمعات، کتک زدن وزرای کابینه خاتمی، استیضاح عبدالله نوری در مجلس و محاکمه وی در دادگاه ویژه روحانیت، یورش به خانه آیت‌الله منتظری، ترور حجاریان، بستن مطبوعات طرفدار اصلاحات و دهها توطئه دیگر فرا روئید!

در آن یازده روز و یک روز، موتلفه اسلامی و گروهبندی "رسالت" همان اندازه که در مجلس خبرگان نفوذ داشتند و در تعیین رهبر نقش، در انتظار حضور سیاسی و متشکل در جامعه نیز بودند. همه احزاب و سازمان‌های سیاسی سابقه‌دار و شناخته شده ایران از صحنه حذف شده و رهبران و کادرهای آنها یا قتل‌عام شده بودند و یا به مهاجرت اجباری رفته بودند و اکنون، با درگذشت آیت‌الله خمینی، زمان بیرون آمدن از سایه بود. آنها در کابینه‌ای که می‌دانستند بزودی توسط هاشمی رفسنجانی تشکیل می‌شود، سهم خود را بعنوان متحد و مجری برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" گرفته بودند. بخش دیگری از متحدان آنها در شورای نگهبان لیست بلندبالائی از نمایندگان دوران آیت‌الله خمینی را تهیه کرده بودند که باید از صحنه انتخابات مجلس چهارم حذف می‌شدند. در راس این لیست حجت‌الاسلام کروبی قرار داشت که صلاحیتش را برای نمایندگی مجلس چهارم تائید نکردند. آن فراکسیون ۹۹ نفره مجلس سوم، اکنون شانه به شانه رهبران موتلفه اسلامی آماده قبضه مجلس چهارم شده بود و پس از راه یافتن به مجلس، لیدر فراکسیون خود را به ریاست مجلس رساند: **علی‌اکبرناطق نوری!**

در همین مجلس، بخشی از رهبران موتلفه اسلامی نیز حضور یافتند و صندلی‌های خالی مانده از نمایندگان دوره سوم مجلس را پر کردند. شورای نگهبان به وظیفه اتحادی خود با موتلفه اسلامی به خوبی عمل کرده بود!

در همان یازده روز و یک روز و در حالیکه هنوز قانون اساسی تغییر نیافته و مردم از نقشه‌هائی که برای این تغییرات ریخته شده بود بی‌اطلاع بودند، ابتدا به هاشمی رفسنجانی وعده ریاست جمهوری داده شد و سپس نخست وزیر از قانون اساسی حذف شد و ریاست جمهوری به جای آن گنجانده شد.

در همان یازده روز و یک روز، ریاست جمهوری "علی‌خامنه‌ای" تهران را ترک کرده و راهی مشهد و دیدار با واعظ طبسی شد. هاشمی رفسنجانی در خاطراتش می‌نویسد، که روزهای سختی بود و امیدی به بهبود حال امام نبود. به آقای خامنه‌ای تلفن کردم و به ایشان توصیه کردم که از مشهد به تهران باز گردند تا ترتیب کارها داده شود!

باز هاشمی رفسنجانی می‌نویسد، که غروب ۱۳ خرداد از اعضای مجلس خبرگان (غیر از افرادی نظیر آیت‌الله جنتی، آیت‌الله مشگینی، آیت‌الله خزعلی و دیگرانی که در آن روزها در تهران و در جریان انواع مذاکرات و معاملات پشت پرده بودند!) خواستیم که فورا خود را به تهران برسانند تا تکلیف جانشینی را روشن کنیم.

شکست اندیشه غلط و شکست خورده "وحدت روحانیت"

بسیاری از خبرگانی که با تائید شورای نگهبان وقت و نظر مساعد آیت‌الله خمینی عضو مجلس خبرگان رهبری شده بودند، حال در غیاب آیت‌الله خمینی، نه به اندیشه‌های او وفا کردند و نه به یاران او، و این نشد، مگر بموجب آن خام خیالی "وحدت روحانیت" و بی‌اعتنائی به گرایش‌های "طبقاتی و مذهبی" روحانیون! اشتباه بزرگی که همچنان و زیر عنوان "خودی" و " غیر خودی" دنبال می‌شود!

اکنون همین روحانیون، که دیگر به "وحدت روحانیت" با تردید می‌اندیشیدند، زیر یک سقف جمع شده بودند، اما هر کدام در صف طبقاتی خود! بسیاری از آنها پشتشان به ثروت آستانقدس رضوی، کمیته امداد، شرکت‌های وابسته به بنیاد مستضعفان گرم بود و آلوده به تجارت و صاحب املاکی بودند که طی دهسال تصاحب کرده بودند. آنچه که در زیر آن سقف مطرح بود نه "کیان اسلام"، بلکه "کیان ثروت و قدرت" بود. حتی عده‌ای برای سر عده‌ای دیگر خواب و خیال نیز داشتند، که در آن میان سهم احمد خمینی خیلی زود به او داده شد. آیت‌الله خزعلی، آیت‌الله کنی و آیت‌الله جنتی بارها، در زمان حیات آیت‌الله خمینی و نقش کلیدی که احمد خمینی در کنار وی داشت، در اشاره به تصمیمات اقتصادی آیت‌الله خمینی، حمایت وی از دولت میرحسین موسوی و تائید انشعاب در روحانیت مبارز تهران و تشکیل "مجمع روحانیون مبارز" گفته بودند: «**اینها، بازی‌های احمداست**»

احمد خمینی نه تنها باید جزای این نقش را دریافت می‌کرد، بلکه بعنوان نزدیک‌ترین شخص به آیت‌الله خمینی که مردم حرف و نظر او را حرف و نظر پدرش می‌دانستند باید به زیر خاک فرستاده می‌شد، تا بتوانند از قول آیت‌الله خمینی هر چه می‌خواهند بگویند و بنویسند. بنام خمینی نیز، نباید ورثه‌ای برای حکومت باقی می‌ماند. آنهم ورثه‌ای که در باره مدعیان امروز حکومتی بسیار می‌دانست!

در پایان آن یازده روز و در آغاز "یک روز"، ابتدا در باره دو طرح رای گیری شد: "شورای رهبری" و یا "رهبر"؟

بسیاری از باقی‌ماندگان همفکر آیت‌الله خمینی در همین رای‌گیری، با واقعیت سنگین تغییر توازن قوا و سنگین شدن کفه ترازو به سود ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری روبرو شدند. شاید اگر مردم مستقیما ناظر این رای‌گیری بودند، تکلیف نهائی را در خیابان روشن می‌کردند و این به سود همفکران آرمان‌گرای آیت‌الله خمینی نیز بود، اما هیچیک از آنها که در اجلاس خبرگان رهبری حضور یافته بودند، پیشنهاد مراجعه به رای و خواست مردم را ارائه ندادند. همه چیز پشت درهای بسته گذشت و این یکی از اشتباهات بزرگ برای آرمان‌خواهان مذهبی انقلاب بود!

نتیجه رای‌گیری حیرت آور بود. در حالیکه پیشنهاد برگماری آیت‌الله گلپایگانی به جای آیت‌الله خمینی مطرح بود، دو سوم حاضران در اجلاس به انتخاب "رهبر" و رد "شورای رهبری" رای دادند! آنها که با تشکیل شورای شهر هم موافق نبودند و نیستند چگونه می‌توانستند با شورای رهبری موافق باشند؟ آنها که در پی گنجاندن "ولایت مطلقه" در قانون اساسی و رفتن به سوی احیای سلطنت بودند، نمی‌توانستند و نمی‌توانند اهل "شورا" ، "انتخابات"، "آزادی"، "دمکراسی"، "مردم‌سالاری" و ...باشند!

از این مرحله به بعد، آنچه در مجلس خبرگان رهبری گذشت، نه تنها مهم و تاریخی است، بلکه در برآورد توان، امکان و گرایش "رهبر" کنونی جمهوری اسلامی نیز اهمیت کلیدی دارد و سر رشته بسیاری از تصمیماتی که بنام "رهبر" و یا توسط "رهبر" گرفته می‌شود را در همین صف‌آرائی و رای گیری باید جستجو کرد.

آنها که می‌خواستند آیت‌الله گلپایگانی را "رهبر" کنند، به رهبری "علی‌خامنه‌ای" رای دادند!

آنهائی که از طرح "شورای رهبری" دفاع کرده بودند، تسلیم آن دو سومی شدند که به انتخاب "رهبر" رای داده بودند، اما به این شرط که آیت‌الله گلپایگانی انتخاب نشده و جانشین آیت‌الله خمینی نشود!

آنهائی که طرفدار خاتمه بخشیدن به دوران خمینی و برقراری حکومت اسلامی و جانشین کردن فقه اسلامی به جای قانون اساسی بودند، تسلیم نشده و خواهان رای‌گیری شدند. آنها نه تنها می‌خواستند نیروی خود را در مجلس برآورد کنند، نه تنها می‌خواستند مخالفین خود را در این مجلس شناخته و بعدها مجلس خبرگان را از وجود آنها حذف کنند، بلکه می‌خواستند توان و قدرت خود را به دولتمردان زمان آیت‌الله خمینی نیز نشان دهند. قدرتی که می‌توانست رهبر برگمار کند و یا رهبر برکنار کند! آنهم در ابعادی به وسعت حذف اندیشه و فقه آیت‌الله خمینی از صحنه و احیای تفکرات فقهی آیت‌الله خوئی و هم‌اندیش نزدیک او در قم **"آیت‌الله گلپایگانی" و در مشهد "آیت‌الله واعظ طبسی"!**

نام "علی‌خامنه‌ای" برای "رهبری" در اینجا و از میان ۵ نفری که برای شورای رهبری پیشنهاد شده بودند مطرح شد. طرفداران "شورای رهبری"، او را بعنوان نزدیک‌ترین روحانی دوران آیت‌الله خمینی به آیت‌الله طبسی و کسی که در نماز جمعه، در برابر تفسیر آیت‌الله خمینی از احکام حکومتی و ثانویه ایستاده بود، می‌شناختند. مخالفت او با دولت میرحسین موسوی و سمت‌گیری‌های اقتصادی دولت نیز در کارنامه او ثبت بود. این مخالفت چنان بود، که او پس از رسیدن به ریاست جمهوری، ابتدا "علی‌اکبر ولایتی" را بعنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرده بود و بعد از رای عدم اعتماد مجلس به ولایتی، تمایل خویش به محمد غرضی و حتی "علی‌اکبرپرورش"، از رهبران شناخته شده حجتیه را بیان داشته بود.(۴) آیت‌الله خمینی و مجلس شورای اسلامی که اکثریت آن متمایل به اندیشه‌های آیت‌الله خمینی بود، با این انتخاب‌ها و معرفی‌ها آنقدر موافقت نکرد، تا میرحسین موسوی بعنوان نخست وزیر به مجلس معرفی شد. این کشاکش در مجلس سوم نیز ادامه یافت و این بار فراکسیون ۹۹ نفره کوشید در دوره دوم ریاست جمهوری "علی‌خامنه‌ای" به میرحسین موسوی رای ندهد! آنها سرانجام نیز، علیرغم نامه و توصیه آیت‌الله خمینی به میرحسین موسوی رای ندادند!

وقتی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، حاج‌حبیب‌الله عسگراولادی و آیت‌الله شیخ محمدیزدی به همراه عده دیگری از رهبران جمعیت موتلفه اسلامی به قم رفتند و به رهبران "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم" گفتند: «اگر موسوی بیآید اقتصاد ما خراب می‌شود!»، همان اندیشه فراکسیون ۹۹ نفره را بیان کردند، اما این‌بار از موضع قدرت و تحکم به مدرسین حوزه!

این اقتصاد، همان اقتصاد مافیائی است که اکنون در ایران حاکم است و رهبر جمهوری اسلامی، که در زمان رهبری او این مافیا بر سرنوشت جامعه حاکم شده و بزرگترین بحران اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را به همراه آورده، اکنون اصلاحات را "مبارزه با فقر، تبعیض و فساد" اعلام می‌کند. او، البته به دلائل بوجود آمدن این تبعیض، فقر و فساد، رهبران آن و سهم خویش بعنوان رهبر جمهوری اسلامی اشاره نمی‌کند!

هیچ کس بدرستی نمی‌گوید، که براساس کدام محاسبه و شناخت از طرفداران رهبری آیت‌الله گلپایگانی در مجلس خبرگان رهبری، "علی‌خامنه‌ای" بعنوان آلترناتیو آیت‌الله گلپایگانی و جانشین آیت‌الله خمینی مطرح شد، اما این سئوال همچنان به قوت خود باقی است: چرا بجای آیت‌الله مشگینی که به مرجعیت هم نزدیک‌تر بود و آیت‌الله اردبیلی که هم آیت‌الله بود و هم از ابتدای بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران درکنار وی و بعنوان جانشین آیت‌الله بهشتی حکم ریاست قوه قضائیه (شورای عالی قضائی وقت) را از آیت‌الله خمینی گرفته بود، "علی‌خامنه‌ای" بعنوان جانشین مطرح شد؟

در نیمه دوم آن "یک روز"، در میان چشمان حیرت زده باقی مقلدان حکومتی آیت‌الله خمینی، برای جانشینی آیت‌الله گلپایگانی رای‌گیری شد. آیت‌اللهی که پس از انقلاب و در دوران اقامت آیت‌الله خمینی در شهر قم، آمدن به خانه او برای دیدار با وی را در شان و منزلت مذهبی خود نمی‌دانست و یکبار نیز، بعنوان سخنگوی زمینداران بزرگ و تجار بزرگ نامه‌ای بلند بالا و مملو از تهدید و تشر برای نمایندگان مجلس سوم نوشت و خواست تا دست از "کپونیسم" که به زعم او "کمونیسم" بود بردارند و طرح‌های کمونیستی به مجلس نبرند! این نامه‌ای بود، آشکارا علیه آیت‌الله خمینی! او که در تمام طول سال‌های جنگ سکوت اختیار کرده بود و در دوران شکست‌های پیاپی، خالی‌شدن صندوق دولت، تشدید گرانی مایحتاج عمومی حال بعنوان منتقد آیت‌الله خمینی وارد صحنه شده بود. گلپایگانی یکبار نیز در اوج جدال بر سر اجرای بند "ج" قانون اساسی نامه‌بلند بالا وتهدید آمیزی برای آیت‌الله خمینی نوشته و در آن تهدید کرده بود که اگر از اجرای این بند دست برداشته نشود کفن خواهد پوشید. امثال او که با کپونیسم مخالف بودند، هرگز نامه‌ای به رهبران موتلفه اسلامی و تجار بزرگ و بازاریان محترم ننوشتند و آنها را از احتکار و دامن زدن به گرانی در دوران جنگ و علیه دولت میرحسین موسوی منع نکردند! آنها، هیچیک نه پیش و نه پس از انقلاب برای مردم مطرح نبودند و این زبان گشاده را با آشنائی از عزم آیت‌الله خمینی به حفظ باصطلاح "وحدت روحانیت" و "کیان روحانیت" یافته بودند. کیانی که هیچ ارتباطی به حفظ انقلاب و خواست و آرمان‌های انقلابی مردم نداشت و بعدها هم مردم ایران و هم روحانیت و مذهبیون آرمان‌گرا دیدند که "کیان‌آقایان"، با "کیان انقلاب" از زمین تا آسمان فاصله دارد.

آیت‌الله طباطبائی قمی، که بدلیل ارتباطهایش با ساواک و انگلستان به مشهد تبعید شد، بعدها به چک تضمین شده واعظ طبسی در خراسان تبدیل شد!

حال فراکسیون دو سومی مجلس خبرگان، در پی به رهبری رساندن این روحانی سالمند و خانه نشینی بود، که نزدیک‌ترین مناسبات را با آیت‌الله خوئی در نجف و با آیت‌الله "طبسی" در مشهد داشت. برخی از اعضای فراکسیون دوسومی مجلس خبرگان نیز عملا از مقلدان آیت‌الله **"طباطبائی قمی"** بودند، که زیر خیمه "وحدت روحانیت" در مجلس خبرگان رهبری جا خوش کرده بودند. آیت‌اللهی که از ابتدای پیروزی انقلاب بدلیل ارتباطهایش با ساواک شاهنشاهی و پیوندهایش با انگلستان و با این تعهد که این نوع ارتباطهایش را قطع کند از ویلائی که در کرج داشت به مشهد تبعید شده بود. در سال‌هائی که آیت‌الله

"هاشمی نژاد" نماینده ولی فقیه و نماینده آیت‌الله خمینی در مشهد بود و هنوز ترور نشده بود، آیت‌الله طباطبائی قمی دیدار و تحرکی نداشت و یگانه رابط و حامی او آیت‌الله واعظ طبسی بود! اما، پس از آن؟

بنیاد آیت‌الله طباطبائی قمی به سرپرستی فرزند او "حجت‌الاسلام طباطبائی قمی" پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، یکی از فعال‌ترین بنیادهای اسلامی در لندن شد و فرزند او که لباس روحانیت نیز بر تن دارد و از دوستان و هم‌دوره‌های "رهبر" کنونی جمهوری اسلامی است، هر چند وقت یکبار با مطبوعات و رادیوهای فارسی زبان پیرامون حوادث ایران مصاحبه می‌کند.

همه این مناسبات، در آن نیمه دوم "یک روز" به کار آمد و به کار گرفته شد. زمزمه رهبری "علی‌خامنه‌ای" بدلیل مناسبات ویژه‌ای که با آیت‌الله طبسی داشت و سابقه ای که در مخالفت با دولت میرحسین موسوی ازخود برجای گذاشته بود، تردیدهائی را در میان فراکسیون طرفدار رهبری آیت‌الله گلپایگانی بوجود آورد و به همین دلیل رای‌گیری برای آیت‌الله گلپایگانی، اکثریت بدست نیآورد.

فرصت‌ها بسیار تنگ بود. خبر درگذشت آیت‌الله خمینی باید اعلام می‌شد، چرا که درگذشت او در بیمارستان دهان به دهان گشته و در خانه‌های اطراف بیمارستان و تکیه جماران، که اکثریت آن متعلق به خانواده و محارم وی بود، زنان سیاه پوشیده بودند. اگر مردم می‌دانستند او درگذشته و مسئله جانشینی او مطرح است، آنوقت مردم خود جانشین را در خیابان‌ها انتخاب می‌کردند و این به معنای بهم ریختن تمام محاسبات، معاملات و تلاش‌های سال ۶۷ و ۶۸ و بویژه "یازده روز" و "یک روزی" بود که می‌رفت تا به سرانجام خود برسد!

همه تلاش آن بود که درگذشت آیت‌الله خمینی، همراه با خبر برگمار شدن جانشین وی اعلام شود تا مردم خود وارد صحنه نشوند و کار را تمام شده بدانند. از جمله تدابیری که دراین زمینه اندیشیده شد، طولانی کردن مراسم تدفین آیت‌الله خمینی و دامن زدن به هیجانات طبیعی مردم بود، تا اندیشه انتخاب جانشین، تا لحظه اعلام آن به ذهن مردم راه نیآبد!

رای برای رهبری "علی‌خامنه‌ای" در دستور مجلس قرار گرفت. نزدیک به نیمی از نمایندگان مجلس، پیش ازرای‌گیری برای او، به آیت‌الله گلپایگانی رای داده و به این ترتیب دیدگاه و نظرشان را اعلام کرده بودند. چند تنی پیش از رای گیری برای او، با جسارتی که بزودی منجر به حذفشان از صحنه سیاسی شد، یکبار دیگر ضرورت عمل به قانون اساسی هنوز تغییر نیافته و انتخاب یک "شورای رهبری" را مطرح کردند و در آن میان نقل است، که "موسوی خوئینی‌ها" رسما اعلام داشت « آقای خامنه‌ای برای رهبری اهلیت ندارد!».

او بعد از احمد خمینی که در مجلس خبرگان تعیین رهبری حضور نداشت، شاید نزدیک ترین شخص به آیت‌الله خمینی و آشناترین فرد نسبت به دیدگاه‌های وی بود. آیت‌الله توسلی، رئیس دفتر آیت‌الله خمینی، که او نیز به زودی از صحنه خارج شد، بعد از احمد خمینی، آشناترین فرد نسبت به مناسباتی بود که بین آیت‌الله خمینی و موسوی خوئینی‌ها وجود داشت. همین آشنائی با مناسبات فی‌مابین خوئینی‌ها و آیت‌الله خمینی و تمایل آیت‌الله خمینی به شکل گیری "مجمع‌روحانیون مبارز" و جدا شدن حساب آن از روحانیون جمع شده در "جامعه روحانیت مبارز" موجب شد تا او به این مجمع بپیوندد.

دو سوم نمایندگان حاضر در جلسه به رهبری علی‌خامنه‌ای رای دادند. یعنی همه آنها که ابتدا به انتخاب "رهبر" به جای "شورای رهبری" و سپس به آیت‌الله گلپایگانی برای جانشینی آیت‌الله خمینی رای داده بودند باضافه چند تنی از میان طرفداران تشکیل "شورای رهبری"، که تسلیم جو حاکم بر مجلس شده بودند.

تا کنون در هیچ کجا نام آن یک سوم از نمایندگان مجلس خبرگان رهبری که به علی‌خامنه‌ای برای رهبری رای ندادند اعلام نشده، اما در لیست کسانی که بعدا از سوی شورای نگهبان برای انتخابات بعدی مجلس خبرگان و یا نمایندگی مجلس شورای اسلامی حذف و رد صلاحیت شدند، نام بسیاری از آنها را باید جستجو کرد!

ابتدا تصمیم گرفتند، بعدا تصویب کردند!

آنچه که پیرامون آن تصمیم گرفته شد، در اندک زمانی پس از مراسم خاکسپاری آیت‌الله خمینی به تصویب هیات تغییر قانون اساسی نیز رسید و بدون رای گیری از مردم به قانون تبدیل شد! آن سیل جمعیتی که برای آخرین وداع با آیت‌الله خمینی به بهشت زهرا رفته بودند، چنان ماتم زده و هیجان زده بودند، که ندانستند در پشت صحنه و در بی‌خبری آنها برای دهه دوم جمهوری اسلامی چه سرنوشتی رقم زده می‌شود.

ولایت مطلقه در قانون اساسی گنجانده شد، شورای رهبری حذف شد، مرجعیت از شرایط رهبر حذف شد، نخست وزیر زائد تشخیص داده شد و...

قبای ریاست جمهوری برای هاشمی رفسنجانی دوخته شد و او که از ماه‌ها پیش طرح برنامه اقتصادی "تعدیل" را قبول کرده و همکاران خویش را نیز برای اجرای این برنامه امپریالیستی بتدریج انتخاب کرده و یا در نظر گرفته بود، فارغ از حضور یک نخست وزیر در کنار دستش، از مجلس شورای اسلامی به کاخ ریاست جمهوری نقل مکان کرد.

علی خامنه‌ای، در زمانی که رئیس جمهوری بود، یکبار و در طلب قدرت و اختیاری که می‌خواست و مطابق قانون نداشت، بعنوان انتقاد از قانون اساسی گفته بود: « این چه ریاست جمهوری است، که حقوقش را باید از نخست وزیر بگیرد!»

او بعدها آنچه را نداشت بدست آورد، اما از آنچه داشت، یا نخواست و یا نتوانست سهمی به محمد خاتمی بعنوان رئیس جمهوری منتخب مردم بدهد. حتی در حد اختیار تعیین وزیر برای وزارت اطلاعات و امنیت، وزارت‌خارجه و تعیین فرمانده برای نیروهای انتظامی که مطابق قانون می‌بایست در اختیار وزارت کشور باشند. رئیس جمهوری که بیش از ۲۱ میلیون رای آگاهانه مردم را به همراه دارد! وی نه تنها چنین اختیاراتی را نتوانست بدهد و یا نخواست بدهد، بلکه در برابر انواع فجایعی که وزارت اطلاعات و نیروهای انتظامی طی دهسال دوم جمهوری اسلامی و رهبری او مرتکب شدند پاسخگو نشد!

تقسیم سهم و اختیارات

اکنون که او مقام واختیاراتی در حد "رهبر" یافته بود، سهم هاشمی رفسنجانی نمی‌توانست، ریاست جمهوری کم اختیار باشد. میرحسین موسوی همراه بسیاری از دولتمردان روحانی و غیر روحانی او خانه نشین شدند و سمت گیری "تعدیل اقتصادی" آغاز شد. کارخانه‌ها به حراج گذاشته شد و به لیست اموال تجار بزرگ، کارگزاران نوپای دولتی و روحانیون طرفدار "اقتصاد آزاد اسلامی" اضافه شد. در همان آغاز کار جوراب استارلایت را به هادی غفاری بخشیدند و کارخانه تولید لاستیک "دنا" را به آیت‌الله محمد یزدی. این بذل و بخشش که جمع وسیعی از روحانیون و وابستگان آنها و تجار بزرگ را شامل شد، از دل بنیادی بیرون آمد که قرار بود حامی مستضعفان باشد: "بنیاد مستضعفان" !

وزارت اطلاعات و امنیت و وزارت خارجه عملا در حوزه

اختیارات مشترک رهبر و ریاست جمهوری قرار گرفت و البته سهم رهبر در هر دو آنها بیشتر شد.

تجار بزرگ، که با درگذشت آیت‌الله خمینی، چند گام بلند به سوی قدرت برداشته بودند، برخی حساب‌های بانکی خود را با روحانیونی از سنخ و طبقه خویش تقسیم کردند. شکست در جنگ و صندوق خالی شده دولت، ترورها، بسته شدن مطبوعات و سرکوب آزادی‌ها، که دست ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری ایران در پشت همه آنها قرار داشت، به حساب دولت میرحسین موسوی و مجلس سوم که بیشتر نمایندگان آن متمایل به دولت بودند گذاشته شد. احزاب و سازمان های سیاسی طرفدار انقلاب را از صحنه خارج کرده بودند، صنایع بحران زده، ویران شدن شهرهای صنعتی–نفتی جنوب کشور، از هم پاشیدگی تشکل‌های صنفی–کارگری، سال‌های سرکوب آزادی‌ها به بهانه جنگ، نتایج محاصره اقتصادی که بصورت بحران مایحتاج اولیه مردم بروز کرده بود و جمع شدن نقدینگی در دست تجار بزرگ، توازن نیروها را به گونه‌ای تغییر داده بود، که بازتاب آن در مجلس خبرگان تعیین رهبری و توافق بر سر "علی‌خامنه‌ای" بعنوان "رهبر" به نمایش درآمد. او با رای کسانی و در نتیجه چنان توازن نیروئی در جامعه و در مجلس خبرگان به "رهبری" انتخاب شد، که می‌بایست در چارچوب آن توازن نیرو و در نقش سخنگوی آن ایفای نقش کند. همه موضع‌گیری‌های دهسال اخیر او را باید در این چارچوب بررسی کرد. او رهبری نیست که مردم انتخاب کرده و به رهبری رسانده باشند، بلکه رهبری است از حاصل جمع توازن نیروها در سال ۶۸. این توازن نیروها اکنون بهم ریخته‌است اما او، که برگزیده کسانی که این تغییر توازن نیروها را نمی‌خواهند بپذیرند و با چنگ و دندان از موقعیت و مواضع اقتصادی خود دفاع می‌کنند، چگونه می‌تواند از یک جبهه به جبهه دیگر بپیوندد؟ و این در حالی است که اندیشه‌ها و گرایش‌های خود وی نیز همراهی بیشتری با همان جبهه‌ای دارد که برگمار شده آنست!

این وضع و موقعیت به گونه‌ایست که هر بار که "رهبر" تعلل در همراهی با جبهه مخالفان جنبش از خود نشان داده، فرماندهان سپاه و افرادی نظیر "حجت‌الاسلام حسینیان" و یا " حسین شریعتمداری" بعنوان سخنگویان واعظ طبسی و آیت‌الله جنتی و آیت‌الله مهدوی کنی وارد میدان شده و عمل کرده‌اند. آشکارترین نمونه، قانون جدید مطبوعات است که سعیدامامی تهیه و تدوین و پیشنهاد کرده بود و سرانجام نیز از تصویب مجلس پنجم گذشت. این درحالی بود که شخص رهبر در نماز جمعه تهران "سعیدامامی" را عامل صهیونیسم و استکبار اعلام کرده بود!

در جریان یورش به مطبوعات نیز، چون او نتوانسته و یا نخواسته بود با صراحت اسم روزنامه‌های مورد نظر را در سخنرانی‌اش بمناسبت سالگرد درگذشت آیت‌الله خمینی در مصلای تهران ببرد، دارو دسته‌های وابسته به انصارحزب‌الله با شعار "رهبر ما می‌ترسه!" در برخی خیابان‌های منتهی به بازار تهران راه‌افتادند. بدین ترتیب، تضاد میان ریاست جمهوری که مردم مستقیم انتخاب کرده‌اند و "رهبری" که در مجلس خبرگان و با شرحی که در بالا آمد برگمار شده، همچنان در جامعه حل نشده باقی مانده‌است. آنکه با رای مردم انتخاب شده متعهد به وعده‌های انتخاباتی‌اش می‌خواهد عمل کند، و آنکه با توافق و مصالحه و متاثر از شرایط بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و توازن نیروهای دگرگون شده به سود جبهه ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری برگمار شده در چارچوب همین انتخاب و توازن عمل می‌کند. برای جدا شدن از آن جبهه و پیوستن به جبهه مردم شرایطی لازم است، که شاید "اراده و درک واقعیت" آخرین شرط آن باشد!

سردار جنگ و ویرانی و سردار سازندگی و آبادانی!

هاشمی رفسنجانی، که تا یکسال پیش از آن وعده به آتش کشیدن خلیج فارس و بستن تنگه هرمز و فتوحات بزرگ را می‌داد، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و جا افتادن آنچه در مجلس خبرگان پیرامون آن تصمیم گرفته شده بود، با اعلام یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی، بعنوان ناجی و سازنده ویرانی‌ها در میدان حاضر شد و برخود نام "سردار سازندگی" نهاد.

رهبر جدید، ابتدا به دیدار خانواده آیت‌الله خمینی رفت و عهد کرد که راه او را ادامه دهد، اما وقتی در همان نخستین گام، بجای آیت‌الله توسلی که سال‌ها رئیس دفتر آیت‌الله خمینی بود و می‌توانست انتقال دهنده بسیاری ازنظرات ودیدگاه‌های او باشد، آیت‌الله محمدی گلپایگانی را به ریاست دفتر خویش برگزید نشان داد که راه و روش او به گونه‌ای دیگر است و کشتی بان را سیاستی دیگر آمده است!

همان اندازه که فقه و درک آیت‌الله توسلی به فقه و درک آیت‌الله خمینی نزدیک بود، فقه و درک آیت‌الله محمدی گلپایگانی به فقه آیت‌الله خوئی و درک واعظ طبسی و مهدوی کنی! هر دو آنها برخی سئوالات شرعی مردم مذهبی از دفتر رهبری را پاسخ می‌دادند و می‌دهند، گرچه نقش آیت‌الله محمدگلپایگانی دردفتر رهبر جدید بسیار فراتر از نقش آیت‌الله توسلی در دفتر آیت‌الله خمینی‌است و سرنخ بسیاری از ارتباطها و هدایت‌ها با اوست!

آیت الله گلپایگانی از دل جامعه روحانیت مبارز به دفتر رهبر جدید منتقل شد و درکنار "رهبر" نشست تا چشم وگوش برگمار کنندگان "رهبر" باشد! جامعه‌ای که هدایتش وقتی برای یک دوره در اختیار مهدوی کنی نبود، دراختیار ناطق نوری قرار گرفت، که یار گرمابه و گلستان محسن رفیقدوست است و آیت‌الله محمد یزدی درکنار او از تسلط موتلفه اسلامی بر این جامعه حمایت می‌کند!

وصیتنامه آیت‌الله خمینی که از صندوق محرمانه آستانقدس رضوی به مجلس خبرگان برده شده و قرائت شده بود، همراه با دیگر اسناد مجلس خبرگانی که "رهبر" انتخاب کرد، به مشهد باز گردانده شد و به واعظ طبسی تحویل داده شد. او کلید دار محرمانه‌ترین اسناد جمهوری اسلامی است. وقتی اکبر گنجی می‌نوشت "شاه‌کلید" را بازجوئی کنید تا اسرار هویدا شود، اشاره اش به "علی‌فلاحیان" بود، اما بازجوئی از علی‌فلاحیان تنها آغاز راه است. این شاه کلید صندوق اسرار قتل‌ها را می‌گشاید، اما صندوقدار بزرگ هنوز پشت صحنه است: **واعظ طبسی!**

آیت‌الله موسوی اردبیلی که در مجلس خبرگان بعنوان یکی از سه عضو شورای سه نفره رهبری مطرح بود، از راس قوه قضائیه کنار گذاشته شد و دادستان کل نیز بزودی به او پیوست. جای آنها را آیت‌الله محمد یزدی و امثال حجت‌الاسلام رازینی پر کردند، که بنیانگذار دادگاه ویژه روحانیت و از جمله سه قاضی شرع قتل‌عام زندانیان سیاسی است. تغییرات در قوه قضائیه همان سمت و سوئی را گرفت که مذاکره آن یازده روز و یک روز طلیعه آن بود: حجت‌الاسلام رئیسی که دومین قاضی شرع

فاجعه قتل‌عام زندانیان سیاسی است به سمت ریاست کل بازرسی کشور منصوب شد، اسدالله بادامچیان در عین حفظ سمت دبیراجرائی موتلفه اسلامی معاون اجتماعی قوه قضائیه شد و فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی که برای بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی تربیت شده بودند یکی بعد از دیگری به قوه قضائیه منتقل شدند. در راس این باصطلاح قضات، حجت‌الاسلام "رهبرپور" قرار داشت که رئیس دادگاه انقلاب شد. او که از جمله صادر کنندگان احکام بسیاری از قتل‌های فجیع سیاسی دهسال گذشته است، سرانجام و پس از افشای نقشش در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و آنگونه که شایع است، در ارتباط با قتل احمد خمینی کنار گذاشته شد!

آیت‌الله موسوی اردبیلی، به جمع آن روحانیونی پیوست که نگران برچیده شدن مرجعیت شیعه در ایران‌اند و سرانجام تلخی را برای ادامه روند دهسال گذشته جمهوری اسلامی پیش بینی می‌کنند. او با همین هدف دانشگاه مفید را در شهر قم بنیانگذاری کرد و پس از چند نماز جمعه‌ای که با محتوای حمله به امریکا در تهران خواند راهی قم شد. موسوی خوئینی‌ها نیز به سلک روزنامه‌نگاران پیوست و دراین کسوت دوبار به دادگاه ویژه روحانیت کشانده شد که در دومین بار و در مرز ۶۰ سالگی محکوم از آن بیرون آمد!

شورای نگهبان به استقبال مجلس خبرگانی فارغ از آن فراکسیون یک سومی که به طرح "شورای رهبری" به جای "رهبری" رای داده بودند و به رهبری علی‌خامنه‌ای نیز رای نداده بودند، در آخرین انتخابات این مجلس تیغ استصوابی را به روی بقیه همفکران و همکاران و هم‌اندیشان آیت‌الله خمینی دراین مجلس کشید و بجای آنها، امثال "علی‌فلاحیان" و "دری نجف‌آبادی" و "احمدخاتمی" را به این مجلس برد، که همگی همان برداشتی را از اسلام دارند که آیت‌الله مصباح یزدی دارد.

پی‌نویس ها:

۱- خواهر احمدخمینی، در اولین مصاحبه‌ای که بمناسبت در گذشت آیت‌الله خمینی کرد، در باره احمد خمینی گفت که او بشدت دچار افسردگی شده و توان مصاحبه و حضور در جمع را ندارد و می‌گوید : من تمام شدم!

۲- کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی بنام "عبور از بحران" و کتاب " حقیقت‌ها و مصلحت‌ها" (مصاحبه با مسعود سفیری)

۳- دانشکده علم و صنعت آریامهر، که بعد از انقلاب به "شریف" تغییر نام داد. شریف واقفی، یکی از قربانیان تصفیه‌های درونی سازمان مجاهدین خلق در دهه ۵۰ و شکل گیری سازمان باصطلاح پیکار در درون این سازمان بود. بسیاری بر این عقیده‌اند که ساواک شاهنشاهی د رایجاد این انشعاب نقش اصلی را داشت و حتی آن را تدارک و رهبری کرد، تا از این طریق حمایت روحانیون و مذهبیون غیر وابسته به سازمان مجاهدین خلق را از آن ها سلب کند و به توان مالی این سازمان نیز ضربه بزند.

۴- مراجعه کنید به کتاب "عبور از بحران" خاطرات روزانه هاشمی رفسنجانی.

بورس بازان قیمت نفت را در اختیار گرفته‌اند!

تحقیق، ترجمه و جمع‌آوری: ر. زادفر

مسئولیت انفجار قیمت نفت نه بر دوش سازمان اوپک، بلکه بر عهده بورس‌بازان و اسپکولانت‌ها است، که بصورتی هدفمند بورس‌های مهلت‌دار نفت را دستکاری و در قراردادهای خرید و فروش آنها اختلال می‌کنند. وضعیت آشفته فنی و مسایل مالکیتی پالایشگاه‌ها در کشورهای بزرگ نیز به این آشفته بازار دامن زده‌است.

۲۲ سپتامبر، یعنی همان روزی که ایالات متحده در بازارهای بورس به نحو غیرمنتظره‌ای به نفع واحد پول اروپائی "یورو" دخالت کرد، رئیس جمهور ایالات متحده، "بیل کلینتون" با حرارت تمام اعلان کرد که اجازه آزادسازی محدودی برای ذخایر استراتژیک نفت این کشور را صادر کرده است. این ذخایر که در حال حاضر به ۵۷۰ میلیون بشکه بالغ می‌شود، اول بار در نیمه دهه ۷۰ میلادی بعنوان واکنش در برابر بحران جهانی نفت در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ ایجاد شدند و حالا بر اساس قرارهای کلینتون می‌بایستی مجموعا چیزی در حدود ۳۰ میلیون بشکه از آن در ۶ یا ۷ مرحله و هر بار بمیزان ۵ میلیون بشکه در طول تقریبا یک ماه به بازار عرضه شوند. این گام تنها چند روز پس از پیشنهاد "ال‌گور"، معاون ریاست جمهوری ایالات متحده برداشته شد.

۲۵ سپتامبر قیمت نفت در بورس‌های مهلت‌دار نیویورک و لندن در طول چند ساعت ۵٪ تنزل کرد. قیمت نفت متوسط تگزاس غربی (همراه با نفت برنت دریای شمال مبنای قیمت این نوع نفت محسوب می‌شود)، که در هفته ماقبل به بالاترین قیمت طی ده سال گذشته، یعنی ۳۷ دلار در هر بشکه افزایش یافته بود به ۳۱٫۶۸ دلار پایین آمد. در هر صورت مشکل اساسا این نیست که کمبودی در عرضه نفت وجود داشته باشد، چرا که عملا جهان در دریایی از نفت استخراج شده شنا می‌کند. نفتی که اصلا استفاده نخواهد شد! رئیس فعلی اوپک، وزیر نفت ونزوئلا، "آلی‌رودریگز" در بیانیه‌ای در ۲۶ سپتامبر در کاراکاس اعلام کرد: «عملا از ماه آپریل جاری روزانه ۲ میلیون بشکه نفت بیش از میزان مصرف تولید و عرضه شده است.»

سران دولت‌های عضو اوپک در کنفرانس خود در ۲۷ و ۲۸ سپتامبر در کاراکاس هرگونه افزایش تولید را مردود دانستند. آنها می‌دانند که در پشت افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت نفت در طول ۱۸ ماه گذشته دلایل معین دیگری بجز مساله عرضه و تقاضا مطرح است: اسپکولاسیون و محدودیت ظرفیت پالایش نفت. رئیس اوپک در خصوص اسپکولاسیون می‌گوید: «به دلایل زیر کاملا مشخص است که بورس‌بازی و اسپکولاسیون علت بروز بحران قیمت نفت است. هنگامی که دولت ایالات متحده اعلام کرد که ۳۰ میلیون بشکه از ذخایر استراتژیک خود را به بازار روانه خواهد کرد، قیمت نفت برنت برای معاملات مهلت‌دار بیش از ۶ دلار و قیمت نفت متوسط تگزاس غربی بیش از ۵ دلار کاهش پیدا کرد؛ در حالی که هنوز حتی یک بشکه از این نفت به بازار عرضه نشده است.»

اظهارات برخی از سیاستمداران اروپایی و آمریکایی مبنی بر نقش اوپک در افزایش قیمت نفت کاملا غیر منطقی است و حتی اگر اوپک به افزایش بیشتر تولید نفت دست بزند، باز هم در افزایش قیمت نفت تغییری حاصل نخواهد شد. کشورهای عضو پیمان اوپک تنها ۳۰٪ نفت مصرفی جهان را تولید می‌کنند.

غالبا فراموش می‌شود که بازار جهانی نفت نسبت به ۲۵ سال پیش و در اوج بحران نفتی ۷۵-۱۹۷۳ کاملا تغییر کرده است. پیش از

بحران نفت دهه ۷۰ اساسا قراردادهای درازمدت بین تولیدکنندگان نفت که اکثرا کنسرن‌های دولتی کشورهای عضو اوپک بودند (مانند شرکت ملی نفت ایران یا شرکت آوابکوی عربستان سعودی) از یک طرف و کنسرن‌های بزرگ نفتی (هفت خواهران نفتی) یا خریداران مستقل منعقد می‌شد. کنسرن‌هایی مانند "شل" یا "اکسون" دارای ناوگان نفتکش و پالایشگاه‌های خود در اقصی نقاط جهان بودند. قراردادهای درازمدت تقریبا همیشه مابین کشورها یا یک کشور و یکی از خواهران نفتی منعقد می‌گردید و دارای شرایط ثابت بودند. اگر قیمت نفت چند سنت افزایش می‌یافت، حادثه‌ای بود که تیتر اول تمام روزنامه‌های معتبر جهان را به خود اختصاص می‌داد. در آن دوران تنها چند بازار کوچک آزاد در زمینه نفت وجود داشت؛ مانند "اسکارت مارکت" در روتردام که از طریق آن تنها ۳٪ از نفت استخراج شده در جهان مورد معامله قرار می‌گرفت. اغلب این معاملات مربوط به مقدار محدودی نفت بود که یکی از خریداران بزرگ در محدوده قراردادهای بلندمدت دریافت کرده، اما نتوانسته بود آن را به بازار عرضه کند.

پایان یک دوران

یکی از متخصصین شرکت مشاور "فرنلی ریسرچ" در نروژ می‌گوید: «بازار نفت امروز قابل مقایسه با ۲۰ سال پیش نیست. امروزه قبل از اینکه نفت از مبدا استخراج، مثلا از دوبی به پالایشگاهی در ایالات متحده برسد، دلالان نفت و اسپکولانت‌ها حداقل ۱۵ بار آن را خرید و فروش کرده‌اند.» او ادامه می‌دهد: «قیمت روز نفت که هر روز در مطبوعات منتشر می‌شود، قیمت واقعی برای نفت واقعا موجود نیست. اینها قیمت قراردادهای دارای مهلت تحویل در بورس نفت لندن یا نیویورک است که حداقل ۴ تا ۶ هفته مدت تحویل دارند. در هر دوی این بورس‌های مواد خام، قراردادهای "برنت" برای نفت دریای شمال و نفت متوسط تگزاس غربی معامله می‌شوند. وجود این نوع قراردادها امکان دستکاری‌های اسپکولاتیو عظیمی را بوجود می‌آورد، بخصوص در شرایطی مثل امروز که شایعات سبب نوسان شدید در بازار می‌شوند.». بدین شکل که قیمت نفت در نیمه سپتامبر و در یک روز ۲ دلار افزایش پیدا می‌کند، چرا که عراق کشور کویت را متهم کرد از منابع نفتی در منطقه بی‌طرف، بین دو کشور نفت می‌دزدد. همان بهانه‌ای که در سال ۱۹۹۰ یکی از عوامل بروز بحران خلیج فارس شد. چون قیمت‌های نفت برای آینده نزدیک اعتبار دارند (سفر یک تانکر نفتکش از خلیج فارس تا سواحل شرقی ایالات متحده تقریبا ۶۰ روز به طول می‌انجامد)، شایعات و حدس و گمان‌ها می‌توانند نقش مهمی بازی کنند و این پدیده مورد پسند بورس‌بازان و اسپکولانت‌ها است.

اولین تاجر بزرگ نفت شرکت "فیبرو" در سال ۱۹۷۴ ظهور کرد و تا آن زمان عملا هیچ تاجری در این زمینه وجود نداشت. اما در پایان دهه ۷۰ میلادی و آغاز دهه ۸۰ تصویر تجارت نفت بکلی شکل دیگری بخود گرفت. خواهران نفتی خود را از بازار تانکرها کنار کشیدند، که یکی از علل آن سوانح تانکرها بود. قراردادهای بین دولت‌ها محو شدند، به نحوی که امروزه بازار نفت تقریبا بطور کامل توسط تاجران نفت اداره می‌شود و این حقیقت نشاندهنده مقیاس سطح و سرعت دلال‌بازی و بورس بازی روی نفت است.

نمونه "آرکادیا"

از اعلام جرم شرکت آمریکایی پالایشگاهی "توسکو" علیه اسپکولانت‌های نفتی لندن تحت رهبری شرکت "آرکادیا پترولیوم" (یک شرکت وابسته به شرکت تجارتی ژاپنی میتسویی) و شرکت "گلنکور" از سوئیس می‌توان متدهای بازی با قیمت نفت را نشان داد:

"توسکو" ادعا می‌کند که این اسپکولانت‌ها قیمت نفت در معاملات مهلت‌دار را عمدا و با تقلب بالا برده‌اند و تقاضای ۱۰ میلیون دلار خسارت کرده است. بر اساس مدارک ارائه شده به دادگاه در نیویورک، شرکت "آرکادیا پترولیوم" مقدار بسیار بیشتری قرارداد معامله نفت برنت برای تحویل در ماه سپتامبر منعقد کرده، در حالی که چنین حجم نفتی اصولا غیرممکن است که در این ماه تحویل مشتریان شود. این نوع ایجاد تقاضای تصنعی باعث شد که قیمت نفت در فاصله ۲۱ اگوست تا ۵ سپتامبر بمیزان ۳٫۳۳ دلار در هر بشکه افزایش یابد.

چون قیمت نفت برنت دریای شمال در بورس، شاخص و مبنای قیمت تمام انواع دیگر نفت است که به اروپا و افریقا و ساحل شرقی ایالات متحده حمل می‌شود، این دستکاری و تقلب در قیمت، بر قیمت مجموعه‌ای از محموله‌های نفتی به میزان ۲۵ میلیون بشکه در روز اثر گذاشت. بازار نفت برنت ذاتا بازار کوچکی است و بدین دلیل به سادگی بر آن اعمال نفوذ می‌شود. اتهام دستکاری در قیمت نفت، اخیرا به "بریتش پترولیوم" نیز وارد شده است. بورس نفت برنت چند سال پیش تاسیس شد. وقتی یک تاجر نفت، مانند آرکادیا، قراردادهای خود را در نوبت‌های یک تا دو هفته‌ای متمرکز می‌کند و برای خرید چند میلیون بشکه نفت قرارداد منعقد می‌کند، در صورتی که قیمت نفت برنت در این فاصله زمانی به میزانی بیش از قیمت توافق شده افزایش یابد، سود بیکرانی حاصل آرکادی می‌گردد. آرکادی سود خود را اینگونه تضمین می‌کند که مثلا از ۲۲ محموله نفت، پس از دریافت ۵ محموله (که از آن سودی نمی‌برد)، عرصه نفت برنت رامحدود می‌کند. این محدودیت سبب تمایل قیمت به بالا رفتن و به نوبه خود هجوم خریداران و تاثیر متقابل آن بر شدت رشد قیمت می‌شود. بدین ترتیب آرکادی از ۱۷ محموله باقیمانده خود سود افسانه‌ای می‌برد.

رئیس سازمان اوپک در ۲۰ سپتامبر گزارشی منتشر نمود و بر این نکته تاکید نمود که از قیمت امروز نفت تنها ۸ دلار در بشکه به جیب دلالان معاملات مدت‌دار نفت ریخته می‌شود. دلایل اصلی دیگر انفجار قیمت نفت را او از جمله چنین برشمرد: عدم کفایت ظرفیت پالایشگاه‌ها، اسپکولاسیون در بازارهای بورس نفت، تقلب و دستکاری در بازار برنت بعلت محدودیت مقدار نفت خام. کارشناسان نفت می‌گویند که بزرگترین دلالان نفت در جهان بانک‌ها و موسسات مالی هستند، که از طریق چند شرکت خصوصی کنترل بازار نفت را در اختیار دارند. از جمله آنها: "گلنکور"، "ویتول"، "مورگان استانلی"، "قیبرو" هستند که به "سیتی کورپ" تعلق دارند. یعنی "جی. آرون اند کو"، "الف-فینا-توتال" و دویچه بانک.

آنها به کمک۹ کنسرن بزرگ نفتی، همه نفت جهان را خرید و فروش می‌کنند. برای این موسسات مهم آن است که حداکثر سود را به هر شیوه ممکن بدست آورند.

در ایالات متحده

بخشی از بحران نیز ناشی از ادغام‌های غول‌آسای کنسرن‌هاست.

"بازار آزاد" و گلوبالیسم متمرکز در بزرگترین بازارهای بورس، برای مردم جهان بحران جدیدی، بنام بحران نفت را به ارمغان آورده است، که کوچکترین ارتباطی به کشورهای تولید کننده و تحت غارت سرمایه‌داری متمرکز جهانی ندارد. این بحران نیز، مانند دیگر بحران‌های نوبتی در جهان، تا زمانی که نظارت دولت بر عملکرد سرمایه مالی برقرار نشود ادامه خواهد یافت.

امپراتوری "گلوبالیسم" یا "برده‌داری نوین"!

ترجمه د. حبیب

بمناسبت ۲۴مین سالگرد فتح پادگان "مونکارا" فیدل کاسترو، در یک سخنرانی مشروح نظرات مشروح خود را در مورد وضعیت در ایالات متحده و روابط کوبا–آمریکا بیان مطرح کرد. او دراین سخنرانی، از جمله گفت: در امپراتوری همسایه ما نوبت به انتخابات تازه‌ای رسیده است. انتخاباتی که در آن کاندیداهای ریاست جمهوری، مخالفان شناخته‌شده ما هستند. در نبرد سخت و طولانی بازپس گرفتن کودک ربوده شده کوبایی (الیان)، ما توانستیم مدعیان جدید مقام ریاست جمهوری را بشناسیم. در میان آنان هیچیک حقوق قانونی این کودک و پدرش را بر اساس مبانی شناخته شده حقوقی مورد حمایت قرار ندادند، ولی در مقابل، هر دوی آنها برای کسب چند هزار رای مافیای آمریکایی–کوبایی قاچاق آدم مستقر در فلوریدا، بویژه در اختیار گرفتن امکانات وسیع مالی آنها به پشتیبانی رابیندگان پرداختند و به تلاش بی‌شرمانه، ولی بی‌ثمری برای تطمیع پدر این کودک که یک کارگر متین، صادق و فسادناپذیر کوبایی است، دست زدند تا او را به خیانت به میهن ترغیب کنند.

در کشوری که تحت شرایط تاریخی خاصی کاندیدای با وجدانی مانند آبراهام لینکلن، رهبر خردمندی مانند روزولت یا رئیس جمهور منطق پذیری چون کارتر داشته است که هر یک در زمان تصدی خود خدمات معینی به کشورشان و جامعه جهانی انجام داده‌اند، امروزه که اوضاع داخلی آمریکا و جهان به همان اندازه پیچیده و بی‌سر و سامان است، دو کاندیدائی در این کشور در مقابل هم قرار گرفته‌اند، که تفاوتی در بی‌شخصیتی با هم ندارند. کاندیداهایی بدون تجربه تاریخی و فاقد مبانی و معیارها و اصول و دکترین سیاسی روشن و محکم که بر سر سکانداری ابر قدرتی در یک جهان تک قطبی و گلوبالیزه شده با یکدیگر به رقابت پرداخته‌اند. هیچ یک از آنها حتی به اندازه کلینتون، گذشته از لغزش‌ها و نوسانات او، به مسایل مبرم اجتماعی عنایتی ندارند و از تیز هوشی و معلومات او نیز بی‌بهره‌اند.

آنکه کرسی ریاست جمهوری را طلب می‌کند با سلاح‌های مهلک و زرادخانه هسته‌ای سرو کار خواهد داشت و مسئولیتی بسیار فراتر از قیصری در رم باستان خواهد داشت که روزگاری آقایان جنگ و صلح بر روی زمین بودند.

هنگامی که در ایالات متحده کاندیدایی رای اکثریت نمایندگان یکی از فراکسیون‌های بزرگ را که سیستم سیاسی این کشور را تحت سیطره خود دارند، با صرف صدها میلیون دلار بدست آورد، آنگاه در مرحله نهایی مبارزات انتخاباتی آغاز می‌شود.

ابتدا مراسم انتخاب معاون رئیس جمهور برگزار می‌شود. این فرد می‌بایستی طبیعتا از میان کاندیداهایی انتخاب شود که مبنای انتخاب آنها صرفا محاسبات تاکتیکی در جهت انتخاب نهایی کاندیدای ریاست جمهوری می‌باشد. سپس جشن پر زرق و برق ارایه تقاضای رسمی برای مقام ریاست جمهوری و ارایه باصطلاح برنامه دولت انجام می‌شود که هیچ ارزشی از لحاظ نمایندگی مردم و یا قواعد رسمی سیاسی و اجتماعی ندارد. غالبا این جشن طرح عامه پسند و ساده‌ای از برانگیختگی احساسات، ژست‌ها و کلماتی گوشنواز برای خام کردن مردم ساده است و چهره واقعی یک نبرد خشن انتخاباتی را مخفی می‌کند. نبردی که در آن هر یک از طرفین به طرف مقابل اتهام می‌زند، تکفیر می‌کند، خود را بی‌اندازه آزادیخواه یا میهن‌پرست یا محافظه‌کار جا می‌زند، و در حقیقت تهمت‌های فراکسیون‌های مربوطه خود علیه فراکسیون مقابل را تکرار می‌کند. در این هیاهو و جنجال که قافله‌ای از مجانین در آن دست دارند، هیچ عقل سالمی انتظار صداقت، مسئولیت‌شناسی در مقابل کشور و جهان یا نشانه‌ای از خرد، فرهنگ واقعی سیاسی و خودآگاهی ضروری برای حل مسایل جدی که بشریت با آنها روبروست را ندارد.

بتازگی جمهوریخواهان، در فیلادلافیا، یعنی جایی که در سال ۱۷۷۶ در آن اعلامیه استقلال آمریکا صادر شد و مقاومت علیه استعمارگران انگلیسی شکل گرفت. کنگره تشکیل دادند. حزب جمهوریخواه در نشست اخیر خود در فیلادلفیا، علیرغم تفکری که بر اساس آن با زیر پا نهادن مهم‌ترین قراردادهای بین‌المللی ایجاد یک سیستم دفاع ضد موشکی در برنامه قرار گرفته است، نظر خود مبنی بر افزایش بودجه نیروهای مسلح را با هدف تحقیقات نظامی، توسعه و تولید سیستم دفاع ضد موشکی که تمامی کشور را تحت پوشش قرار دهد را، همراه با یک شبکه رادار که بتواند موشک‌های دشمن را در مسیر خود رهگیری کرده و هدف قرار دهد، اعلام نمود.

همه، حتی اروپا که خود را در مقابل ایالات متحده خلع سلاح شده حس می‌کند به مخالفت و انتقاد از این طرح پرداخته‌اند. یک مسابقه جدید تسلیحاتی خطرناک و مافوق گران می‌تواند به راه بیفتد و هیچ چیز نخواهد توانست جلوی توسعه سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی را سد کند.

نظریه‌پردازان این پروژه بخوبی می‌دانند که بیش از نیمی از شهروندان ایالات متحده در مورد این طرح باندازه کافی اطلاعات ندارند و تصور می‌کنند که چنین راه حلی به منافع امنیتی ایالات متحده و صلح در کشورشان کمک خواهد کرد. کاندیداهای جمهوریخواهان با این موضع‌گیری‌های افراطی وارد صحنه شدند. این است مژده‌ای که به ساکنان کره زمین از فیلادلفیا داده می‌شود!

حال ببینیم این برنامه چه چیزی برای آمریکایی لاتین و حوزه کارائیب برای عرضه کردن دارد؟ جمله‌ای مرتبا بگوش می‌رسد: «در سده جدید بایستی تمام آمریکای لاتین به جمع ایالات متحده آمریکا ملحق و منظم شود.» این جمله ساده معنای دیگری جز اعلام حق حاکمیت ایالات متحده بر مجموعه آمریکای لاتین و کارائیب ندارد.

کسانی که جمله بالا را تکرار می‌کنند، اینطور ادامه می‌دهند: «رئیس جمهور ایالات متحده با توافق کنگره این کشور همکاری با دمکراسی‌های کلیدی در این منطقه مانند آرژانتین، برزیل، شیلی و پیش از همه مکزیک را آغاز خواهد نمود.» آنها البته روشن نمی‌کنند که آیا رژیم‌هایی از قبیل پینوشه یا خونتاهای نظامی، مانند آن که در آرژانتین پس از یک سری تجربه حکومت‌های جمهوریخواه با کودتا بقدرت رسیدند و ده‌ها هزار وطن‌پرست را سر به نیست کردند و رژیم‌های ارتجاعی خونخواری تاسیس نمودند نیز به این باصطلاح دمکراسی‌های تعلق دارند یا خیر؟

این عبارت که «پیش از همه مکزیک» بسیار جلب توجه می‌کند. کشوری که ایالات متحده تقریبا نیمی از خاک آن را طی جنگ‌های توسعه‌طلبانه بلعیده است. غرض از این عبارت کاملا روشن است: ابتدا تسلط توسعه‌طلبانه اقتصادی و هژمونی کامل سیاسی بر این کشور ایجاد می‌شود، بعد همین روند در دیگر کشورهای نیمکره غربی به اجرا درمی‌آید، به آنها مقاوله‌نامه‌های تجارت آزاد که بویژه منافع ایالات متحده را حفظ خواهند کرد، تحمیل خواهد شد و همه اینها بصورتی به

اجرا درخواهد آمد که حتی جزایر کوچک دریـای کـارائیب نـیز نخواهنـد توانست خود را از شر آنها خلاص کنند. این است ماهیت شعار آزادی کـه ایالات متحده در بوق‌های تبلیغاتی خود روز و شب می‌دمد: گردش آزادانه سرمایه و کالا، و نه آزادی انسان‌ها و حقوق بشر!

ایالت متحده نمی‌تواند همدرد سرخپوستان، سیاهپوسـتان و دو رگه‌های منطقه ما باشد. آنـها همنوعـی حتـی نسـبت بـه سـفیدپوسـتان آمریکای لاتین را نیز ندارند، زیرا آنها خون خالص آریایی در رگ ندارند و هیچیک از آنان نمی‌توانند این تردید را که حامل ژن‌هـای نامتعـالی نـژاد انسانی دیگری باشند، برطرف نمایند. نـه کوکلاس‌کلان‌هـا و نـه دیگـر شیفتگان رو به فزونـی صلیـب شکسـته در ایـالات متحـده بـرای آزادی انسان، دمکراسی و حقوق بشر ارزشی قایل نیستند.

همانطور که انتظار می‌رفت، بنا بـه گـزارش خـبرگزاری‌هـا از فیلادلفیا بخش بزرگی از برنامه تبلیغاتی آقای "بوش" در مـورد آمریکـای لاتین وقف کوبا شده بود: «روابط سیاسی و اقتصادی ما با کوبا هنگـامی تغییر خواهـد کـرد کـه رژیـم کوبـا همـه زندانیـان سیاسـی را آزاد کنـد، اعتراضات مسالمت‌آمیز را تحمل کند، فعالیت اپوزیسیون سیاسـی و آزادی بیان را مجاز سازد و خود را به انجام انتخابات دمکراتیـک ملـزم نمـاید.» برای نویسندگان این سـخنان و جملـه‌پردازی‌هـا آزادی و دمکراسـی آن است که در داخل کشور حامل فسـاد، خشـونت، رشـوه‌خواری و در یـک کـلام "مرتجـع" و در خـارج از کشـور توسـری خـور و حرف‌شـنو باشـد. سیستم‌هایی که در آنها فقط پول تصمیم می‌گیرد و انتخاب می‌کنـد و در آنها فردی مثل بوش بعنوان وارث تاج و تخت پدرش کـاندیدای ریاسـت جمهوری می‌شود و بطرز برق‌آسا و معجزه‌آمیزی که البته حاصل حمـایت پدری متنفذ و کمک‌های میلیونی کسانی که از رئیس جمهور آینده توقـع امتیازات فوق‌العاده‌ای دارند، می‌باشـد، مطـرح مـی‌گـردد. اینـها حقـایقی هستند که با ایده‌ال‌های کسانی که بیش از دویست سال پیش این کشور را بنیاد نهادند، فاصله‌ای نجومی دارد.

خبرگزاری دیگری گزارش می‌دهد:«ایـن برنامـه بـه مـوازات حمایت از نیروهـای مخـالف انقـلاب کوبـا، امـواج برنامـه‌های تبلیغـاتی رادیویی و تلویزیونی از ایالات متحده به سوی این کشور منتشـر خواهـد کرد.» یعنی اینکه آنها قصد دارند به کمک فرستنده‌های برانداز مستقر در ایالات متحده به دمیدن در بوق‌های تبلیغاتی خـود و لجـن‌پراکنـی علیـه کوبا ادامه دهند. تنها چیزی که در این رابطه باعث رنج مردم کوبا اسـت، نامگذاری این ایستگاه‌ها که فرسـتنده‌های رسـمی دولـت ایـالت متحـده هستند به نام مقدس و پرآوازه "خوزه مارتی" است.

در یک کنفرانس مطبوعاتی "دیازبالارت"، سرمست از هیستری ضد کوبایی ناله می‌کـرد کـه :«زبـان ایـن بیانیـه بی‌نظیر اسـت. حـزب جمهوریخواه تا بحال هیچگاه چنین قول‌هایی نداده بود.» آنها نمی‌تواننـد شکست بزرگ و تحقیرآمیزشان را که باعث وارد شدن آسیبی شـدید بـه مافیای کوبایی–آمریکـایی شـد، فرامـوش کننـد و تـا امـروز نتوانسـته‌اند صدمات آن را ترمیم نمایند.

"ایلینا راس" که "الیان" را در پرچـم خـط و سـتاره پیچیـد نـیز رضـایت خـود را از بیانیـه مذکـور اینگونـه اعـلام نمـود کـه «حـزب جمهوریخواه حامی دمکراسی است.» دروغ محـض! دروغـی بیشـرمانه! جمهوریخواهانی وجود دارنـد کـه حتـی حـامی فاشیسـت‌ها هسـتند. امـا جمهوریخواهان زیادی وجود دارنـد کـه از نفـس سـلیم برخوردارنـد و از "دمکراسی" افراطیان راستگرا، تروریسـت‌ها و قانون‌شـکنانی کـه قـادرند ماه‌ها یک کودک معصوم ۶ ساله را اسیر کنند و مورد سوءاستفاده سیاسی قرار دهند نه حمایت می‌کننـد و نـه در خیمه‌شـب بازی‌هایشـان شـرکت می‌جویند.

خبری از فیلادلفیا در ۳۱ جولای حکایت می‌کنـد کـه برنامـه حزب جمهوری‌خواه به معنی این است که «ایالات متحده بایستی تحـت رهبری جورج بوش سیاسـت ضـد کوبـایی را از طریـق حمـایت فعـال از ناراضیان داخلی تقویت کند.» و ادامه می‌دهد: «اگر چه ایـن سـند اساسـا سیاست پیش گفته را در نظر دارد، امـا در عیـن حـال از مخالفـان فیـدل کاسترو به روشنی حمایت می‌کند.» عالیست! از این بهتر نمی‌شود! دیگـر برای اثبات آنچه که مردم کوبا بدان واقفند چیزی باقی نمی‌ماند: مزدوری و ماهیت خائن گروه‌هایی که در میهن خود در خدمت امپراتـوری دشـمن قرار می‌گیرند از سایه بیرون می‌افتد. این ناشی‌ها اصـلا ملاحظـه ایـن را هم نمی‌کنند که علیرغم ۷ ماه مبارزه سنگین تبلیغاتی علیه کوبا وضعیتی بهتر از یک ماهی در استخر خالی را ندارند.

قطع برق نخجوان و انتخابات آذربایجان

در جمهوری آذربایجان انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و همانگونه که از پیش قابل پیش‌بینـی بـود، "حیدرعلـی‌اف" بـار دیگـر بـه ریاست جمهوری رسید. از آنجا که هر رویدادی در اطراف ایران را باید در ارتباط با حوادث امروز و احتمالات آینده بررسی کرد، نگـاهی بـه برخـی رویدادهای در ایران و در ارتباط با این انتخابات می‌اندازیم:

علی‌اف زاده "نخجوان" اسـت و بسـیاری از دسـت اندرکـاران حکومتی و همکاران وی در جمهوری آذربایجان نیز از این منطقـه‌اند. در ایران، در زمان شاه سدی بـر روی ارس زده شـد کـه حـاصل همکـاری مشترک اقتصادی بین اتحاد شوروی سابق و رژیم گذشـته بـود. بموجـب این سد (سد خداآفرین) نیروگاه برقی که در شهر "جلفا"ی ایران و بـازهم بصورت همکاری مشترک فنی بین دو کشور تولید می‌شود بموجـب یـک قرارداد بین اتحاد شوروی سابق و رژیم سابق ایـران می‌بایسـت بیـن دو کشور مشترک باشد. به موجب همیـن قـرارداد بـرق "نخجـوان" از بـرق تولیدی در جلفای ایران تامین می‌شود. نخجوان در یک موقعیـت مـرزی بسیار حساب بین ایران، ارمنستان و جمهوری آذربایجـان قـرار دارد و بـا یک مرز باریک با جمهوری آذربایجان وصل اسـت. در آخریـن روزهـای انتخابات در جمهوری آذربایجان و بـا توجـه بـه آرائـی کـه "علـی‌اف" در نخجوان دارد و جمعیت نسبتا زیاد این منطقـه، جمـهوری اسـلامی بـرق ارسالی به نخجوان را قطع کرد و موجی از کینـه را در حکومـت مرکـزی آذربایجان علیه این عمل موجب شد. حال، با توجه به مناسـبات تـیره‌ای که بین جمهوری آذربایجـان و جمـهوری اسـلامی وجـود دارد و حضـور آشکار و پنهان امریکا و اسـرائیل در جمـهوری آذربایجـان بـاید پرسـید:

بدستور چه کسانی و با چه هدفـی بـرق نخجـوان در شـب انتخابات قطع شد؟

آقای محمـد سـلامتی، در مصاحبـه‌ای کـه در همیـن شـماره "راه‌تـوده" آن را می‌خوانیـد از دسـت‌های پنـهان انگلیـس در حـاکمیت جمهوری اسلامی سخن به میان می‌آورد. اگـر سیاسـت انگلیـس ایجـاد تفرقه، جنگ‌های منطقه‌ای و حتی تجزیه ایران است، دستور دهندگـان و سـازماندهندگـان قطـع بـرق نخجـوان همـان عواملـی نیسـتند کـه محمدسلامتی شناسائی آنها را توصیه می‌کند؟

کمونیسم ستیزی
حماقتی که ادامه دارد!

م. رحمانی

نیم قرن پیش، نویسنده بزرگ آلمانی "توماس مان" نوشت: «کمونیسم ستیزی حماقت دوران ماست ». این حماقت همچنان ادامه دارد و البته، در تمام این نیم قرن- بویژه با فروپاشی اتحاد شوروی- دستآویزهای انکار ناپذیری نیز در اختیار کمونیسم ستیزان قرار گرفته و تنور این ستیز را گرم نگهداشته‌است. این ستیز، از ابتدای پیروزی انقلاب اکتبر به گونه‌ای سازمان داده شد، که پاره‌ای خردمندان و دارندگان عقل سلیم را بتواند به دام خویش بکشد. دامی، که در دوران‌های مختلف، انواع کج روی‌ها را، نه تنها در سطح جنبش کمونیستی جهان موجب شد، بلکه امکان تکامل انقلاب‌های سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی را نیز گرفت و خردمندانی در این کشورها را نیز یا عقیم کرد و یا تسلیم کج‌روی‌هائی، که این خود نیز تا حدود زیادی حاصل فشار تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی جهان سرمایه‌داری بود. انشقاق‌های مختلف و رشد اندیشه‌های کودکانه و چپ‌روانه در کشورهای جهان سوم، اروپای سرمایه‌داری و حتی چین نیز حاصل این ستیز حماقت آمیز است. این ستیز حماقت آمیز است، زیرا سرانجام آن جز با شکست همراه نخواهد بود و تنها حاصل آن مانع تراشی در برابر بشریتی است که چاره‌ای جز یافتن راه‌حل برای مشکلات خویش و جهانی که در آن زندگی می‌کند، ندارد.

کسانی که از موضع چپ‌روی در دام کمونیسم ستیزی می‌افتند قادر به تشخیص عمده از غیر عمده نیستند. آنها که تبلیغات ضد کمونیستی را از موضع راست تبلیغ می‌کنند "بازار" را ارزش و "برنامه‌ریزی" را ضد ارزش معرفی می‌کنند. همین دو عرصه را نه تنها امروز در ایران و حتی در بخشی از طیف چپ جنبش ایران شاهدیم، بلکه از ابتدای کمونیسم ستیزی در سطح جهان، در ایران نیز این کارزار پیش برده شده‌است. از سوی هر دو جبهه، آن که زیر حملات تبلیغاتی قرار می‌گیرد "حزب توده‌ایران" است.

تصویر سازی "بومی کردن" شیوه تبلیغات جهانی، که در کتاب‌های مختلف تئوریزه می‌شود، نباید اجازه دهد کانون اصلی و هدایتگر این تبلیغات را فراموش کنیم: امپریالیسم جهانی و سرمایه‌داری داخلی، که امروز در عقب‌مانده‌ترین شکل آن قدرت عمده در حاکمیت جمهوری اسلامی است. این تبلیغات جهانی در انواع بسته‌بندی‌ها- فیلم سینمائی، کتاب، قصه برای کودکان، تئاتر، موسیقی، سینما و نشریات- پیش از توماس مان جریان یافت و پس از او نیز در اشکال "بومی" آن، تا مرز بزرگترین دروغ‌های نظامی و در توجیه برپائی جنگ جهانی دوم توسط نازیسم ادامه یافت؛ حتی پس از فروپاشی اتحاد شوروی و با تکیه به کارزار جنگ سرد و ادامه آن! از جمله در کشور "توماس مان"! مثلا، "رزونا سووروا" در کتاب "کشتی یخ شکن" چنین می‌نویسد: «اتحاد جماهیر شوروی در صدد بود در تاریخ ۶ ژوئیه سال ۱۹۴۱ به آلمان حمله کند.»

تحریف تاریخ برای ادامه کمونیسم ستیزی، که تا حد توجیه جنگ دوم جهانی توسط نازیسم و تبرئه هیتلر و جنایاتش پیش رفته، در این حد نیز باقی نمانده‌است. دستکاری در آمار قربانیان دوران استالین نیز این تحریف تاریخ را کامل می‌کند. پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی (سال ۱۹۵۶) که در آن کیش شخصیت و جنایاتی که در این دوران در اتحاد شوروی روی داد محکوم شد، انواع آمار و ارقام درباره قربانیان این دوره در جهان سرمایه‌داری کشف و تبلیغ شد، تا آنجا که پرفسور"ای.کورگانف" تعداد این قربانیان را ۱۱۰ میلیون برآورد کرد. او در ادامه همان کارزاری که توسط "رزونا سووروا" برای مقصر اعلام کردن اتحاد شوروی در آغاز جنگ دوم جهانی در آلمان پیش برده می‌شود، قربانیان دوران کیش شخصیت استالین را با قربانیان جنگ در هم آمیخته و همه آن‌ها را قربانیان استالین اعلام می‌کند و در توجیه آمار ۱۱۰میلیونی می‌نویسد: «۶۶ میلیون قربانی تضییقات سیاسی شدند و ۴۴ میلیون در جنگ دوم جهانی بر اثر رهبری حقارت آمیز جنگ و غفلت‌های استالین به هلاکت رسیدند!»

به این ترتیب تلاش می‌شود تا روحیه ملی مردم روسیه و همه افتخارات مردم اتحاد شوروی برای مقابله با فاشیسم و نازیسم زیر علامت سئوال برده شود. ابتدا اتحاد شوروی و سپس تاریخ آن!

ادعاهای تخلیل گونه "سولژنیستین" که عمدتا در سال ۱۹۷۶ و متاثر از خروجش از اتحاد شوروی و استقرارش در غرب و ضرورت همنوائی با جنگ سرد بیان شد، اغلب مورد استناد این تبلیغات بوده‌است. او در مصاحبه با تلویزیون اسپانیا، در همان سال سخنانی بر زبان راند، که اکنون و پس از بازگشت به اتحاد شوروی به منتقد خویش و آن اظهارات تبدیل شده‌است، اما صدایش در هیچ تلویزیون و رادیوئی دیگر بازتاب ندارد: جنگ سرد تمام شده و به کشفیات تازه امثال سولژنیستین، که با موعظه‌های اخلاقی خویش همراه است، نیازی نیست!

حال ببینیم آن ۱۱۰ میلیون نفری که ادعا می‌شود قربانی کیش شخصیت استالین شدند، در واقع امر چگونه رقمی‌است. این بررسی مهم است، زیرا پیوسته کوشش شده‌است که تمام اتحاد شوروی در کیش شخصیت و دوران رهبری استالین بر اتحاد شوروی (بویژه پس از پیروزی در جنگ با فاشیسم هیتلری) خلاصه شده و تاریخ این دوران نیز فارغ از جهش بزرگ صنعتی و فضائی اتحاد شوروی، در جنایت خلاصه شود.

آنها که برای ادامه جنگ سرد به هر دستآویزی متوسل می‌شوند، آمار تلفات جنگی اتحاد شوروی را در برابر تلفات جنگی آلمان می‌گذارند و سپس نتیجه می‌گیرند که شمار بالای قربانیان جنگی اتحاد شوروی ناشی از اشتباهات جنگی این کشور بوده‌است و بنابراین، فاشیسم چندان در تحمیل این تلفات به مردم روسیه و اتحاد شوروی مقصر نبوده‌است، بلکه نادانی سرداران جنگی و بویژه استالین موجب بوجود آمدن این آمار شده‌است. این ترفند اینگونه بکار برده می‌شود که جمع تلفات جنگی کشورهای متحد آلمان در جنگ دوم جهانی را از اذهان عمومی پاک می‌کند و دو ارتش آلمان هیتلری و اتحاد شوروی را در برابر هم قرار می‌دهد و تلفات آنها را با توجه به تعداد سربازان آنها با یکدیگر مقایسه می‌کند. حال برویم به سراغ عرصه‌های دیگر ادامه کارزار جنگ سرد، که همچنان بی‌وقفه ادامه دارد. در سال ۱۹۴۹ متن اعلامه حقوق‌بشر به زبان روسی در اتحاد شوروی منتشر شد و در کتابخانه‌های این کشور قابل دسترسی عمومی بود. حتی متن کامل اعلامیه بارها در مجموعه اسناد حقوق بین‌المللی و کتاب‌های جنبی درسی برای دانشجویان وحقوق‌دان‌ها به چاپ رسید. در سال ۱۹۶۴ در مجموعه "حقوق بین‌المللی معاصر"، در سال ۱۹۷۳ در مجموعه "حقوق‌بشر و مجموعه قراردادهای بین‌المللی"، در سال ۱۹۷۸ در کتاب جنبی درسی "اعلامیه عمومی و پیمان‌های بین‌المللی درباره احترام و پاسداری از حقوق اساسی و آزادی انسان" و در سال ۱۹۸۶ در کتاب جنبی درسی "حقوق بشر، مجموعه اسناد بین‌المللی و غیره". در شایع‌ترین کمونیسم ستیزی بی‌وقفه گفته می‌شود که چنین اعلامیه‌ای اساسا در اتحاد شوروی منتشر نشد و انتشار آن ممنوع بوده‌است!

امریکا پایگاه‌های سلاح اتمی خود را در ترکیه گسترش داده و اسرائیل، که یگانه کشور مسلح به سلاح اتمی در منطقه خاورمیانه است، با ترکیه پیمان نظامی دارد!

ارتش ترکیه
آماده ماموریت‌های تازه می‌شود!

م. فرهمند

با وجود تبلیغات مداوم رسانه‌های گروهی غرب، مبنی بر اینکه حمله کشورهای عضو پیمان ناتو به کشور یوگسلاوی برای "دفاع از حقوق بشر" بوده، لااقل حضور ارتش ترکیه در میان دیگر ارتش‌های اشغالگر در "کوزوو" می‌بایستی حتی خوش‌باورترین شنوندگان این تبلیغات را نسبت به صحت آن‌ها دچار تردید کند. این نقش در رویدادهای نظامی منطقه خاورمیانه و در همسایگی ایران تکرار خواهد شد؟ تجربه جنگ‌های کوهستانی ارتش ترکیه علیه کردهای این کشور، در خاک ایران کاربرد دارد؟

ارتش ترکیه تاکنون چند بار تجربه جنگ‌های پارتیزانی خود علیه کردهای این کشور را در تجاوز به خاک ایران به آزمایش گذاشته‌است که بزرگترین و مهم‌ترین آن تجاوز به پیرانشهر بود. برای کشورهای اروپائی و امریکا که خود را "مدافع حقوق بشر" در سراسر جهان معرفی می‌کنند، آنچه که در ترکیه می‌گذرد، بدلیل نقش نظامی ارتش ترکیه در منطقه و در پیوند با اروپای غربی و امریکا همیشه در سایه قرار داشته‌است.

در ترکیه شکنجه، آزار، تبعید و ترور دولتی دگراندیشان و مخالفین سیاسی امری معمول است؛ ارتش ترکیه بر اساس داده‌های سازمان عفو بین‌المللی، از ابتدای سال ۱۹۹۰ تاکنون بیش از ۴۲۰۰ روستای کردنشین را نابود و با خاک یکسان کرده و ساکنین آنها را به قتل رسانده و یا از خانه و کاشانه خود آواره ساخته‌است.

ایالات متحده و کشور آلمان، نه تنها ترکیه را بخاطر سیاست‌های خشن و تجاوزکارانه آن تاکنون محکوم نکرده‌اند، بلکه این کشور را بعنوان بازوی بلند ناتو و شرقی‌ترین عضو این پیمان نظامی سال‌های متمادی است که با اسلحه تغذیه کرده و به تجهیزات و ادوات جنگی مجهز کرده‌اند. ترکیه با همین ادوات و تجهیزات جنگی کردهای این کشور را سرکوب کرده و سیاست نسل‌کشی را در این کشور پیش می‌برد.

این درحالی است که در یک استدلال مقایسه‌ای، به همان دلیل که ۱٫۵ میلیون آلبانیائی‌تبار و کوزووئی دارای حق خودمختاری و تشکیل یک کشور مستقل هستند و ناتو خود را مدافع این حق معرفی می‌کند، ۱۲ میلیون کرد ساکن ترکیه حق بیشتری برای تعیین سرنوشت خود در این کشور دارند. خلقی که ۵ هزار سال سابقه تاریخی در منطقه دارد.

کنترل منطقه بالکان که بویژه برای آلمان تنها راه‌دست اندازی به حوزه نفتی دریای خزر می‌باشد و در شرایطی که ایالات متحده و بریتانیا در خلیج فارس مستقر هستند، تنها راه تاثیرگذاری بر حوادث قفقاز و آسیای میانه، کنترل حوزه‌های نفتی دریای خزر، -بعنوان خلیج فارس دوم- است. در همین استراتژی، تسلط بر منابع زیرزمینی این مناطق، حمل و نقل بی‌دغدغه نفت و گاز این منطقه به سمت اروپا، از طریق بندر جیحون در ترکیه به سمت یونان، کنترل لوله‌های انتقال انرژی، کنترل خاور نزدیک و میانه، قفقاز و در مجموع کنترل منطقه اروپا-آسیا گنجانده شده‌است.

علیرغم تمام تلاشی که برای پنهان نگه‌داشتن روابط نظامی آلمان و ترکیه بکار گرفته می‌شود، سازمان‌های دفاع از حقوق بشر فاش ساخته‌اند که آلمان به مقیاس بالائی اسلحه و تجهیزات نظامی از انبارهای قسمت شرقی آلمان به ترکیه ارسال می‌دارد. این همکاری نظامی، اکنون با اعلام این خبر که ترکیه ۱۰۰۰ تانک، از سال ۲۰۰۱ به بعد، به مبلغ ۱۵ میلیارد مارک از آلمان تحویل خواهد گرفت، وارد مرحله تازه‌ای شده‌است. با آنکه سیاستمداران سوسیال‌دمکرات و حزب سبزهای آلمان، بعنوان دو متحد حکومتی می‌کوشند جزئیات این معامله نظامی را از افکار عمومی پنهان نگاه داشته و اعلام کرده‌اند که تا حل مسئله "کردها" تانک‌های مورد بحث به این کشور ارسال نخواهد شد، شواهد زیادی در دست است که این معامله در آینده نزدیک اجرا خواهد شد.

سخنگوی شرکت " کراوس-مافای" در ماه جولای تائید کرد که ترکیه، در تماس با این شرکت تمایل خود را برای خرید هزار تانک "لئوپارد" به مبلغ ۱۵ میلیارد مارک اعلام داشته و ارتش ترکیه با مجوز "ویلمن" بازرس ارتش آلمان، این تانک‌ها را در جنگ "کوزوو" آزمایش کرده‌است.

این نوع معاملات تنها شامل آلمان نمی‌شود، فرانسه نیز در حال گفتگو در باره ارسال ۴۴۴ دستگاه هلیکوپتر شکاری به ترکیه است. ترکیه همچنین در حال خرید یک کارخانه مهمات‌سازی برای تولید گلوله اسلحه‌های کالیبر کوچک است. طرف آلمانی این معامله که ۹۰ میلیون مارک پیش‌بینی شده کارخانه اسلحه سازی "فریتس ورنر" و شرکت "هکلر و کخ" است که سال‌ها ارتش ترکیه را در جنگ با کردهای این کشور، با مهمات ساخت خود تغذیه می‌کرده‌اند. جنگی که ۳۸ هزار کشته تاکنون بجای گذاشته‌است. (بقیه در ص ۳۲)

مروری بر کارنامه "راه توده" در همراهی با جنبش مردم و تحولات کشور از سال ۷۳

هنر توده‌ای‌ها موج‌سواری نیست!

مقیمی

پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، جمع زیادی از مهاجرین سیاسی از بحث‌های رایج در مهاجرت فاصله گرفته و باقی مانده انرژی و علاقه سیاسی خود را متوجه تحولات داخل کشور کرده‌اند. بحث‌های جاری روی شبکه اینترنت و بویژه روی سایت "مشارکت" نشانه این بذل توجه خوشحال کننده‌است. پیگیری همین بحث‌ها، درعین حال نشان می‌دهد که ضرورت تمرین گفتگو، همان اندازه در خارج از کشور باید مورد توجه قرار گیرد که در داخل کشور. در واقع امر، همه ما ایرانی‌ها باید تمرین تحمل یکدیگر، تمرین گفتگو و پذیرش منطق و کشف حقیقت کنیم. کم تحملی و کم ظرفیتی در این عرصه، بویژه آنجا که مربوط به تاریخ مبارزات حزب توده ایران و پیش زمینه‌های ذهنی ناشی از تبلیغات بی‌امان نسبت به حزب توده ایران می‌شود، بیشتر به چشم می‌خورد؛ چنانکه گوئی از ابتدا باید گفت و توضیح داد.

در سلسله بحث‌های جاری روی شبکه مشارکت در اینترنت، اغلب توده‌ای ها و بویژه نشریه "راه‌توده" متهم می‌شوند که دیر وارد میدان شده و زود می‌خواهند روی موج اصلاحات سوار شوند!

برخی توضیحات زیر، روی همان شبکه اینترنت "مشارکت" به کسانی که نقطه نظر بالا را طرح می‌کنند داده شده‌است، اما تصور بر اینست که باز انتشارآن در "راه‌توده" نیز مفید باشد.

اغلب کسانی که مدعی دیر آمدن "راه‌توده" و حزب توده ایران و فرصت طلبی برای سوار شدن بر موج اصلاحات می‌شوند، یا سیاست حزب توده ایران در قبال انقلاب ۵۷ را به خوبی به خاطر ندارند و یا از آن اطلاع ندارند و یا در سال‌های مهاجرت – بویژه در ۹ سال گذشته – از نقش نشریه "راه‌توده" در این زمینه بی‌اطلاع هستند. برای جلب توجه این عده باید یاد آور شد:

در شهریور ماه ۱۳۷۳ نشریه "راه‌توده" طی شماره های ۲۴ و ۲۵ خود، تحلیل مشروح نورالدین کیانوری از دهه ۶۰، حوادث زندان و تحولات اجتناب ناپذیر دهه ۷۰ و یا دهه سوم انقلاب ۵۷ را با نام مستعار "**آ.ک**" منتشر کرد. انتشار این تحلیل در آن زمان با واکنش‌های متفاوت و اغلب بی باورانه نسبت به محتوای آن روبرو شد، اما سیر حوادث کشور نشان داد که کیانوری آینده را درست پیش‌بینی و تحلیل کرده بود و دهه سوم انقلاب کم و بیش همان مسیری را طی کرد که او آن را محتمل‌ترین شکل رویدادها عنوان کرده بود. (این تحلیل را اکنون می‌توانید روی شبکه اینترنت "راه‌توده" و در صفحه ویژه نورالدین کیانوری بخوانید)

کیانوری در این تحلیل خود، نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور و بخصوص نیروهای چپ را مورد سئوال قرار داد که چگونه و به چه دلیل در موضع انفعال قرار گرفته‌اند. او در آن سال، یعنی ۳ سال پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و پیروزی محمدخاتمی در آن، پیشنهاد خود درباره درک اوضاع ایران، نیروهای تشکیل دهنده یک جبهه متحد و خطر حاکمیت مطلق ارتجاع را چنین مطرح کرد:

«جبهه واحد ضد ارتجاع، در وسیعترین شکل آن باید هر چه سریعتر تشکیل شود تا از تسلط کامل بورژوازی بزرگ ایران، مافیای حجتیه–رسالت و شکست قطعی انقلاب جلوگیری شود.»

وی در ادامه، جنبش در حال رشد را اینچنین تعریف کرد:

« وظیفه ما این بوده است و این خواهد بود که با تمام نیروی خود در کنار جنبش انقلابی توده‌ها قرار بگیریم و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود یاری دهیم. جنبشی که مضمون اساسی آن عبارتست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن تسلط سرمایه‌داری بزرگ از حیات اقتصادی و سیاسی کشور، سمتگیری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن عرصه‌هائی که ضرورت حضور فعال توده‌ای‌ها در آن وجود دارد »

از تاریخ انتشار این تحلیل تا شهریور ماه ۱۳۷۵ که راه‌توده بحث پیرامون انتخابات پیش روی ریاست جمهوری را آغاز کرد، یک حادثه مهم و هشدار دهنده در ایران روی داد که نیروهای سیاسی خارج از کشور نتوانستند به اهمیت آن پی ببرند. این حادثه مهم، انتخابات مجلس پنجم، که در کنار خود چند حادثه مهم دیگر را نیز موجب شد، از جمله انشعاب در کابینه هاشمی رفسنجانی، شکل‌گیری حزب کارگزاران سازندگی، اختلاف در روحانیت مبارز، ناتوان ماندن شورای نگهبان در رد صلاحیت تمامی کسانی که جبهه ارتجاع–بازار مخالف ورودشان به مجلس بود، گرفتار آمدن شورای نگهبان در چنبره ابطال انتخابات (بویژه در تبریز و اصفهان و ملایر، که واکنش‌های تندی را از جانب مردم همراه داشت) و سرانجام، شکل‌گیری یک فراکسیون اقلیت در برابر جناح راست در مجلس پنجم. اینها، همگی نتایج شکست برنامه اقتصادی "تعدیل اقتصادی" دولت هاشمی رفسنجانی بود، که نشانه‌های خود را در شورش‌های نوبتی مشهد، قزوین و بویژه اسلام شهر تهران نشان داده و حکایت از آتش نهان در زیر خاکستر داشت. خاکستری که در انتخابات ریاست جمهوری کنار رفت. متاسفانه مهاجرین سیاسی نتوانستند و یا نخواستند به یک جمعبندی واقعی از نتیجه انتخابات مجلس پنجم و تحریم آن برسند و به همین دلیل نیز اشتباه "تحریم انتخابات مجلس پنجم" در انتخابات "ریاست جمهوری دوره هفتم" نیز بصورت درد انگیزی تکرار شد. به نوعی که یکی از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) فرخ نگهدار– از این اشتباه عظیم به عنوان تلنگر ۲۰ میلیونی به مهاجرین یاد کرد. تعبیری که "راه‌توده" بعنوان تنها نشریه و تنها جریانی که بر ضرورت شرکت در این انتخابات و رای به محمد خاتمی تاکید کرده بود، آن را "پتک ۲۰ میلیونی" تصحیح کرد! راه‌توده، حدود یکسال پیش از آن، در انتخابات مجلس پنجم نیز شرکت کرده و همگان را به شرکت در آن و درک اوضاع کشور فراخوانده بود. آن فراخوان با واکنش‌های بسیار تند در مهاجرت روبرو شد، چرا که راه‌توده بر خلاف مسیر مهاجرت حرکت کرده و سخنی غیر از سخن رایج در مهاجرت زده بود!

در داخل کشور، نیروهای سیاسی به جمعبندی واقع بینانه‌ای درباره انتخابات مجلس پنجم رسیدند و به همین دلیل نیز با تمام توان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند. در این زمینه شاید تحلیل مهندس عزت‌الله سحابی و گزارش مهندس میثمی، از مبارزان قدیمی مذهبی، که در نشریه ایران فردا انتشار یافتند، مستندترین تحلیل و گزارش در این ارتباط، یعنی جمعبندی سیاسیون داخل کشور از انتخابات مجلس پنجم و غلط بودن شرکت نکردن و تحریم آن باشد.

در این زمینه نیز می‌توانید به شماره های ۵۸ و ۵۹ راه توده مراجعه کنید.

کارزار انتخابات ریاست جمهوری را "راه‌توده" در مهاجرت از شهریور ۱۳۷۵ و با چاپ عکس میرحسین موسوی بعنوان یکی از کاندیداهای محتمل انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری شروع کرد. اخبار و تحلیل‌های راه‌توده پیرامون سفر رهبران موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز به شهر قم و تحریک روحانیون علیه میرحسین موسوی و سرانجام اعلام عدم تمایل وی به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و بعنوان کاندیدای این سمت نیز در همان شماره‌های راه‌توده منعکس است.

راه‌توده در همان شماره‌ای که عکس و خبر احتمال کاندیداتوری میرحسین موسوی را منتشر کرد، ضمن تحلیل انتخابات آینده ریاست جمهوری و شرکت وسیع مردم در آن، با عنوان درشت در صفحه اول خود نوشت: «مردم به تحولات رای می‌دهند!» (شماره ۵۱ راه‌توده)

چهار شماره بعد، یعنی در شماره ۵۵ خود، "راه‌توده" خبر کاندیداتوری احتمالی دکتر محمدخاتمی را منتشر کرد و او را پیروز قطعی انتخابات، در صورت جلوگیری از تقلب در آن ارزیابی کرد.

در ۲۲ اردیبهشت ۷۶ و در شرایطی که نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور یا بر طبل تحریم انتخابات می‌کوبیدند و یا سرگرم بحث‌های فلج‌کننده شرکت مشروط و یا رای به خاتمی در مرحله دوم انتخابات بودند و حتی در داخل کشور برخی نیروهای سیاسی مردم را دعوت به دادن رای سفید می‌کردند، راه‌توده صریح و قاطع از همگان خواست تا تردیدها را کنار گذاشته و با تمام نیرو بسود محمدخاتمی وارد صحنه شوند و شانه به شانه مردم به وی رای بدهند. راه‌توده در اطلاعیه خود در این باره نوشت:

«تشدید توطئه‌های بازار، روحانیون وابسته به بازار، فرماندهان بازاری سپاه و انصار سازمان یافته توسط این طیف علیه دکتر خاتمی، خود گویاترین دلیل انتخاب وی از سوی مردم است!» و سپس نتیجه‌گیری خود را با عنوان درشت در این اطلاعیه اینگونه نوشت : «در انتخابات ریاست جمهوری، توده‌ای‌ها به آگاهی، خواست و انتخاب مردم رای می‌دهند!»

در ادامه برخی عناوین شماره‌های مختلف نشریه راه‌توده با ذکر تاریخ را بر می‌شمارم تا با مطالعه دوباره آنها، برای همه کسانی که تصور می‌کنند توده‌ای‌ها و راه‌توده دیر آمده‌اند و زود می‌خواهند سوار موج اصلاحات شوند، روشن شود چه کسانی به خواست‌های جنبش پی برده و طی این سال‌ها برای کدام عرصه‌ها اهمیت قائل بوده‌اند:

راه‌توده شماره ۶۱ تیرماه ۷۶ با عنوان "**بازندگان انتخابات باید کنار بروند**"

راه‌توده شماره ۶۳ آذرماه ۷۶ با عنوان "**مردم رهبر پاسخگو می‌خواهند.**"

راه‌توده شماره ۶۶ آذرماه ۷۶ (بعد از یورش به منزل آیت‌الله منتظری) با عنوان " **در برابر یورش کودتائی شکست خوردگان در انتخابات، عقب نشینی یعنی آغاز شکست.**"

راه‌توده شماره ۷۶، مهرماه ۷۷ با عنوان " **چرا ارتجاع مصمم به تشکیل مجلس خبرگان یکپارچه‌است؟**"

راه‌توده شماره ۷۷ آبان ۷۷ با عنوان "**جنبش مردم در انتظار اتحادهای سیاسی**"

در آستانه انتخابات شوراها نیز راه‌توده مردم را اینگونه به شرکت در انتخابات دعوت کرد: «مردم ایران شناخته‌شده‌ترین چهره‌های لیست جبهه مشارکت ایران اسلامی و کاندیداهای مستقل، ملی، آزادیخواه و غیر وابسته به بازار و ارتجاع مذهبی را به شوراها می‌فرستند! توده‌ای‌ها در انتخابات شوراها شرکت می‌کنند.»

فشاگری‌های راه‌توده درباره نقش گردانندگان روزنامه کیهان و چهره‌های واقعی گرداننده آن، سال‌ها قبل از خبرگزاری "ایرنا" آغاز شده بود. (بعنوان نمونه مراجعه کنید به شماره‌های ۸۲، ۸۶، ۹۵ و راه‌توده) در آستانه انتخابات مجلس ششم راه‌توده مردم را دعوت به دادن رای به لیست جبهه مشارکت ایران اسلامی کرد و هشدار داد که در صورت تعدد لیست‌های انتخاباتی رای مردم شکسته می‌شود و این امر مورد سوء استفاده ارتجاع حاکم قرار می‌گیرد. امری که همگی ما شاهدش بودیم.

برای همه کسانی که علاقمند به پیگیری این بحث هستند، توصیه می شود به سایت اینترنت راه‌توده مراجعه کنند. در این سایت از شماره ۹۰ به بعد راه‌توده موجود است. اگر با حسن نیت مطالب شماره‌های موجود در اینترنت و شماره‌هائی که در این مقاله به آن اشاره شد مطالعه شود، مشخص می‌شود که توده‌ای‌ها نه تنها قصد "سوار شدن بر موج اصلاحات" را ندارند،و بر خلاف بسیاری از سازمان‌ها و افراد سیاسی وابسته به گروه‌های سیاسی، نظاره‌گر اوضاع کشور نیستند، بلکه وصل به جنبش‌اند و با مردم حرکت می‌کنند. با چنین حسن نیتی، حتی اگر، فقط آخرین اطلاعیه راه‌توده در باره نقش رادیو ایران-بخشی که برای ایران برنامه پخش می‌کند- بدقت مطالعه شود، مشخص می‌شود که راه‌توده و توده‌ای‌ها با احساس مسئولیت کامل نسبت به جنبش مردم فعالیت می‌کنند و خود را بخشی از جنبش می‌دانسته و می‌دانند.

در جشن "اومانیته" و در غرفه نشریات طیف چپ ایران
هیچ خبری از جنبش مردم ایران و حوادث آن نبود!

کباب نامه مردم روی قالیچه اکثریت!

ع. خیرخواه

روزهای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ سپتامبر سال جاری، جشن سالانه روزنامه "اومانیته"، که اکنون "ارگان کمونیست‌های فرانسه " نامیده می‌شود در شهر "بورژه" در حومه پاریس برگزار شد. طی سه روز چند صد هزار تن از اعضا و هواداران حزب کمونیست فرانسه و بخش‌های مختلف مردم این کشور در این جشن شرکت کردند. در خلال ده‌ها جلسه گفتگو، مناظره، نمایشگاه، گردهم‌آئی، سخنرانی و غیره، ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه فرانسه مورد بحث قرار گرفت. سازمان‌ها و واحدهای مختلف حزب کمونیست فرانسه در پاریس و شهرستان‌ها، هر کدام در غرفه‌های مختلف جمع شده و در جشن عمومی و گفتگوها و تبادل نظرها شرکت کردند و در فعالیت‌های مختلف تبلیغاتی، جلب اعضای جدید به حزب، یافتن مشترک جدید برای روزنامه و جمع آوری امضاء و تهیه طومار به مناسبت‌های مختلف، از جمله در اعتراض به وضعیت کشورهای جهان سوم، در حمایت از مردم افغانستان و الجزایر، علیه سیاست‌های نژاد پرستانه و مسائلی مشابه شرکت کردند.

حضور ده‌ها تن از شخصیت‌های سیاسی چپ، رهبران و فعالین سندیکائی، مبارزان شناخته شده حقوق بشر، اهمیت و ابعاد جنبش اومانیته که بزرگترین جشن خلقی فرانسه محسوب می‌شود را نشان داد.

جشن امسال در آستانه همه پرسی مربوط به ایجاد تغییرات در قانون اساسی فرانسه، در جهت کاهش مدت ریاست جمهوری در این کشور و مسائل مربوط به سیاست حزب نسبت به این همه پرسی توجه بسیاری را به خود جلب کرد.

حزب کمونیست فرانسه این همه پرسی را تحریم کرده و از سیاست عدم شرکت در همه پرسی پشتیبانی کرد؛ اما اقلیتی در حزب که خود را "چپ کمونیست" می‌نامد از سیاست شرکت در همه پرسی و اعلام رای "منفی" هواداری کرد. بنظر این گروه، تحریم همه پرسی از یکسو نشان‌دهنده انفعال و از سوی دیگر نشان‌دهنده ترس از ورود به یک صحنه کارزار اجتماعی بود. به همین دلیل این سیاست را مانند غالب دیگر سیاست‌های حزب، امری غیر انقلابی و ناشی از گرایش حزب به کارزارهای قانونی، شرکت در دولت و حتی نوعی گرایش به سوسیال دمکراسی ارزیابی کرد. در حالیکه بنظر رهبری و اکثریت کمونیست‌های فرانسه اولا این حزب در گذشته به همین قانون اساسی فعلی رای منفی داده است و همواره آن را قانونی غیر دمکراتیک ارزیابی کرده‌است و اکنون رای منفی به تغییر آن چه از نظر منطقی و چه به لحاظ تاریخی فاقد اعتبار است. دوم اینکه، اصل پرسش نادرست بوده و بر اساس گزینش ناگزیری که در برابر رای‌دهندگان قرار گرفته است، تنها راه پاسخ عدم شرکت در همه پرسی است. سوم، شرکت در همه پرسی به معنی آن است که گویا تغییرات صوری در قانون اساسی دارای محتوای جدی و دارای تاثیر واقعی بر زندگی مردم است و بالاخره اینکه سیاست حزب را نه با فرض شکست آن، بلکه با تلاش برای پیروزی آن باید تدوین کرد. همچنین شرکت در همه‌پرسی می‌تواند در حزب و در مردم نسبت به قانون اساسی توهم بوجود آورده و درعین حال خود را از امکان انتقاد نسبت به آن محروم کند. بر عکس عدم شرکت وسیع مردم در انتخابات می‌تواند زمینه را برای یک بحث واقعی و جدی روی تغییرات ضروری در جهت دمکراتیک کردن واقعی نهادهای سیاسی کشور، در همه سطوح فراهم آورد.

به هر حال در هفته پس از برگزاری جشن اومانیته، همه پرسی برگزار شد و مردم فرانسه در آن شرکت کردند و اکثریت به تغییر قانون اساسی رای مثبت دادند.

در جشن امسال روزنامه اومانیته، مانند هر سال نمایندگان بیش از صد حزب کمونیست و کارگری و احزاب و سازمان‌های مترقی شرکت داشتند که از جمله آن‌ها می‌توان به حضور فدائیان اقلیت، فدائیان اکثریت و "نامه مردم" اشاره کرد، که نشریات خود را به جشن آورده بودند. در غرفه سازمان فدائیان اقلیت، در زیر پارچه بزرگی که روی آن شعار "سرنگون باد جمهوری اسلامی" با حروف درشت نوشته شده بود، عده‌ای به خوردن کباب مشغول بودند. در غرفه سازمان اکثریت بازار فروش قالیچه و گلیم داغ بود و در غرفه "نامه مردم" نیز چند نفری با جدیت سیخ‌های کباب را باد می‌زدند. این در شرایطی است که غالب احزاب مترقی منطقه و حتی جهان، نسبت به تحولات کنونی ایران علاقمند بودند و بسیاری از آنها بدلیل اطلاعات ضد و نقیض و نادرستی که از سوی همین نشریات و اپوزیسیون ایرانی دریافت داشته‌اند، از درک اوضاع ایران و ریشه‌های آن ناتوان هستند. در غرفه گروه‌های ایرانی از بحث و گفتگو خبری نبود و از آن شوری که در داخل کشور جریان دارد نیز نشانی نبود. اعلامیه، بروشور و تحلیلی در باره اوضاع ایران وجود نداشت! با قاطعیت می‌توان گفت که هیچ یک از بازدیدکنندگان خارجی این غرفه‌ها نمی‌توانستند رابطه‌ای بین آنچه در ایران می‌گذرد، با شعار سرنگونی در کنار منقل کباب و روی قالیچه ایرانی پیدا کنند!◆

(بقیه ارتش ترکیه از ص ۲۹)

براستی، با چه هدفی ترکیه به این سرعت نیازمند تهیه هزار دستگاه تانک جنگی مدرن است؟ چه اهدافی در نظر است؟ چه برنامه‌ای برای منطقه در نظر گرفته‌شده‌است؟

ظاهرا در این مرحله اهدافی بالاتر از نبرد با کردها و سرکوب آنها برای ترکیه وجود ندارد، اما سادگی است اگر اهداف ترکیه در این استراتژی خلاصه شود. ترکیه از هم اکنون به اهدافی می‌اندیشد که در چارچوب منافع مشترک با ایالات متحده در مقابله با کشورهای خاور نزدیک قرار دارد. خشونت و تجاوز به حقوق ملت‌ها و تجاوز به کشورهای همسایه، اکنون مشخصه دولت ترکیه است. کافی است تجاوز به قبرس و اشغال نیمه شرقی آن کشور، تجاوز به خاک عراق و تلاش در جهت استقرار نیروهای نظامی ترکیه در خاک عراق و اعلام یک منطقه امنیتی نظامی در خاک این کشور (شبیه آنچه اسرائیل در جنوب لبنان ایجاد کرد) و بالاخره تجاوز به ایران در منطقه پیرانشهر در سال ۱۹۹۹ را بخاطر آورد تا دانست که این رویدادهای شناخته شده، ماهیت سیاست‌های تجاوزکارانه ترکیه را تائید می‌کند. کمک به شورشیان منطقه آسیای میانه و قفقاز، بویژه در چچن نیز این شناخت را کامل می‌کند.

ترکیه اکنون هزینه سنگینی را در جهت تبلیغ مرکزیت نظامی– فرهنگی خود در آسیای میانه و قفقاز تقبل می‌کند. این سیاست تبلیغاتی را چند کانال تلویزیونی، از طریق ماهواره پیش می‌برد.

آنچه که بطور وضوح منجر به تغییر توازن قوا در خاور نزدیک شده، قرار داد همکاری‌های نظامی اسرائیل و ترکیه در سال ۱۹۹۶ است، که با قرارداد تجارت آزاد تکمیل شده و از جانب ایالات متحده امریکا نیز با تمام قوا مورد حمایت قرار گرفت. این قرار داد برای اسرائیل به معنای اعمال نفوذ مستقیم در منطقه است. اعمال نفوذی که شانه به شانه ارتش ۶۰۰ هزار نفره ترکیه، بعنوان عضو ناتو ممکن شده‌است. همچنین، نباید فراموش کرد که اسرائیل دارای سلاح هسته‌ایست و ایالات متحده نیز در ترکیه سلاح‌های هسته‌ای انبار و مستقر کرده و پایگاه‌هایش را نیز گسترش داده‌است. "اینچیرلیک" پایگاه اصلی سلاح‌های هسته‌ای ایالات متحده در ترکیه است که در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ رسما بعنوان سهیم در حفظ "امنیت‌هسته‌ای" شناخته شده‌است.

"زبیگنیف برژینسکی" در کتاب خود "تخته شطرنج بزرگ" با اشاره به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خلاء قدرت در منطقه را با توجه به منافع ایالات متحده در تقویت هر چه بیشتر نقش ترکیه در منطقه می‌داند و می‌نویسد: «۰۰۰ امریکا بایستی در منطقه قفقاز و آسیای میانه متوجه باشد که ترکیه سقوط نکند۰۰۰» از دیدگاه وی مهم آنست که «در ترکیه تفکر همکاری‌های استراتژیک با ایالات متحده تقویت شود۰۰۰»

ایالات متحده در ماه مه سال ۱۹۹۹ در چارچوب قرارداد مبتنی بر همکاری‌های نظامی بین ترکیه و اسرائیل ۵۴ فروند هواپیمای فانتوم به اسرائیل ارسال داشت که می‌بایستی توسط این کشور با مبلغی بیش از ۶۰۰ میلیون دلار برای ترکیه مدرنیزه شوند. در ژانویه سال ۱۹۹۸ مانور دریائی مشترکی بین ترکیه، اسرائیل و ایالات متحده در دریای مدیترانه انجام شد.

همکاری ترکیه و اسرائیل و تاثیر گذاری مشترک این دو کشور زیر کنترل و با رهبری ایالات متحده با هدف کنترل استراتژیک منطقه شرق دریای مدیترانه صورت می‌گیرد. این امر شامل کنترل هوائی و همچنین تهاجم نظامی به کشورهای همجوار می‌باشد. بنا بر اظهارات یک مفسر سیاسی امریکائی «ترکیه بلندترین مرزها را با سه دشمن اصلی اسرائیل، یعنی سوریه، عراق و ایران دارد.»

تحولات آینده در منطقه، بسیاری از واقعیات را بیش از گذشته در برابر ما قرار خواهد داد!

هاشمی رفسنجانی و پرسش‌هائی که باید به آن پاسخ بگوید!

هاشمی رفسنجانی شرکت خود در انتخابات مجلس ششم را تکلیفی اعلام کرد که در آخرین لحظات خود را موظف به ادای آن کرده‌است. او گفت: «چون دیدم دشمنان داخلی و خارجی انقلاب مخالف آمدن من هستند و دوستان انقلاب موافق آمدن من، به خودم گفتم باید دشمنان انقلاب را ناامید کنم!»

هیچکس منظور او را از دشمنان خارجی نفهمید، چرا که در آن روزها کسی خبر و یا تفسیری از سوی رادیو سخن پراکنی انگلستان و یا صدای امریکا نشنید که چنین مضمونی داشته باشد. مقامات اروپائی و امریکائی نیز هرگز چنین تفسیر و تحلیلی را در هیچ یک از موضع‌گیری‌های آن زمان خود در اختیار جراید نگذاشتند. مطبوعات وابسته به طیف راست مهاجر – عمدتا وابسته به سلطنت طلب‌ها– نیز شمشیری برای او از رو نبستند. بنابراین ادعای مخالفت دشمنان خارجی انقلاب برای ورود او به صحنه ادعائی بود که نه آن زمان و نه بعدها صحت آن تائید نشد.

او دشمنان انقلاب در داخل کشور را هم مشخص نکرد، اما آشکارا منظورش کسانی بود که با ورود او به صحنه انتخابات مخالف بودند، یعنی طیفی از چهره‌های برجسته دانشجویان خط امام، که عباس عبدی در راس آنها قرار داشت و طیفی از همفکران و همکاران میرحسین موسوی در دوران نخست وزیری او. یعنی کسانی که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و به ریاست جمهوری رسیدن هاشمی رفسنجانی از صحنه حذف شدند و در حقیقت قربانی برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" شدند!

البته، در این میان چهره‌هائی نظیر اکبرگنجی، عمادالدین باقی، محمدقوچانی، ابراهیم نبوی نیز در مطبوعات وقت و با افشای دوران ریاست جمهوری او، واقعیات مربوط به دوران سازندگی و بویژه قتل و جنایتی که در دوران ریاست جمهوری او در جمهوری اسلامی روی داد در لیست مخالفان ورود او به صحنه انتخابات مجلس ششم قرار می‌گرفتند. همانها که پس از شکست سنگین او در انتخابات مجلس ششم– آنگونه که در میان مردم بشدت شایع است– قربانی خشم ناشی از شکست وی شدند و به زندان افتادند. نه تنها آنها به زندان افتادند، بلکه مطبوعاتی که در آنها مطلب نوشته بودند نیز تعطیل شدند.

هاشمی رفسنجانی را جمعیت موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز می‌خواستند به مجلس ششم ببرند و کاندیدای آنها برای ریاست مجلس ششم بود. اگر این دو تشکل مظهر دفاع از انقلاب و مجسمه تمام نمای انقلاب در ایران باشند، رفسنجانی ادعای نادرستی را در مخالفت دو طیف موافق و مخالف خویش ارائه نداده بود؛ اما واقعیت چنین نیست و مردم نیز چنین شناختی ندارند. در حقیقت همان‌ها که هاشمی رفسنجانی را می‌خواستند به ریاست مجلس برسانند، خود ضد انقلاب بودند. داوری مردم بزرگترین دلیل و حجت‌است. عادی‌ترین مردمی که بندرت می‌دانند روزنامه‌ها چه نوشته‌اند نیز به او رای ندادند. اگر توده مردم ضد انقلاب شناخته شوند، رفسنجانی حق دارد که مخالفان انقلاب، مخالف حضور دوباره او در مجلس ششم بودند.

بسیاری بر این عقیده‌اند که رفسنجانی برای ایفای همان نقشی می‌خواست وارد مجلس ششم شود، که پس از شکست در این انتخابات، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری دنبال کرد. اظهارات او در باره آخرین اجلاس مجلس خبرگان رهبری، در نماز جمعه تهران و مصاحبه کوتاهی که پس از این اجلاس کرد، آشکار گوئی همان نقشی است که او می‌خواست در مجلس ششم ایفاء کند. او وظیفه مجلس خبرگان رهبری را نه نظارت بر کار رهبری که فراتر از آن و ناظر بر کار ریاست جمهوری ترسیم کرد. ادعائی که اگر بتوانند آن را در حاکمیت تثبیت کنند، آنوقت مجلس خبرگان می‌تواند بجای مجلس شورای اسلامی وظیفه برکناری محمدخاتمی را عهده دار شود. جبهه ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری، رفسنجانی را، با تمام ضعف‌ها و پرونده‌های مالی و سیاسی که از او در اختیار دارند، برای اجرای همین نقشه می‌خواستند به مجلس ششم ببرند!

مصاحبه‌های تدارکاتی

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی که پس از ثبت نام برای انتخابات مجلس ششم برگزار کرد، گفت که در آخرین لحظات و بنابر توصیه‌های مکرر دوستان انقلاب تصمیم به ثبت نام و ورود به صحنه انتخابات گرفته‌است. این ادعای او را مصاحبه‌های تدارک دیده شده‌ای که انجام داد و در اشکال مختلف پخش شد، رد می‌کند. یکی از این مصاحبه‌ها، که بصورت کتاب منتشر شده، گفتگوئی است با "مسعود سفیری"، از روزنامه‌نگاران بعد از انقلاب. سئوالات محتاطانه و مطول سفیری، که همراه است با تملق، گاه چنان کسالت‌آور می‌شود که خواننده را به بستن کتاب تشویق می‌کند. پاسخ‌های رفسنجانی، بر خلاف سئوالات سفیری کوتاه و اغلب چند پهلو و در جستجوی راه‌گریزی از پاسخ است، اما با این همه می‌توان از خلال همین پاسخ‌ها، نکات قابل توجهی را یافت و زیر نورافکن گذاشت! با همین انگیزه، کتاب مصاحبه رفسنجانی با مسعود سفیری را که با عنوان "واقعیت‌ها و مصلحت‌ها" در ایران و در آستانه انتخابات مجلس ششم منتشر شده، خوانده و خلاصه برداری کرده‌ایم. در حقیقت، اگر بجای سئوالات سفیری، با توجه به پاسخ‌های رفسنجانی سئوال انتخاب کنیم، آنوقت آن کتاب مطول به مصاحبه‌ای کوتاه و دارای نکات مهمی از تاریخ ۲۰ ساله جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود. ما چنین نکرده‌ایم، اما بجای سئوالات مسعود سفیری عناوین کوتاهی را برای پاسخ‌های رفسنجانی انتخاب کرده‌ایم و در داخل پرانتز سئوالات فرضی خود را نوشته‌ایم. سئوالاتی که آقای سفیری اگر هم اراده می‌کرد و می‌خواست، با توجه به شرایط حاکم و ساختار قدرت بی‌پاسخ در جمهوری اسلامی نمی‌توانست با این صراحت طرح کند!

از جمله نکات قابل توجه در این مصاحبه، اعترافاتی است که رفسنجانی در باره دگرگون اعلام کردن حقایق، با هدف فریب افکار عمومی می‌کند. این مسئله در دو مقطع بسیار جلب توجه می‌کند، یکبار در باره انفجار حزب جمهوری اسلامی که تعداد قربانیان آن بیشتر از ۷۲ نفر بوده است، اما برای شبیه سازی حادثه، با حوادث صدر اسلام و کشته شدن امام حسین و یارانش، تعداد قربانیان این انفجار نیز ۷۲ نفر اعلام می‌شود. مورد دوم، تبلیغات کر کننده پیروزی‌های پیاپی در جبهه‌های جنگ است؛ چنانکه وقتی او می‌خواهد مسئله پذیرش آتش بس را توضیح بدهد، اعتراف می‌کند که در رادیو و تلویزیون و نماز جمعه ها همیشه از پیروزی گفته شده و حالا اعلام پذیرش آتش بس با تعجب مردم روبرو خواهد شد. اعتراف دیگر رفسنجانی گریز نیروهای نظامی از جبهه‌های جنگ در آستانه پذیرش آتش بس است، که تبلیغات حکومتی همیشه خلاف آن را اعلام می‌کرد.

آگاهی از این شیوه اندیشه، تبلیغ و تفکر اهمیت دارد، زیرا امروز نیز، بی اعتناء به تبعات این روش در آن سال‌هائی که رفسنجانی بدان اعتراف می‌کند، همان روش و همان تفکر و تبلیغات در نماز

جمعه‌ها، تلویزیون دولتی و رادیوی حکومتی پیگیری می‌شود.

نکته بسیار مهم دیگری که در این مصاحبه به آن اشاره می‌شود، تعداد اولیه شورای انقلاب است. همه فعالان سیاسی سال انقلاب می‌دانند که حداقل در تهران، آیت‌الله طالقانی نفوذ کلامی رقابت ناپذیر در میان مردم داشت. تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا با هدایت و سازماندهی او انجام شد. شورای انقلابی که رفسنجانی به آن اشاره می‌کند، در همین دوران و برای جلوگیری از افتادن رهبری حرکت انقلابی در داخل کشور بدست آیت‌الله طالقانی تشکیل شد و از جمله کشاکش‌های بزرگ ماه‌های پیش از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، بین همین شورای ۵ نفره و آیت‌الله طالقانی بود که با بسیاری از مذاکرات و سیاست‌بازی‌های اعضای این شورا موافق نبود و اصولا با پیش کشیده شدن روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی بشدت مخالف بود.

این اعتراض را آیت‌الله طالقانی در نخستین جلسه مجلس خبرگان نیز از خود نشان داد. او روی صندلی‌های قرمز رنگ مجلس سنای شاهنشاهی ننشست و بجای آن روی زمین نشست و سر خود را بعلامت افسوس و اعتراض نسبت به آنچه داشت شکل می‌گرفت و بعدها به ولایت مطلقه فقیه ختم شد، روی دسته عصایش تکیه داد. در فرودگاه مهرآباد نیز، وقتی آیت‌الله خمینی از هواپیما پیاده شده و امثال ناطق نوری خود را جلو انداختند تا بعدها عنان حکومت را از آن خود کنند، آیت‌الله طالقانی بدور از چاپلوسی‌ها و ریاکاری‌ها، در گوشه‌ای از فرودگاه و در انتظار ورود آیت‌الله خمینی گاه به پا ایستاد و گاه چهار زانو روی زمین نشست و بعد هم بجای رفتن به بهشت زهرا و یا مدرسه رفاه راهی خانه محقر خود در ابتدای خیابان تنکابن (پیچ شمیران) شد.

گفتگو را، با عناوینی که ما انتخاب کرده‌ایم، با هم بخوانیم. جملات نقل شده از رفسنجانی عینا، گفته‌های خود او در مصاحبه با مسعود سفیری است.

ترکیب شورای انقلاب (چرا آیت‌الله طالقانی از ابتدا عضو شورای انقلاب نبود؟ چه کسی از میان آقایانی که با شما بودند، با عضویت ایشان در این شورا مخالف بودند و چرا؟)

رفسنجانی: هسته اولیه شورای انقلاب ۵ نفر بود، که امام انتخاب کرده بودند. تصمیمات راه‌پیمائی یا صدور بیانیه‌های مهم و کارهائی از این قبیل را ما می‌گرفتیم. این ۵ نفر عبارت بودند از شهید مطهری، شهید بهشتی، آقای موسوی اردبیلی، شهید باهنر و بنده. بعد با آقای مهدوی کنی صحبت شد و با امام هم صحبت شد و ایشان هم به جمع پیوستند و شورا یک گروه شش نفره شد. بعدها از روحانیون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خامنه‌ای نیز به این جمع اضافه شدند. بتدریج آقای مهندس بازرگان، دکتر سحابی و عده‌ای دیگر از شخصیت‌ها که امام هم قبلا می‌شناختند با پیشنهاد ما و نظر نهائی امام به شورای انقلاب پیوستند.

مک‌فارلن (ایران–کنترا) (آیا ادامه جنگ با عراق، یک دام امریکائی نبود؟ آیا با ادامه جنگ شما مجبور به پذیرش انواع مناسبات پنهان با امریکا نشدید؟ چرا همان موقع به مردم نگفتید که خزانه کشور را، با خیال جهانگشائی اسلامی برباد می‌دهید و سلاح و مهمات جنگی را به چند برابر قیمت از امریکا و دیگر کشورهای اروپائی و حتی اسرائیل در بازار سیاه، به امید فتح کربلا می‌خرید؟ چگونه ممکن است یک مقام بلند پایه سیاسی–امنیتی امریکا نظیر مک فارلن پنهانی به ایران بیاید؟ سید مهدی هاشمی قربانی افشای این مناسبات و سفر مک فارلن به ایران نشد؟)

رفسنجانی: این خبر را از ایران به مجله "الشراع" لبنان داده بودند. حالا من نمی‌خواهم آن بحث را باز کنم. قضیه به این صورت پیش آمد که ما گاهی بعضی از سلاح‌های مورد نیاز را از بازار سیاه و به قیمت گران‌تری می‌خریدیم. دلال‌هائی مدعی شدند که امریکائی‌ها حاضرند اینها را به مقدار زیاد و به قیمت کارخانه به ایران بفروشند. آن زمان من فرمانده جنگ بودم. این وسایل توسط ماموران ما خریداری می‌شد. وزارت دفاع و وزارت سپاه مسئول خریدها بودند. چند محموله هم خریده بودند. در مقابلش هم ما برای آزادی گروگان‌های امریکائی در لبنان تلاش می‌کردیم. پیغام دادند چرا خرده خرده؟ بیائید یکجا و انبوه عمل کنیم. گویا یکی از رابط های آنها یک ایرانی به نام "قربانی‌فر" بود. رابطین امریکا مدعی بودند که شخص رئیس جمهور امریکا پشتیبان این معامله است. در ایران عده‌ای از ماموران ما طبق روال طبیعی با آنها معامله می‌کردند. وقتی صحبت خرید کلی مطرح شد، قضیه مک فارلن پیش آمد. البته به ما نگفتند که مک فارلین می‌آید، گفته بودند دو سه نفر می‌آیند که اختیارات دارند، اسم دیگری هم داده بودند و گذرنامه‌های عوضی گرفته بودند.

به فرودگاه که رسیدند ما فهمیدیم که مک فارلین هم در میان آنان است. یک نظر این بود که آنان را به کشور راه ندهیم و از فرودگاه برگردند. نظر دیگر این بود که چون بر خلاف قانون وارد کشور شده‌اند، بازداشت شوند. چند ساعتی در فرودگاه معطل شدند. سرانجام با مشورت‌هائی که انجام شد در یکی از هتل‌ها مستقر شدند و دو سه نفر از مدیران ما با آنان صحبت کردند.

– (این مدیران چه کسانی بودند و چگونه شد که از میان دو طرح بازداشت مک فارلن و یا برگرداندن او از همان فرودگاه مهرآباد، طرح استقرار وی در یکی از هتل‌های تهران و گفتگوی مدیران با وی پیاده شد؟)

رفسنجانی: شاید خودشان راضی نباشند نامشان برده شود. اگر علاقمند بودند خودشان می‌گویند.

امریکائی‌ها در همین مورد هم خلاف قرار عمل کرده بودند. یعنی موشک ها و لامپ‌های رادار که آورده بودند کمتر از مقدار توافق شده با طرف‌های ایران بود. علاوه بر این، مقداری موشک "هاگ" آورده بودند که آرم اسرائیل داشت که نپذیرفتیم و قیمت محموله را هم گران‌تر حساب کرده بودند ضمنا معلوم شد یک اسرائیلی هم همراهشان است که این هم تخلف محسوب می‌شد.

– (شما پیشتر گفتید که از سفر مک‌فارلن و همراهان اسرائیلی وی خبر نداشته‌اید، پس چگونه‌است که از خلف وعده آنها اکنون گله می‌کنید. پس باید قبلا وعده‌ائی داده باشند که شما با خلاف آن روبرو شده‌اید!)

نخستین انتخابات ریاست جمهوری

– (این صحبت از همان ابتدا در میان مردم و سیاسیون مطرح بود که رهبران حزب جمهوری اسلامی، مقامات حکومتی را بین خود تقسیم کرده‌اند و انتظارشان از رفتن مردم به پای صندوق‌های رای، تائید این تقسیم مقامات در پشت صحنه‌است. در حالیکه در همان دوران گفته می‌شود، آیت‌الله خمینی با حضور روحانیون در مقامات اجرائی موافق نبوده‌است و برای روحانیون نقش راهنما را قائل بوده‌است.)

رفسنجانی: در مقطع نخستین انتخابات ریاست جمهوری هنوز مجلس تشکیل نشده بود و ما در دو سه مورد رو دست خوردیم و بنی‌صدر پیروز شد. کاندیدای ما قبل از انتخابات ریاست جمهوری، آقای بهشتی بود. یک وقت مطرح شد که روحانیت نباید در کار اجرائی وارد شود. این روحیات از قبل بود و بر این اساس رفتند و از امام نظر خواستند که روحانیت نباید نامزد بشود. ما یک امکان مهمی را از دست دادیم. سیاست حزب جمهوری اسلامی این بود که آقای بهشتی از قوه قضائیه استعفا بدهند و نامزد ریاست جمهوری بشوند. یکبار هم من و آیت‌الله

خامنه‌ای برای حل مشکل به قم رفتیم و با امام مذاکره کردیم. ما اصرار می‌کردیم که در این موقعیت درست نیست که ما روحانیت را محدود و ممنوع کنیم. امام استدلال ما را نپذیرفتند.

–(استدلال امام چه بود؟ و چرا انتخاب مردم باید رو دست به شما باشد؟ این توضیح شما، تلویحا به این معنی نیست که شما مجلس را ابزاری برای پیشبرد اهداف معینی برای خود می‌دانستید؟)

هاشمی: روحیه ابتدائی قبلا این بود که کارهای اجرائی را روحانیت نداشته باشد و این گونه کارها در دست غیر روحانی‌ها باشد و وظیفه روحانیت در حد نظارت یا مجلس و امثال اینها محدود شود. این یک سیاست نانوشته‌ای در ذهن خیلی‌ها بود، امام هم مشخصا در مورد آقای بهشتی این نظر را تائید کردند. حتی وقتی که من به وزارت کشور رفتم به خاطر همین روحیه، حکم سرپرستی گرفتم و نه وزارت. بعد جلال‌الدین فارسی را نامزد کردیم که پس از مدتی گفتند که او ایرانی‌الاصل نیست و نظر امام را هم گرفتند. ما وقتی ریاست جمهوری را از دست دادیم، همتمان را متوجه مجلس کردیم. یکی از دلائل آمدن من به مجلس همین بود.

–(حال با همین هدف و انگیزه نمی‌خواهید دوباره به مجلس بروید و برخی تصمیماتی را که در پشت صحنه و در غیاب مردم گرفته‌اید به اجرا بگذارید؟)

ادعائی که عملکرد امروز آن را باطل می‌کند!

(شما در بخشی از این مصاحبه در باره آزادی‌های برآمده از انقلاب و یورش به سازمان‌های سیاسی ادعاهائی را طرح کردید که نه تنها با برخی اظهارات شما در همین ارتباط در کتاب "عبور از بحران" تفاوت اساسی دارد، بلکه تناقض کامل با عملکرد امروز شما در تایید یورش به مطبوعات و به زندان انداختن روزنامه نگاران و حتی تکرار یورش و زندان و قتل‌عام دهه ۶۰ دارد. عملکردی که می‌خواهد جنبش مسالمت آمیز امروز مردم ایران را با همان شیوه‌های دهه ۶۰ درهم بکوبد! شما می‌گویئد اگر در ابتدای انقلاب گروهها دست به اسلحه نبرده بودند ما می‌توانستیم با هم کار کنیم. حتی اگر این ادعای شما را بتوان پذیرفت، بسیار طبیعی است که سئوال شود: چرا اکنون به یاران و همکاران همان سال‌های خود که اکنون از اصلاحات حمایت می‌کنند و دست به اسلحه هم نبرده‌اند وعده یورش و قتل و اعدام می‌دهید؟)

رفسنجانی: «مهندس بازرگان و گروه نهضت آزادی و رفیقان آنها در مجلس ماندند و کار هم می‌کردند، پس معلوم است که می‌توانستند بمانند. اینها مثل آنها تندروی نمی‌کردند و برخوردهای خشن را نمی‌پسندیدند. در انتخابات بعدی هم خود اینها انتخابات را تحریم کردند و باید جواب بدهند که چرا تحریم کردند. به نظر من حتی منافقین، چریک‌های فدائی خلق و آن تیپ‌های تندی که اول انقلاب بودند هم می‌توانستند بمانند، ولی آنان هیچ اراده همکاری نشان ندادند ما خیلی تلاش می کردیم که نگذاریم اینها جدا شوند.

روحانیون غیر حزبی

(جدائی در جامعه روحانیت مبارز و پیشتر، در حزب جمهوری اسلامی که ائتلافی بود از رهبران حجتیه، موتلفه اسلامی، فداییان اسلام و حزب ملل اسلامی از چه وقت شروع شد و آنها که از روحانیت مبارز بیرون آمدند به چه دلیل با حمایت آیت‌الله خمینی روبرو شدند و اکنون با دشمنی و انتقام روحانیت مبارز و شورای نگهبان روبرو هستند؟)

رفسنجانی: گروهی از روحانیون که در حزب نبودند بیشتر اطراف بیت امام بودند. حاجاحمدآقا مرکزیت غیر رسمی این گروه بود و ارتباط آنان با امام از جناح راست بیشتر بود.

تصفیه‌های بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی

(میرحسین موسوی را رهبر کنونی، وقتی رئیس جمهور بود نمی‌خواست بعنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کند، کاندیدای وی علی‌اکبر ولایتی بود که در مجلس رای نیآورد و سپس هم می‌خواست محمدغرضی و یا علی‌اکبرپرورش را بعنوان نخست وزیر پیشنهادی خود به مجلس معرفی کند. در دوره دوم ریاست جمهوری علی خامنه‌ای نیز فراکسیون موتلفه اسلامی– روحانیت مبارز در مجلس بشدت با وی به مخالفت برخاست و گروه ۹۹ را تشکیل داد. این گروه علیرغم نامه آیت‌الله خمینی به مجلس و در تائید میرحسین موسوی به وی رای نداد. هرچه وضع جبهه‌های جنگ بدتر شد، حملات به میرحسین موسوی نیز بیشتر شد. با توجه به حمایتی که آیت الله خمینی تا آخرین لحظه حیاتش از میرحسین موسوی کرد، چرا به محض درگذشت وی و انتخاب رهبر جدید در مجلس خبرگان و به ریاست جمهوری رسیدن شما، همان اهداف گروه ۹۹ نفره مجلس سوم به اجرا گذاشته شد و موسوی و بسیاری از همکاران او از صحنه حذف شدند؟ چرا شما همیشه روزنامه "سلام" را دشمن خود می‌شناختید و عباس عبدی نیز، بعنوان عضو ارشد شورای سردبیری این روزنامه سرانجام توسط وزیر اطلاعات شما "علی‌فلاحیان" برای ۸ ماه راهی زندان شد؟)

هاشمی: امام از دولت مهندس موسوی حمایت می‌کردند. اینها (روحانیونی که اطراف بیت امام بودند) مخالفت با دولت من را با تاسیس روزنامه سلام و افرادی که در مجلس داشتند شروع کردند. مثلا تشنج زدائی و سیاست هائی را که من برای بازسازی و کم کردن مشکلاتمان با غرب انتخاب کرده بودم را مورد انتقاد قرار دادند و یا خصوصی سازی مورد انتقاد اینها بود.

(باز گردیم به جنگ. چرا جنگ ادامه یافت و یک هزار میلیارد دلار خسارت را چه کسانی روی دست مردم و انقلاب گذاشتند؟)

رفسنجانی: امام می‌خواستند جنگ را پیگیری کنند تا مسئله عراق حل شود. وقتی صدام جنگ را شروع کرد، امام فرمودند: «آنها به دام افتادند، الان باید مسئله عراق را حل کنیم» و در این باره جدی بودند. در همین دوره مشکلی داشتیم که کمتر کسی از آن خبر دارد. امام موافق نبودند که نیروهای ما وارد خاک عراق شوند و درعین حال متوقف کردن جنگ را هم قبول نداشتند، می‌گفتند: اگر شما وارد عراق شوید، چند اشکال پیدا می‌شود: اولا، از لحاظ بین‌المللی الان موضع بر حق داریم و متجاوز در خاک ماست. ثانیا، عرب‌ها، که متفق نیستند و بعضی‌ها با ما هستند پشت سر صدام قرار می‌گیرند و کار ما دشوار می‌شود. ثالثا مردم عراق تصرف سرزمین خود را تحمل نمی‌کنند و آنهائی که الان با ما هستند در آن صورت به ما به عنوان متجاوز نگاه می‌کنند. رابعا مردم بی‌گناه عراق آسیب می‌بینند.

مصلحت نمی‌دیدند که وارد خاک عراق شویم. از طرف دیگر متوقف شدن جنگ را هم قبول نداشتند. فرماندهان ارتش و سپاه خدمت امام رفتند، من هم بودم. یک جلسه طولانی بود. نتیجه این شد که امام

اجازه دادند که نیروهای ما به صورت محدود در مناطقی که مردم عراق نیستند، وارد خاک عراق شوند.

اجازه محدود امام!

—(این اظهارات شما به این مفهوم است که شما در حضور فرماندهان نظامی اصرار به ادامه جنگ کردید و سرانجام نیز نظر امام را برای عملیات محدود در خاک عراق گرفتید. اما این اجازه محدود از همان ابتدا به عنوان مرحله جدید جنگ تبلیغ شد و بر طبل فتح بغداد و کربلا و رفتن به طرف قدس کوبیده‌شد! اگر امام اجازه جنگ محدود در خاک عراق را داده بودند، این استراتژی جنگی را چه کسی تهیه کرده و در دستور تبلیغات قرار داد؟ این سیاست می‌رفت تا به قیمت موجودیت ایران و یا تکه پاره شدن آن بیانجامد! امریکا، با سرنگون کردن هواپیمای ایرباس نشان داد که خود را آماده این طرح کرده است! این ماجراجوئی‌ها، که در پشت صحنه تدارک دیده می‌شد به قیمت شکستن کمر انقلاب ایران و بحران عمیق اقتصادی-اجتماعی امروز جامعه ایران تمام شده‌است. بیم آن می‌رود که بازهم براثر تصمیمات پشت صحنه، خطرات خارجی تکرار شود! از فتح خرمشهر تا لحظه مداخله نظامی مستقیم امریکا و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در محافل تصمیم گیرنده حکومتی چه گذشت؟**)**

خطر جنگ داخلی و تجزیه ایران

رفسنجانی: اسرار "ایرباس" به روشنی فاش نشده و معلوم نیست که پشت آن چه بود. از طرف ما چنین برداشت شد، که امریکا برای مداخله مستقیم بر علیه ما مصمم است. حمله به "ایرباس" یک اخطار بود و اینکه امریکا حدی برای تجاوز به ایران قائل نیست و اهداف نظامی و اقتصادی و مردمی را در بر می‌گیرد و همزمان به سکوهای نفتی و کشتی‌های غیر نظامی و ناوهای جنگی حمله کرد. بنابراین در خلیج فارس ما با امریکا، فرانسه و انگلیس مواجه بودیم. آن سلاح شیمیائی که در حلبچه به کار رفت، روی اعصاب بسیار تاثیر داشت. من بعد از بمباران به حلبچه رفتم، وحشتناک بود، مردم با تنفس گاز درو شده بودند، غیر قابل باور بود. علاوه بر آن، تکنولوژی ساخت سلاح‌های ممنوعه کشتار جمعی را به عراق دادند

خزانه کشور را مافیای تسلیحاتی جهان و مافیای تجاری داخلی نبلعید؟

رفسنجانی: مشکل ما اینجا شروع شد که دولت به امام نامه نوشت و رسما اعلام کرد که ما دیگر نمی‌توانیم هزینه جنگ را بدهیم. سپاه هم به امام نامه نوشت و اعلام کرد حالا که امریکا وارد عمل شده است، اگر می‌خواهیم بجنگیم باید حمایت وسیع‌تری بشود. این نامه یک سند بسیار مهم است که سرلشکر رضائی نوشته و نیازهای جنگ را اعلام کرده‌است. مهم‌تر از همه اینها، جدی‌تر و وسیع‌تر شدن حمله به غیر نظامیان و شهرهای دور از جبهه بود، که عراق برای نجات خود مرتکب می‌شد و حامیانش امکانات لازم را در اختیارش می‌گذاشتند. بعد از عملیات حلبچه، من و دکتر روحانی با اتومبیل به تهران برگشتیم. در مسیر از هر شهری که گذشتیم همان روز بمباران شده بود و نیمه شب به قزوین رسیدیم و در آن ساعت آنجا هم وضعیت قرمز بود و آژیر خطر کشیده می‌شد.

(فرار نیروهای نظامی از جبهه‌ها چه نقشی در پایان جنگ داشت؟ و پذیرش قطعنامه پایان جنگ در چه جلسه‌ای به بحث گذاشته شد؟**)**

هاشمی: رئیس جمهوری، نخست وزیر، رئیس قوه قضائیه، رئیس قوه مقننه و حاج‌احمدآقا. حاج‌احمدآقا معمولا در همه جلسات ما بودند، به این دلیل که مسائل مهم را فوری به امام برسانند و ایشان را در جریان مسائل روز قرار دهند. نظرات حاج احمدآقا موثر بود. اولا آدم خوش‌فکری بودند و نظرات خوبی می‌دادند و ثانیا ایشان فرزند امام بودند و در همه مسائل هم با ما همکاری داشتند، مثل ما بودند. در آن جلسه ما به این نتیجه رسیدیم که باید آتش‌بس را بپذیریم و به صورت دسته جمعی پیش امام رفتیم. من پیشنهاد کردم که من فرمانده جنگ هستم و مسئولیت آتش‌بس را به عهده می‌گیرم و اعلام می‌کنم که موافق ادامه جنگ نیستیم.

ایشان گفتند که شما علما و شخصیت‌های موثر را جمع کنید و آنها را توجیه کنید، که در چه شرایطی هستیم، تا همه دفاع کنند. در دفتر رئیس جمهوری این جلسه تشکیل شد. جمع کثیری از شخصیت‌ها و بزرگان نظامی و غیر نظامی آمدند، احمد آقا به ما خبر دادند که امام در باره آتش بس نامه‌ای نوشته‌اند. ما قبل از آن خبر نداشتیم. آن نامه مشکل بزرگی را حل کرد. برای آنهائی که در مسائل جنگ حساس بودند و از مسائل مطلع بودند پذیرش موضع جدید خیلی سخت نبود، اما آنهائی که بیرون بودند [بخوانید توده مردم بی خبر نگهداشته شده] و همیشه خبر فتح را می‌شنیدند، پذیرش آن آسان نبود. تشخیص درستی هم دادند چون در همان جلسه هم بعضی‌ها مخالفت را شروع کرده بودند. یک نکته دیگر این بود که ما آن موقع عملیات ناموفق هم داشتیم [بخوانید شکست و عقب نشینی]. این درست در همان مقاطعی است که این بحث‌ها شده بود و روحیه‌ها **(منظور روحیه امثال سرلشکر صفوی امروز است که در جبهه داخلی می‌خواهد گردن این و آن را بزند و زبان آن و این را ببرد، که این حرف‌هائی از آن دست که ما دراینجا و در نقش خبرنگار و بعنوان سئوال از هاشمی رفسنجانی طرح کرده‌ایم مطرح نشود، زیرا مردم که به قول هاشمی رفسنجانی فقط خبر فتح می‌شنیدند!)** مشکل پیدا کرده بود.

درگذشت آیت‌الله خمینی

(یکی از بحث‌های بسیار جدی در جامعه ایران، باز می‌گردد به سال‌های آخر حیات آیت‌الله خمینی، افرادی که در اطراف ایشان بودند و روی تصمیم گیری‌های مهمی مثل برکناری آیت‌الله منتظری، تشکیل مجلس تغییر قانون اساسی و یا تجدید محاکمه زندانیان سیاسی که منجر به قتل‌عام آنها شد و یک سلسله مسائل مهم دیگر تاثیر مستقیم داشتند. در همین ارتباط، مسئله جانشینی آیت‌الله خمینی نیز مطرح است و اینکه بر اساس چه معیار قانونی و حقوقی بجای شورای رهبری، "رهبر" انتخاب شد و چه شد که رهبر کنونی انتخاب شد. اکثریت مجلس خبرگان دراین دوران کدام سمت گیری را داشت؟ این حقیقت دارد که این مجلس می‌خواست آیت‌الله گلپایگانی را رهبر کند؟ اگر این امر صحت دارد، چگونه و براساس چه معیاری طرفداران آیت‌الله گلپایگانی که در اساس با انقلاب موافق نبود و در برابر آیت‌الله خمینی نیز همیشه موضع داشت و می‌خواستند او را جانشین آیت‌الله خمینی کنند، بجای آیت‌الله گلپایگانی به رهبر کنونی جمهوری اسلامی رای دادند؟**)**

درگذشت آیت‌الله خمینی و انتخاب جانشین او؟

رفسنجانی: زمانی پیش آمد که ما احساس خطر کردیم. جلسه سران قوا در شامگاه ۳۰ اردیبهشت در بیت امام بود. امام هم در جلسه ما شرکت نمودند. ضعف بر ایشان مستولی بود، سپس پزشکان آمدند و در

باره عمل جراحی مذاکره شد. نگـران بودنـد قلبشـان تحمـل جراحـی را نداشته باشد. قرار شد بررسی کنند. شامگاه اول خرداد سران قوا در دفـتر رئیس جمهوری جلسه داشت. خبر تصمیم بـه عمـل جراحـی امـام آنجـا مطرح شد. ۸٫۵ صبح دوم خرداد همگی در بیمارستان مجـاور بیـت امـام حاضر شدیم و از طریق تلویزیون مدار بسته صحنه جراحـی امـام را زیـر نظر داشتیم، دو ساعت طول کشید، سپس با پزشکان جلسه داشتیم، قـرار شد خبر عمل موافقیت آمیز جراحی امام پخش شود. تا عصـر ۱۳ خـرداد رفت و آمد ما در بیمارستان زیاد بود. ما حالت امیـد و یـاس در پزشـکان می‌دیدیم. روزهای آخر پزشکان مطمئن شده بودند که ایشان دیگر زمـان زیادی حیات نخواهند داشت و یا اگر داشته باشند نمی‌توانند مقام ولایـت را اداره کنند. آن روزها بحث جانشینی امام مطرح بود. هم کسالت و هـم رحلت ایشان برای سنی که داشتند، طبیعی بود. پزشـکان بیـش از ایـن توقع نداشتند که وضـع ایشـان بـهبود یـابد. شـامگاه ۱۳ خـرداد تـلاش پزشکان ناکام ماند و امام رحلت کردند. تصمیم گرفته شد که خبر رحلـت را پس از تعیین تکلیف جانشین امـام اعـلام کنیـم و از اعضـای مجلـس خبرگان خواستیم که تا فردا صبح خودشان را به تهران برسانند. من، حاج احمدآقا و آیت‌الله خامنه‌ای بیشتر با هم صحبت می‌کردیم. نظـر مـا ایـن بود که شورای رهبری درست کنیم، در قانون اساسی هم آمده بود که یـا فردی مثل امام یا شورائی باشد. نظر ما در باره شورا این بود که سه نفـر، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله خامنـه‌ای و آیـت‌الله مشـکینی را بـرای شورای رهبری پیشنهاد کنیم. بعضی‌هـا پنـج نفـر را مـی‌گفتنـد و مـن و حاج‌احمدآقا را هم اضافه می‌کردند.

–(همه این مسائل بدون اطلاع مردمی که انقلاب کرده بودند و شـما و دوستانتان را به حکومت رسانده بودند مطرح بود و حتی آنـها را از مـرگ آیت‌الله خمینی هم مطلع نکرده بودید؟ حتی در غیاب مجلـس خـبرگـان سرگرم تعیین رهبر بودید؟**)**

رفسنجانی: جلسه خبرگان پیش از ظـهر بـه قرائـت وصیت‌نامـه امـام گذشت. امید داشتیم که در وصیت‌نامه چیزی در باره جانشین امـام باشـد که نبود.

پیشنهاد ما برای شورای رهبری متشـکل از آقایـان مشـکینی، خامنه‌ای و موسوی اردبیلی بود. آنهائی کـه طرفـدار فـرد بودنـد، بعضـی نظرشان آیت‌الله گلپایگانی بود و بعضی آیـت‌الله خامنـه‌ای. نظـر مـا رای نیآورد. فرد رای آورد. فکر می‌کنم دلیلش این بود که عده‌ای کـه طرفـدار آیت‌الله گلپایگانی بودند بـه فـرد رای دادنـد و عـده‌ای هـم کـه طرفـدار شخص آیت‌الله خامنه‌ای بودند به فرد رای دادند که اکثریت شدند.

– (مخالفین رهبری آیت‌الله گلپایگانی و علی‌خامنه‌ای چه کسانی بودند؟ آنها بعد چه سرنوشتی پیدا کردند؟ به حاشیه رانـده نشـدند؟ در انتخابـات بعدی مجلس خبرگان صلاحیتشان رد نشد؟ یکـی از ایـن افـراد آیـت‌الله موسوی اردبیلی نبود؟**)**

رفسنجانی: پیشنهاد آیت‌الله گلپایگانی کـه اول مطـرح شـده بـود رای نیآورد، نامزد دیگری برای فرد نبود لـذا در مـورد آیـت‌الله خامنـه‌ای رای گرفتیم. در مرحله اول با اکثریت بیش از دو سوم رای آوردنـد. یعنـی ۶۰ رای از ۷۴ رای حاضر در جلسه. بعد که قانون اساسی اصلاح شد –چـون براساس قانون قبلی باید شورائی می‌شد– دوباره رای‌گیری کردیم که بـه اجماع رسید.

بازنگری قانون اساسی

بازنگری قانون اساسی قبل از ارتحال امـام شـروع شـده بـود، ولی تمام نشده بود.

آن نقاطی که تغییر دادیم، یکی مسئله دولت و رئیس جمـهوری بـود. در آن موقع واقعا مشکل داشتیم. رهبری کـه بودنـد، رئیـس جمـهوری هـم بودند و دولت هم بود. کار کردن با حضور رئیس جمهوری و رئیس دولت در قوه مجریه واقعا مشکل بود. رئیـس جمـهوری منتخـب مـردم بـود و دولت مبعوث و منتخب از طرف رئیس جمـهوری بـا تصویـب مجلـس و کارها دست دولت بود. رئیس جمهوری وقتی کـه دولـت و کابینـه را بـه تصویب مجلس می‌رساند عملا کاری نداشت. در قانون ابهام بود که ایـن دولت همین کابینه است یا دولـت مجموعـه کابینـه و رئیـس جمـهوری است. این بود که یک گروهی از طرف امام تعیین شده بود که در اختلاف بین رئیس جمهور و نخست وزیر داوری می‌کرد. این گـروه روسـای سـه قوه و حاج‌احمدآقا بودند. مثلا در ترکیب کابینه افرادی را آقـای موسـوی پیشـنهاد می‌کردنـد، آیـت‌الله خامنـه‌ای قبـول نداشـتند و بـه نتیجـه نمی‌رسیدند. البته اینها به سطح جامعه کشیده نمی‌شد.

مسئله دیگر مرجعیت به عنوان شرط ولی فقیه بود. با آنچه که بر سر قائم مقامی رهبری آمد و شـناختی کـه مـا از نیروهـای روحـانیت داشتیم، این نظر از طرف امام پیش آمد که شـرط مرجعیـت را برداریـم . موضوع دیگر مجمع تشخیص مصلحت نظام بود که تاسیس کرده بودنـد و در قانون اساسی نبود.

وزرای خودتان را چگونه انتخاب می‌کردید؟

– (باز گردیم به دوران پـس از آیـت‌الله خمینـی. شـما چـرا کابینه میرحسین موسوی را زیر و رو کردید؟ رهبر جدید هم با این تصفیه و سمت گیری "تعدیل اقتصادی" موافق بود؟**)**

هاشمی: جلسه نهائی با رهـبری بـود. بـا ایشـان مشـورت می‌کردم، ایشان هم خوب آشنا بودند، چون خودشان هشت سال رئیـس جمهور بودند و با همه اینها کار کرده بودند، آن جلسه تصمیـم نـهائی مـا بود. یک برگه‌ای را من دارم که هنوز در کشوی میزم است. تصمیم‌هـای آن جلسات به خط رهبری یادداشت می‌شد و آنچه را که به نتیجه رسیده بودیم را به مجلس بردم.

برنامه تعدیل اقتصادی

– (به این ترتیب، شما می‌خواهید بگوئید که مطابق مدارکی که در کشوی میز خودتـان نگهداشـته‌اید، در اجـرای برنامـه فاجعـه بـار "تعدیل اقتصادی" و عوارض ۱۰ ساله آن شخص رهبر هم نقـش مسـتقیم داشته‌است. به زبان دیگر، وقتی رهبر اصلاحات را مبارزه با تبعیض، فقر و فساد اعلام می‌کند، خود در بوجود آمدن آن نقش و سهم داشته‌اسـت؟ و یا در تصفیه همکاران میرحسین موسوی و از صحنه رانـدن وی و تـامین نظـر فراکسـیون ۹۹ نفـره مجلـس سـوم ایشـان هـم نقـش و سـهم داشته‌است؟**)**

رفسنجانی: در سیاست‌های تعدیل ممکن است مقاطعی پیش بیـآید، گاهی گرانی و بعضی مشکلات در زندگی به وجود بیآید، ولی مـا بـاید از این مشکلات عبور کنیم. ما وارث ویرانه‌های جنگ بودیم که واقعا وسیع بود، از زمان شاه هم خیلی نارسائـی‌ها به ما رسیده بود.

– (زمانی که همراه فرماندهان سپاه نزد آیت‌الله خمینی رفتید و بر ادامـه جنگ و ورود به خاک عراق اصرار کردید، به این ویرانه‌هائـی که اکنـون به آن اشاره می‌کنید فکر کرده بودید؟ بالاخره مقصر ادامه جنگ کیست و چه کسی باید به مردم پاسخ بدهد؟ شما که خودتان گفتید فرمانده جنـگ بودید! شما اشاره به این کردید که در کابینه اول شما تعدادی از همکاران میرحسین موسوی هم بودند، اما در کابینه دوم شما، آقایان عبدالله نوری، معین و محمدخاتمی دیگر نبودند. در این کابینه، فرهنگ به دست جنـاح

راست افتاد. علی لاریجانی تلویزیون را قبضه کرد، میرسلیم وزارت ارشاد را به تاریکخانه امنیتی تبدیل کرد. چرا و بر چه اساسی این تصمیمات را گرفتید؟)

هاشمی: آنان (موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز) در این موضع جدی بودند. من فکر می‌کنم از لحاظ تاریخی یک اقدام مناسبی در این زمان صورت گرفت. اختیارات صدا و سیما، وزارت ارشاد و وزارت علوم را داشتند؛ به علاوه می‌خواستند حوزه‌ها و همه مراکز فرهنگی دیگر مثل سازمان تبلیغات، فرهنگ، مساجد و تریبون‌های نماز جمعه یک حالت یکپارچه داشته باشد و تعارضی وجود نداشته باشد. طبیعت و تمایل آقایان مسائل فرهنگی و عقیدتی و ارشادی بوده و هنوز هم هست، بالاخره هم اینگونه شد. مردم وقتی قضاوت می‌کنند که می‌بینند هر مسئول در حوزه کار خودش چه کرده است، آثارش در افکار عمومی خودش را نشان می‌دهد. می‌شد مقاومت کرد و افراد دیگری را گذاشت، آن وقت یک تعارض جدی در میدان فرهنگی به وجود می‌آمد و قضاوت هم آسان نبود.

ـ (فکر نمی‌کنید بحث فرا تر از "فرهنگ" است؟ چطور ممکن است مشتی تاجر بزرگ و حامیان آنها دغدغه فرهنگ داشته باشند، مگر اینکه فرهنگی که به آن اشاره می‌شود، همان برداشت ارتجاعی از مذهب باشد که زیر پوشش آن اقتصاد تجاری بر کشور حاکم شده‌است! این باصطلاح دغدغه فرهنگی به تصفیه فرهنگی جامعه و سپس قتل اهل ادب و فرهنگ کشور ختم شد و آقایانی که شما اشاره می‌کنید دغدغه یکپارچگی فرهنگی را داشتند، بخش دیگری از حاصل کارشان تیم‌های تخریب هویت و شخصیت هنرمندان و اهل فرهنگ و ادب کشور از طریق برنامه‌هائی نظیر "هویت" در تلویزیون بود. برنامه‌هائی که زمینه فکری قتل‌های زنجیره‌ای را فراهم ساخت. مردم قضاوت خودشان را در باره این سیاست‌ها در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری البته کردند، اما بحث اینست که شما چقدر زمینه این فاجعه را فراهم ساختید و با چه انگیزه‌هائی؟ آن آرامش و تفاهمی که به آن اشاره می‌کنید به قیمت سنگینی برای جامعه تمام شد. شما بازهم بدنبال همان تفاهم و آرامش به صحنه نیآمده‌اید و نمی‌خواهید با همین هدف به مجلس بروید؟ چرا همان‌ها که فرهنگ و ادب و هنر را یکپارچه در دست خودشان می‌خواستند اکنون شما را کاندیدای مجلس کرده‌اند؟)

تنش زدائی یا آرامش گورستانی

رفسنجانی: من فکر می‌کنم آرامشی که برای ساختن کشور لازم است را در این فضای کشمکش از دست می‌دهیم. نیروها صرف خنثی کردن یکدیگر می‌شوند، هنوز هم فکر می‌کنم اگر ما بتوانیم یک دوره دیگر کشورمان را آرام به پیش ببریم می‌توانیم ایران را از این عقب ماندگی تحمیلی نجات دهیم.

شکل گیری کارگزاران سازندگی

ـ (برای مردم جالب است بدانند، آنها که حتی حاضر نشدند برای انتخابات مجلس پنجم چند انگشت شماری را که شما از آنها حمایت می‌کردید در لیست انتخابات موتلفه–روحانیت مبارز بگنجانند، امروز اینگونه آغوش برای شما گشوده‌اند؟)

رفسنجانی: من پیغام آنان (کارگزاران) را در جلسه شورای مرکزی جامعه روحانیت مطرح کردم. بحث شد. آنان پذیرفتند که تعدادی از نیروهای جناح های دیگر را در لیست خود بگنجانند. در همان جلسه تقریبا به نتیجه رسیده بودیم. کارگزاران هم کوتاه آمدند. اگر چه نصف یا یک سوم می‌خواستند، اما وقتی دیدند که پنج نفر تصویب شد قانع شدند. بعدا آقای ناطق نوری با من ملاقات کردند و گفتند: گروه‌های همسو مصوبه جامعه روحانیت مبارز را نپذیرفتند. استدلال آنها این بود که ما در تهران رای ثابتی داریم. گفتم درست نیست که بعد از بحث و رای‌گیری، دیگران برای ما تعیین تکلیف کنند، ما اینگونه تشخیص دادیم و باید عمل کنیم. ایشان گفتند رفقای ما نمی‌پذیرند و ما نمی‌خواهیم این جبهه را بشکنیم. گفتم با رهبری هم مشورت کنید، شاید ایشان مسئله را حل کنند. رفتند با رهبری هم مشورت کردند. ایشان هم سیاست دیگری را دنبال می‌کردند و آن آمدن مردم بیشتر برای رای دادن بود. راه آن را هم رقابت جدی می‌دانستند، رقیبی هم نبود. رهبری هم ترجیح دادند که اینها لیست بدهند و رقابت جدی شود.

انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم

(این اظهارات شما، همان موضعی است که در باره دوران ریاست جمهوری و تشکیل کابینه خود و مشورت با رهبر به آن اشاره کردید. همان که گفتید یادداشت‌هایش را در کشوی میز خودتان دارید. دراینجا هم، در واقع می‌خواهید بگوئید که رهبر هم سخنان و نظر آقای ناطق نوری را پذیرفتند! بسیار خوب، برویم به سراغ انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب آقای خاتمی ازسوی مردم که ظاهرا حکومت را باندازه بخش اعظم اپوزیسیون جمهوری اسلامی غافلگیر کرد!)

رفسنجانی: ایشان (محمدخاتمی) برای حضور در صحنه با من مشورت کرد. البته معتقد بودند که رای نمی‌آورند. می‌گفت من می‌آیم تا مسئولین ببینند که تفکر ما هم طرفدار زیادی دارد. فکر می‌کنم پنج شش میلیون رای را پیش‌بینی می‌کردند. من به ایشان گفتم احساس می‌کنم که جامعه به اعتدال توجه دارد و اگر شما مشی اعتدال را ادامه بدهید بیشتر از این رای می‌آورید. فکر نمی‌کردم ایشان به پیروزی می‌رسد، ولی می‌دانستم از پنج شش میلیون بیشتر است. به هر حال من تائید و حتی تشویق کردم که ایشان نامزد شوند. قطعا با رهبری هم مشورت کردند و رهبری هم ایشان را تشویق کردند. فکر می‌کنم همه کسانی که در راس امور بودند از آمدن آقای خاتمی استقبال کردند. بعضی از اعضای مجمع روحانیون مبارز هم با من ملاقات کردند. شاید به آنها هم گفته باشم که الان فضای جامعه فضای اعتدال است.

قتل‌های زنجیره‌ای

ـ(این اعتدالی که شما تعریف و تایید می‌کنید، باید دوران ریاست جمهوری شما را معتدل می‌کرد و یا اعتدال شما را ادامه می‌داد؟ حتی اگر قتل‌عام زندانیان سیاسی را در آستانه به ریاست جمهوری رسیدن شما در اینجا نخواهیم مطرح کنیم، ناچاریم ازقتل‌های زنجیره‌ای یاد کنیم که در زمان ریاست جمهوری شما اتفاق افتاد و تعداد آن را بالای ۸۰ قتل ذکر می‌کنند. منظور شما اینست که باید این قتل‌ها دیگر صورت نمی‌گرفت و به طرف اعتدال می‌رفتیم و یا منظور ادامه همان روش‌ها و سیاست‌های دوران شماست؟)

رفسنجانی: من فکر می‌کنم باید همه زوایا روشن بشود. قاطع بودن همه مسئولان و به خصوص رهبری است که ادامه تحقیق و کیفر جنایات را عملی خواهد کرد. اینها قبل از دولت من شکل گرفته بودند و جنایاتشان هم بعد از دولت من انجام شد. برنامه هویت هم چنین

چیزی بود. سازمان صدا و سیما،(که برنامه هویت را پخش کرد) سازمان دولتی تحت نظر دولت نیست. برنامه‌های فرهنگی دارد. همان افراد و گروه‌ها که نقشی در فشارها و دسیسه دارند در آنجا هم دیده می‌شوند. ما هم از اتفاقاتی که افتاد راضی نبودیم. مشخصا اینها در یک مقطعی مواد منفجره به اروپا فرستاده بودند. دستور محاکمه‌اش را صادر کردیم (سعید امامی) وقتی که کشف شد، هم من و هم رهبری به آقای فلاحیان گفتیم که اینها را محاکمه کنند. گزارشی به من دادند که اینها در دادگاه اداری محکوم شدند، تنزل رتبه داده بودند. نظر ما بیش از این بود. فکر می‌کردیم که اینها استحقاق کیفر شدیدتری دارند، ولی آقای فلاحیان گفت که دادگاه چنین تصمیمی گرفته‌است و ما نمی‌خواستیم رویه را بهم بزنیم. یک بار هم جمعی از ائمه جمعه در مورد اظهارات سعید امامی گزارشی به من دادند که در سمینار آنها همه سیاست‌های دولت را زیر سئوال برده. پیگیری کردم دیدم شیطنت‌هائی کرده است، از وی دفاع کردند.

روحانیت قدرت ویژه حساب و کتاب ویژه!

— (در وزارت اطلاعات معاونتی به نام معاونت امور مراجع وجود دارد. مگر روحانیت تافته جدا بافته‌ایست که دادگاهش، مسائل امنیتی‌اش، مطبوعاتش و همه چیزش جدا از مردم است. این روش بتدریج می‌رود که یک دولت در دل دولت رسمی را بوجود بیآورد. مگر در دیگر کشورهای جهان اسلام و یا مسیحیت روحانی وجود ندارد. آیا برای آنها هم دادگاه ویژه و سازمان امنیت ویژه و مجلس ویژه تشکیل می‌شود. همین مجلس خبرگان رهبری عملا به مجلس ویژه روحانیت تبدیل شده است. مگر در ایران فقط روحانی زندگی می‌کند و رهبر فقط به امور روحانیت می‌پردازد که یک مجلس ویژه روحانیت برای او درست شده‌است. مگر روحانیت صاحب تمام علوم وتخصص‌های جهان است، که رهبر تعیین کند؟ مورد دیگر اینست که چرا یک عده روحانی در این مراکز قدرت نشسته‌اند و یک عده‌دیگری از روحانیون را محاکمه می‌کنند. تفاوت این روحانیون با هم چیست؟ چرا آنها که زمان آیت‌الله خمینی میدان عمل نداشتند، امروز میداندار شده‌اند و آنهائی را محاکمه و زندانی می‌کنند که در زمان آیت‌الله خمینی در میدان بودند؟)

رفسنجانی: اولا معاونت مراجع نیست، معاونت ویژه است که در زمان امام متناسب با دادگاه ویژه روحانیت تشکیل شده بود. اگر فرض کنیم مرکزی با حسن نیت تشکیل می‌شود که بخشی از جامعه را که به دلیل انقلاب اسلامی قدرت و امکانات زیادی پیدا کرده‌اند زیر نظر داشته باشد یک کار منفی نیست. آنها مسائل زیادی دارند که حکومت باید مواظب باشد. بالاخره اینها بشر هستند و اگر به هر نوع خلاف مالی، اخلاقی، سیاسی و یا اداری آلوده بشوند، باید جائی اینها را کنترل کند. اگر این کار را نکنند، فساد اینها خطرناک است. اخیرا دو مورد مهم سیاسی (اشاره به محاکمه عبدالله نوری، خوئینی‌ها) بوجود آمد، ولی سر وصدای یک جریان در آمد. شما از پرونده‌های دیگر خبر ندارید که چقدر اینها پرونده دارند و چه افرادی به مسائل آنها رسیدگی می‌کنند. در دادگاه روحانیت پرونده‌های زیادی می‌آید، نمونه همین جرمهائی که مردم دیگر مرتکب می‌شوند، در آنها هم هست. به همین دلیل در وزارت اطلاعات هم آقایان همان موقع واحدی را تاسیس کردند و اینها همدیگر را پشتیبانی می‌کنند و الان هم هستند. بدون هم نمی‌توانند موثر باشند.

واعظ طبسی:

از خواسته‌های خودمان کوتاه نمی‌آئیم!

در چهار سال گذشته، آنها که از سوی مردم طرد شده‌اند و بازندگان بزرگ چند انتخاباتی که برگزار شده‌است، بیش از همه و پیش ازگذشته سنگ بسیج و سپاه را به سینه می‌زنند و به مناسبت‌های مختلف برای آنها سخنرانی می‌کنند. البته در نماز جمعه‌ها هم بالای منبر می‌روند و از زبان مردم هرچه دلشان بخواهد می‌گویند؛ گرچه کسی از آنها نمی‌پرسد که اگر شما زبان مردمید، چرا به محض آنکه وقت انتخابات می‌شود لیست سیاه را بیرون کشیده و تیغ استصوابی را به کمک می‌طلبید تا میدان خالی شود و مردم به آنها رای ندهند؟ چرا علیرغم همه تصفیه‌ها و کنار زدن‌ها و همه محدودیت‌ها و حتی تقلب‌ها چرا شما و دوستانی که به مردم معرفی می‌کنید از صندوق‌های رای بیرون نمی‌آیید؟

در کنار آیت‌الله مصباح یزدی، هاشمی رفسنجانی، محمدیزدی، ناطق نوری و چند تن دیگری که مردم آنها را نشانه کرده و در هیچ انتخاباتی به آنها رای نمی‌دهند، به مناسبت‌های مختلف آیت‌الله واعظ طبسی هم برای این و آن سخنرانی می‌کند و خط و نشان می‌کشد. از سر اتفاق نیست که او هم برای فرماندهان سپاه و بسیج سخنرانی می‌کند و آنها را به دیدارش می‌برند! یعنی همان دیدارها و سخنرانی‌هائی که از سوی ناطق نور هم مکرر شده‌است!

واعظ طبسی همان را می‌گوید که مصباح یزدی به نمایندگی از او هر جمعه در نماز جمعه‌های تهران می‌گوید، تفاوت در آنست که فرماندهان سپاه را به شرفیابی مصباح یزدی نمی‌برند اما در مقابل واعظ طبسی به صف می‌کنند!

او در دیداری که روز ۸ آبان با فرماندهان سپاه پاسداران در مشهد داشته کوتاه و بی تکلف همان وصیت‌نامه اسدالله‌لاجوردی برای قتل‌عام آرمان خواهان مذهبی انقلاب را تکرار کرده که مخالفان جنبش در قوه قضائیه برای صدور احکام آن لحظه شماری می‌کنند و بیم‌دارند که فرصت از دست برود!

واعظ طبسی به نوشته روزنامه "آفتاب یزد" در این دیدار و با اشاره به هاشم آغاجری و دیگر همفکران او گفته‌است:

«برخی از افرادی که امروز شعار اصلاحات، آزادی و دموکراسی غربی و مکتب‌های مادی و ماتریالیستی را یدک می‌کشند و خود را رهبران اصلاح طلبی می‌دانند، خیلی عوام و بی‌اطلاع و بیگانه از اسلام هستند. برخی با پول و سرمایه‌گذاری دستگاه اطلاعاتی و امنیتی غرب در داخل کشور علیه نظام فعالیت می‌کنند و بر همه دلسوزان اسلام و انقلاب است که با هوشیاری و دقت، عوامل این جریان را شناسائی و با آنان برخورد کنند. نباید در برابر کسانی که شعارهای دروغین حقوق بشر، آزادی، اصلاح طلبی و مبارزه با خشونت می‌دهند ذره‌ای از اهداف و خواسته‌های خود کوتاه بیآئیم.»

این سخنان بسیار شباهت به سخنان مشابهی دارد که علی‌فلاحیان اخیر و اتفاقا او هم در جمع عده‌ای از ایثارگران جنگ در مشهد برزبان آورده دارد. تئوری‌های اسلامی آن را هم آیت‌الله مصباح یزدی هر هفته در نماز جمعه تهران به هم می‌بافد.

روزی که نام رهبران لژهای جدید فراماسونری در تاریخ معاصر ایران راه یابد، آنوقت روشن خواهد شد که چه کسی با پول و سرمایه دستگاه‌های اطلاعاتی انگلستان، که از جمله کشورهای غربی است در جمهوری اسلامی اجرای ماموریت می‌کرده‌اند.

پخش بازجوئی زیر شکنجه مجریان قتل‌های زنجیره‌ای!

اوراقی در تهران دست به دست می‌شود که ظاهرا بخشی از بازجوئی‌های مربوط به قتل‌های سیاسی–حکومتی‌است. تا آنجا که اطلاع بدست آمده‌است، این اوراق که بصورت جزوه تنظیم شده، درعین آنکه حاوی اطلاعاتی قابل قبول و منطبق با واقعیات است، در بسیاری موارد جنبه‌های منحرف سازنده افکار عمومی در آنها بیش از جنبه‌های واقعی‌است. این جزوات، درواقع متن بازجوئی زیر شکنجه برخی از بازداشت شدگان قتل‌های زنجیره‌ای در دورانی است که رسیدگی به این پرونده دراختیار دادسرای نظامی قرار داشته‌است. همان دورانی که "علی‌ربیعی" عضو کمیسیون سه نفره وابسته به ریاست جمهوری، اخیرا اشاره به مخدوش بودن اطلاعات آن کرد و گفت که متهمین تحت فشار اعترافهای دروغ کرده‌اند. این شکنجه به نحوی بوده که برخی از متهمین مدت ها در بیمارستان بستری شده‌اند. نخستین نتیجه انتقال پرونده رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای از زیر نظر کمیته تحقیق ریاست جمهوری به دادسرای نظامی قتل "سعیدامامی" معاون امنیتی "علی‌فلاحیان" در وزارت اطلاعات وامنیت بود، که صاحب اطلاعات بسیاری در ارتباط با این قتل‌ها و صادر کنندگان فتوای قتل قربانیان بود و برای نجات خویش بیان برخی حقایق پشت پرده را آغاز کرده بود. هدف در بازجوئی‌هائی‌های هدایت شده‌ای که در دادسرای نظامی از متهمین و عاملین قتل‌ها صورت گرفته، خلاصه کردن پرونده تاریخی قتل‌های زنجیره‌ای در چند قتل بعد از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و محدود کردن دایره این جنایات به چند فرد باصطلاح خاطی در وزارت اطلاعات امنیت بوده‌است. انکار نقش روحانیونی که فتوای قتل‌ها را صادر کرده‌اند و از زیر ضربه خارج ساختن شبکه مافیائی این قتل‌ها، از جمله اهداف این بازجوئی‌ها و شکنجه عاملین و مجریان قتل‌ها برای اعتراف به آن بوده‌است.

برای قابل پذیرش کردن این جزوه‌ها، اطلاعات تائید شده‌ای را نیز در آنها گنجانده‌اند، از جمله نحوه قتل دو تن از قربانیان این قتل‌ها "پوینده" و "مختاری". یکی از مجریان این قتل‌ها، بنام "مهرداد عالیخانی" شرح داده‌است که "پوینده" را پس از ربودن به یکی از بازداشتگاه‌های مخفی نیروهای انتظامی برده و همراه با سه نفر دیگر از همکاران خود در وزارت اطلاعات، که زیر نظر سعید امامی کار می‌کرده‌اند، با طناب او را خفه کرده و سپس پیکر بی‌جانش را در خارج شهر رها کرده‌اند.

پیروز دوانی– همچنین در تهران، حقایق دیگری از ماجرای ربودن و به قتل رساندن "پیروز دوانی" صاحب انتشاراتی "نشرپیروز" فاش شده‌است. از جمله اینکه او را در بازداشتگاه وزارت اطلاعات کشته و سپس پیکرش را در حیاط همین وزارتخانه دفن کرده‌اند. پس از افشای ماجرای قتل‌ها و فشار افکار عمومی و بویژه خانواده پیروز دوانی برای اطلاع از سرنوشت او، ابتدا تصمیم می‌گیرند پیکر او را از خاک خارج کرده و به بهشت زهرا منتقل کنند و به خانواده وی نیز محل دفن را اطلاع بدهند، اما بدلیل متلاشی بودن جسد و فاش شدن این انتقال از حیاط وزارت اطلاعات به بهشت زهرا از این کار منصرف می‌شوند. فتوای قتل دوانی توسط محسنی اژه‌ای، دادستان وقت انقلاب در وزارت اطلاعات و امنیت صادر شده‌است!

در صفحات شماره ۱۰۱ می‌خوانید:

- ۱ و ۲– انگیزه‌های اقتصادی بحران آفرینان را فاش کنید!
- ۳ – ناصر زرافشان: اسلامی تجاری در جمهوری اسلامی
- ۵ – قربانیان سرگردان مافیای"هواپیمائی ماهان"
- ۷– جنبش کارگری و بحران تولید در کشور
- ۹– فرمان ترور رازینی، از مشهد به گروه "مهدویت" صادرشد!
- ۱۱– جای قضات دادگاه کنفرانس برلین را با متهمین عوض کنید!
- ۱۵– مشیری می‌خواست فریاد برکشد: شب شکست!
- ۱۷– آنها که آیت‌الله خمینی را رهبر کردند و۰۰۰ آنها که ۰۰۰
- ۲۴– بورس بازی با نفت
- ۲۶– گلوبالیسم، یا "برده‌داری نوین"
- ۲۷– انتخابات آذربایجان و قطع برق نخجوان
- ۲۸–کمونیسم ستیزی، حماقتی که ادامه دارد!
- ۲۹– ارتش ترکیه آماده ماموریت‌های تازه می‌شود
- ۳۰– موج سواری هنر توده‌ایها نیست
- ۳۱– کباب نامه مردم روی قالیچه اکثریت
- ۳۳– سئوالات مردم و پاسخ رفسنجانی
- ۳۹– واعظ طبسی: از خواسته‌های خودمان کوتاه نمی‌آئیم!
- ۴۰– پخش اوراق بازجوئی زیر شکنجه مجریان قتل‌های زنجیرای!
- گفتگوی "راه‌توده" با رادیو "صدای ایران" در آمریکا، (۱۶ صفحه ضمیمه شماره۱۰۱)

تاخیر در انتشار شماره ۱۰۱

با کمال تاسف، بدلیل ورود ویروس در برنامه فارسی کامپیوتر مرکزی "راه‌توده"، انتشار شماره ۱۰۱ با تاخیری قابل توجه منتشر شد. امیدواریم، با کوششی که صورت گرفته، این نقص کاملا برطرف شده و شماره آینده به موقع انتشار یابد. هیات تحریریه "راه‌توده" کوشید این تاخیر را با انعکاس دیدگاه‌های راه‌توده نسبت به آخرین رویدادهای ایران (تا آستانه انتشار شماره ۱۰۱) جبران کند و به همین دلیل نیز شماره ۱۰۱ همراه با ضمیمه و در واقع در ۵۶ صفحه منتشر شد. این اشکال فنی و ورود "ویروس" شبکه اینترنت "راه‌توده" را نیز شامل شد و به همین دلیل شماره ۱۰۱ روی شبکه اینترنت نیز با تاخیر قرار گرفت. از همه علاقمندانی که راه‌توده را برای دفع "ویروس" همراهی کردند سپاسگزاریم و امیدواریم این همکاری برای خنثی سازی هر نوع "ویروس" دیگری نیز ادامه یابد!

Rahe Tudeh No. 101 Nov. 2000
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴٫۵ دلار کانادا
16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $
نمابر/ تلفن تماس ۴۵ ۳۳۲۰۴۵ ۲۱۲ (۴۹+)
آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de
e-mail: *anore@gmx.de* و یا akord19@gmx.de

گفتگوی "راه‌توده" با رادیو "صدای ایران" در آمریکا، پیرامون تحولات اخیر ایران

امروز باید وارد میدان شد
فردا دیر است!

- کیفرخواست ارتداد برای یوسفی اشکوری را با چه انگیزه‌هائی تهیه کرده‌اند؟
- هر نوع تضعیف موقعیت محمدخاتمی برای انتخابات آینده ریاست جمهوری، ریختن آب به آسیاب مخالفان جنبش مردم و اصلاحات است! با تمام نیرو باید در انتخابات آینده شرکت کرد و با بالاترین رای به محمدخاتمی، این انتخابات را به یک رفراندوم اصلاحات تبدیل کرد!
- تحریم انتخابات از سوی مخالفان جنبش و اصلاحات، زمینه سازی برای نظامی کردن فضای کشور، بعد از انتخابات و برکناری خاتمی به بهانه آراء کم است!
- کانون دفاع از حقوق پایمال شده قربانیان کودتای ۲۸ مرداد، درعین حال کانونی است علیه هر نوع اندیشه و عمل کودتائی علیه جنبش کنونی مردم ایران.
- ۵ ماه است ما می‌گوئیم برای دفاع از زندانیان سیاسی، یک کانون حقوقی–سیاسی باید تاسیس شود، کسی گوشش بدهکار نیست! مخالفان اصلاحات انقلابی در ایران، در داخل و خارج کشور با هم متحد عمل می‌کنند.
- جنگ را در منطقه شروع کرده‌اند تا هم پول نفت فروخته شده را به بورس نیویورک باز گردانند و هم تجاوز به ایران را سازمان بدهند! این استراتژی، محاصره روسیه را هم در نظر دارد!
- طرح امریکائی "اعتدال" را برای جلب رضایت امریکا، با تشدید حملات تبلیغاتی علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دفتر تحکیم وحدت شروع کرده‌اند!
- موتلفه اسلامی با اعلام رجائی خراسانی بعنوان کاندیدای خود برای انتخابات آینده ریاست جمهوری، برای امریکا پیام فرستاده است!
- ما دو طیف "تندرو" و "کندرو" در جبهه مخالفان جنبش نمی‌شناسیم، یک جریان اقتصادی، یک مافیای اقتصادی در برابر مردم ایستاده‌است. باصطلاح تندروها، مشتی اوباش و چاقوکش حرفه‌ای‌اند که علیه مردم سازمان داده شده‌اند!
- از اعلام اصلاحات در چارچوب مبارزه با تبعیض، فقر و فساد با تمام نیرو باید استقبال کرد و خواهان افشای دقیق و با نام و مشخصات مافیای اقتصادی و هزار فامیل شد! مردم آزادی می‌خواهند تا علیه همین تبعیض و فقر و فساد فریادشان را به گوش هم برسانند!
- اعترافات امیر فرشاد ابراهیمی، یکی از مستندترین اسناد افشاء شده سال‌های اخیر در جمهوری اسلامی است. تعدادی از عالیجنابان خاکستری که اکبر گنجی به آنها اشاره می‌کرد، همانهائی هستند که در این اعترافات نامشان برده شده‌است!

اشاره– پس از افشای کیفرخواستی که با تقاضای صدور حکم ارتداد برای حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری در دادگاه ویژه روحانیت صادر شد، بنا به خواست رادیو "صدای‌ایران" که از امریکا به زبان فارسی برنامه پخش می‌کند، راه‌توده در یک گفتگوی طولانی پیرامون این کیفرخواست و دیگر مسائل جاری ایران و منطقه شرکت کرد و به سئوالاتی که دراین زمینه مطرح شد نظرات خود را بیان داشت. این گفتگو در روز ۱۶ اکتبر (۲۶ مهرماه) انجام شد و بدلیل اهمیت مسائل سیاسی روز مطرح شده در آن، پیش از انتشار شماره ۱۰۱ راه‌توده، روی شبکه اینترنت "راه‌توده" قرار گرفت.

خدابخشیان: چند ماهی است فضا سنگین شده، یا بهتراست بگوئیم سنگین‌تر شده، آنها که با جسارت در مطبوعات داخل کشور می‌نوشتند، زندان نشین شده‌اند و آنها که تحلیل‌گر اوضاع بودند احتیاط پیشه کرده‌اند و کمتر حرف می‌زنند. برخی‌ها سرما خورده‌اند، برخی حوصله ندارند و معدودی هم که حرف می‌زنند مرزهای قرمزشان پررنگ شده. چه خبراست؟ به کجا می‌رویم؟ قرار است تا دمیدن افق، همه پاورچین پاورچین روی صفحه شطرنج سیاسی ایران راه بروند؟ کاروان اصلاحات در بیابان و در توفان شن راه خودش را گم کرده؟

راه‌توده: با سلام متقابل، خدمت شما و همه کسانی که صدای بنده را، بعنوان یکی از اعضای شورای سردبیری و سیاستگذاری نشریه "راه‌توده" می‌شنوند. تعبیر زیبای شما از پاره‌ای احتیاطها و تردیدهای سیاسی هفته‌ها و ماه‌های اخیر، ابتدا و در یک چشم بهم زدن من را تا قلب داستان "بوف‌کور" هدایت و توصیف زیبائی که از آمدن شب می‌کند برد و برگرداند. درست می‌گوئید، ما هم احساس می‌کنیم که در هفته‌ها و ماه‌های اخیر که مافیای سیاسی– اقتصادی در جمهوری اسلامی چنگ و دندان بیشتری از خودش نشان داده، عده‌ای در مهاجرت دوباره سرنای ناامیدی را با ترجیع بند "دیدید نمی‌شود" از سر دیگرش جلوی دهانشان گرفته‌اند و عده‌ای هم احتیاط در موضع‌گیری را شرط تعقل تشخیص داده‌اند. البته در این میان هستند کسان و یا جریان‌هائی که به تکرار حرف‌های کلی ادامه می‌دهند؛ شرحی از مصیبت‌ها را در اصطلاحات و بسته‌بندی‌های جدید و گاه کهنه منتشر می‌کنند و روزگار می‌گذرانند. نه رهنمودی، نه دلسوزی و همدلی با مردم، نه تلاش برای گشودن گره‌های جنبش و نه حتی انتشار دقیق اخبار رویدادها. بیانیه می‌دهند، اعلامیه صادر می‌کنند، نامه‌های سرگشاده پر طمطراقی می‌نویسند و از همین نوع کارها که دردی را هم درمان نمی‌کند. در واقع اگر راستش را بخواهید هر سه گروه و دسته، احتمالا خودشان هم از آنچه در ایران می‌گذرد سر در نمی‌آورند، خط و ربط مشخصی هم در برابر رویدادها ندارند و با سیلی صورتشان را سرخ نگهداشته‌اند. و یا می‌دانند، اما از بیان حرف دلشان هراس دارند، یعنی صاف و پوست کنده نمی‌گویند : آقا چه جنبشی؟ چه اصلاحاتی؟ چه انقلابی؟ همه‌شان سروته یک کرباسند و باید بروند! حتی اخیرا از انقلاب سال ۵۷، تعبیر "حوادث ۵۷" را بکار می‌برند! اینها منتظر تندبادند، تا اگر معلوم شد سر ایستادن ندارد، آنوقت میداندار شوند!

البته، این وضع و موقعیت درباره مهاجرین سیاسی صادق است، شما خودتان هم حتما شاهدید که افرادی از داخل کشور، علیرغم خطراتی که تهدیدشان می‌کند، همچنان با صراحت حرف و نظرشان در ارتباط با جنبش، راهکارهای مقابله با مخالفان آن، خواست‌های مردم، دلیل رویدادها، سمت‌گیری حوادث و حتی انتقاداتشان را نسبت به برخی اصلاح طلبان حکومتی و یا حاشیه حکومتی می‌گویند، در داخل کشور منتشر می‌کنند، به خارج از کشور می‌آیند و در سخنرانی‌هایشان مطرح می‌کنند و حتی در مصاحبه با رادیوهای خارجی هم از طرح آنها ابا ندارند. دلیل آن هم بنظر ما آنست که این جریانات و شخصیت‌ها می‌دانند چه می‌خواهند، می‌دانند ظرفیت عملی جنبش چقدر است، با دشواری‌ها آشنا هستند، خودشان را بخش جدائی ناپذیر از جنبش عمومی مردم می‌دانند و در کنار آنها زندگی می‌کنند، توان و ناتوانی‌ها را در بخش حکومتی جنبش می‌شناسند و خلاصه سرنوشت خودشان را به سرنوشت مردم و جنبش آنها گره زده‌اند.

بنابراین، آن حرکت "پاورچینی" که به آن اشاره کردید، عمدتا شامل حال مهاجرین سیاسی می‌شود و نه جریانات و شخصیت‌های سیاسی داخل کشور، که در همین دوران اخیر، اظهارنظرها و موضع‌گیری‌های صریح و جسورانه‌ای را ما از زبان و قلم آنها شاهدیم. چه در طیف ملیون، چه ملی– مذهبی‌ها و چه دگراندیشان مذهبی و غیر مذهبی.

بنظر ما، تا مهاجرت خود را بخشی جدائی ناپذیر از جنبش داخل کشور نداند و سرنوشت خودش را به سرنوشت جنبش گره نزند نه می‌تواند گره‌گشای مشکلات جنبش و مردم شود و نه حرف و سخن و انرژی که در اینجا مصرف می‌کند کوچکترین تاثیری در داخل کشور دارد.

در ارتباط با حجت‌الاسلام "یوسفی اشکوری" و کیفرخواستی که برای ایشان در دادگاه ویژه روحانیت صادر شده هم همین موقعیتی که برایتان بر شمردم صادق است. ابتدا باید دید ایشان کیست؟ سابقه‌اش چیست؟ افکارش کدام است؟ و چرا و با چه هدفی چنین کیفرخواستی برای ایشان صادر شده‌است و مخالفان جنبش به چه نتیجه‌ای با صدور کیفرخواست ارتداد می‌خواهند برسند و اساسا چنین حکمی در شرایط کنونی قابل صدور و اجراست؟ و بالاخره اینکه ما در ارتباط با چنین محاکمه و حکمی چه می‌توانیم بکنیم و در گذشته چه می‌توانستیم بکنیم، که احتمالا نکرده‌ایم؟

بنابراین، می‌بینید که هر حادثه‌ای در ایران امروز، در کنار یک مجموعه مسائل دیگر قابل بررسی است و قطعا هم باید چنین باشد، زیرا در غیر اینصورت سررشته امور از دست انسان در می‌رود. بخشی از آن حرکت "پاورچینی" هم که شما به آن اشاره کردید مربوط به همین مسئله‌است. یعنی اینکه برخی جریان‌های سیاسی و افراد سیاسی مهاجر که تحلیل دراز مدت و باصطلاح استراتژیک از روند تحولات ایران ندارند، وقتی مخالفان تحولات یک پیروزی مقطعی بدست می‌آورند به سایه می‌خزند و نمی‌توانند این حادثه را در جدول تحولات قرار داده و آن را تحلیل کنند و یا بالعکس، وقتی جنبش به موفقیتی دست پیدا می‌کند چنان ذوق‌زده می‌شوند و به پرواز در می‌آیند که توازن نیروها، ضرورت تثبیت این موفقیت و محکم کردن زیربای جنبش برای حرکت بعدی را نمی‌بینند و اغلب دچار چپ روی هم می‌شوند.

یوسفی اشکوری کیست و جرمش چیست؟

آقای اشکوری از نمایندگان دوره اول مجلس اسلامی است. در همان سال‌های اول انقلاب که کسی گوشش بدهکار توصیه‌های حزب توده ایران نبود و با گرایش‌ها و برداشت‌های سیاسی– اقتصادی افراد مذهبی در ارگان‌های حکومتی و مجلس و نهادها کاری نداشت و همه را باصطلاح با یکدست می‌راند، ما با نقطه نظرات ایشان آشنا بودیم. مثلا ایشان از مدافعان خیلی جدی نظارت دولت بر بازرگانی خارجی بود، ایشان بشدت مخالف تسلط تجار بر خرید و فروش تولیدات کلیدی کشاورزی مثل چای و برنج در ایران بود. بنابراین، سرمایه‌داری تجاری بزرگ که حالا بخش مهمی از قدرت سیاسی–اقتصادی

کشور را در اختیار دارد کینه ایشان را از همان سال‌ها به دل دارد. بنابراین بحث بر سر عمامه نیست، بحث بر سر مواضع اقتصادی و سیاسی است. حالا برویم به سراغ نشانه‌های این مواضع و گرایش‌های ایشان در سال‌های اخیر.

آقای اشکوری هم مثل بسیاری از روحانیون و دیگر روحانیونی که تا زمان حیات آیت‌الله خمینی از حمایت علنی و غیر علنی وی برخوردار بودند، در دهسال دوم جمهوری اسلامی در انزوای حکومتی قرار گرفت. برخی از فعالیت‌های این دوره ایشان، پس از دوم خرداد بتدریج در مطبوعات منعکس شد، از جمله مدیریت بنیاد علی شریعتی و نظارت بر انتشار آثار وی. شما و شنوندگانتان می‌دانید که مخالفت با علی‌شریعتی و اندیشه‌ها و آثار او و حتی با آیت‌الله مطهری توسط حجتیه و امثال آیت‌الله مصباح یزدی، به سال‌های پیش از انقلاب برمی‌گردد. در حقیقت نوعی همکاری اعلام نشده بین ساواک شاهنشاهی و امثال مصباح یزدی و همفکرانش در مخالفت و مبارزه با علی‌شریعتی وجود داشت. بنابراین، خیلی طبیعی است که مدرسه حقانی و فارغ‌التحصیلان آن، در مقام شاگردان مصباح یزدی و اعضای پنهان شبکه جدید انجمن حجتیه تشنه به خون کسی باشند که در پی احیای اندیشه‌های شریعتی و انتشار آثار اوست و تجار بزرگ هم خواهان ریختن خون امثال او باشند که خواهان نظارت دولت بر بازرگانی‌است. جبهه متحد ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری بزرگ تجاری اینگونه از منافع خود دفاع می‌کند.

تا پیش از اینکه ایشان به کنفرانس جنجال برانگیز برلن برود، در ایران، علاوه بر توضیح و تشریح دیدگاه‌هایش در مطبوعات، در چند مصاحبه هم شرکت کرده و بشارت بسیار مهمی را داده بود، که مطبوعات خارج کشور بکلی بی‌اعتناء به آن باقی ماندند و اتفاقا حکمی که حالا برای ایشان در دادگاه ویژه روحانیت صادر شده بخشی از ریشه‌هایش به همین مصاحبه‌ها و بشارتی که برایتان خواهم گفت بر می‌گردد.

ایشان چندین ماه پیش از انتخابات مجلس ششم، در مصاحبه‌ای که ما هم آن را در "راه‌توده" منتشر کردیم و در مصاحبه با شما هم اتفاقا من به آن اشاره صریح کردم، از برخی رایزنی‌ها برای تشکیل جبهه نواندیشان دینی و ملی- مذهبی‌ها خبر داده بود. در همان مصاحبه، ایشان بر ضرورت تشکیل این جبهه و کنگره تاکید کرده بود و در واقع در پی متشکل کردن اصلاح طلبان خارج از حاکمیت و یا در حاشیه دور حکومت بود و در این مورد هم وعده داده بود که پس از انتخابات مجلس ششم گام‌های عملی در اینسو برداشته خواهد شد. ما همان موقع در "راه‌توده" نوشتیم که این امر، یعنی پیشگامی یک روحانی برای دفاع از اندیشه‌های ملی- مذهبی سابقه تاریخی در ایران دارد و برای نمونه از آیت‌الله "زنجانی" و آیت‌الله طالقانی هم یاد کردیم.

ما فکر می‌کنیم، بخشی از انگیزه شرکت امثال اشکوری‌ها در کنفرانس برلن، تشریح همین دیدگاه‌ها و تکاپوهای داخل کشور بود و بدون کوچکترین تردیدی، مخالفان اصلاحات و در واقع مافیای اقتصادی- سیاسی جمهوری اسلامی از این امر از پیش اطلاع داشتند و زمینه بهم ریختن کنفرانس را در خارج و یورش به اصلاح طلبانی از نوع آقای اشکوری و مهندس سحابی و دیگران را در داخل کشور دقیقا سازمان داده بودند. آنها حتی از امکانات امنیتی که "سعیدامامی" و "علی‌فلاحیان" در خارج از کشور داشتند استفاده کردند تا به هدفشان در داخل و خارج از کشور برسند. نقشی که وابستگان به حزب کمونیست کارگری در کنفرانس برلن ایفاء کردند در خدمت همین هدف بود!

خب! حالا ببینیم این آقای یوسفی اشکوری، که یکباره و با کیفرخواست ارتداد در دادگاه ویژه روحانیت در صدر اخبار قرار گرفت، درباره اصلاحات چگونه می‌اندیشد و اصلاحات از نظر این طیف چیست؟

آقای اشکوری، بعد از آن حوادث نکبت‌باری که در کنفرانس برلن سازمان داده شد، در چند جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ در برلن و بعدا هم در شهرهای "کلن" و "اسن" آلمان شرکت کرد و بعد هم برای درمان و معالجه راهی پاریس شد. ایشان در یکی از همین جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ که در شهر کلن آلمان و با حضور ۸۰-۹۰ نفر تشکیل شده بود اصلاحات و انقلاب را از دیدگاه خویش و همفکرانش تشریح کرد. در همین جلسه آقای مهندس عزت‌الله سحابی هم شرکت داشت. ما گزارش این جلسه را که روی نوار ضبط شده بود در اختیار داشتیم و هنوز هم داریم و بخش اعظم آن را هم در شماره ۹۶ راه‌توده منتشر کردیم. کسانی که راه‌توده را بصورت منظم می‌خوانند، قطعا این گزارش را بخاطر دارند. در صفحه اول شماره۹۶ راه‌توده، این گزارش با عنوان "اصلاحات یعنی تحقق شعارهای انقلاب" آورده شده بود.

ببینید ایشان در آن سخنرانی که ما هم در راه‌توده منتشر کرده‌ایم چه می‌گوید:

«۰۰۰ وقتی امروز گفته می‌شود اصلاح و اصلاح‌طلبان، که ما هم باشیم و یا طیف وسیعی که خودمان را اصلاح طلب می‌دانیم، ما همان انقلابیون دیروز هستیم. ما همان شعارهای سال ۵۷ را که می‌دادیم، دنبال همان هستیم، چون در طول این ۲۰ سال اینها فراموش شده بود، داریم آن‌ها را تکرار می‌کنیم. ما می‌گوئیم برگردید به همان دوران انقلاب و وعده‌هائی را که در آن دوران دادید، همان ها را عمل کنید. ما چیزی بیش از این نمی‌خواهیم. اصلاح طلبان بیرون حاکمیت هیچ چیز تازه‌ای از آنچه که در سال ۵۷ به مردم وعده داده شده بود نمی‌خواهند. آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب، وقتی در پاریس بودند گفتند و در ایران هم گفتند در بحث آزادی افکار و احزاب، که مارکسیست‌ها هم در بیان عقایدشان آزادند، ولی الان کار به جائی رسیده که مسلمان‌های نماز شب خوان هم در بیان عقاید خود آزاد نیستند، چه رسد به مارکسیست‌ها و لائیک‌ها و دیگران. حرف ما عجیب نیست، حرف آنها عجیب است. حرف ما تازه نیست، حرف آنها و اعمالی که در این ۲۰ سال انجام داده‌اند غیر طبیعی و غیر عادی بوده‌است. بنا بود که هرکس در پوشش خود آزاد باشد، ولی الان کار به جائی رسیده که حالا در روزنامه‌ها بحث می‌شود که آیا نماینده زن در مجلس با مانتو و روسری بیاید و یا با چادر. اگر در سال ۵۶ و ۵۷ این حرف‌ها را آقایان زده بودند، در آن موقع مردم دنبال آقایان راه می‌افتادند؟۰۰۰ من بارها این حرف را حتی با فریاد گفته‌ام که آقایان! قانون اساسی را اجرا کنید. شما مخالفان خود را متهم به مخالفت با قانون می‌کنید، اتفاقا در ۲۰ سال گذشته مخالفان شما بیشتر به این قانون عمل کرده‌اند تا شما! شما ناقض قانون اساسی هستید نه مخالفان شما. البته منظورم مخالفان برانداز نیست۰۰۰»

این سخنان، متاسفانه تا وقتی آقای اشکوری در خارج بود و به زندان نیفتاده بود، در هیچ نشریه‌ای، جز "راه‌توده" با این برداشت و کنکاش منتشر نشد. ما از بیدار شدن صادرکنندگان اطلاعیه و نامه و اعلامیه دفاع از اشکوری استقبال می‌کنیم، اما در عین حال خواب آنها را عمیق‌تر از آن می‌دانیم که این گوشه چشم باز کردنشان را بیداری کامل ارزیابی کنیم. این هم خودش یک نوع موج سواری است، قبل از آنکه حرکت در کنار و در متن جنبش مردم باشد. این سخنان آقای اشکوری که من جلوتر برایتان از روی راه‌توده خواندم، خودش یک بیانیه‌است، یک فریاد است، یک کیفرخواست واقعی علیه کسانی‌است که انقلاب را سرکوب کرده‌اند و مملکت را غارت و حالا در دادگاه ویژه روحانیت پرونده ارتداد برای امثال اشکوری‌ها تشکیل می‌دهند. بنظر ما، همانطور که از خلال فریاد یوسفی اشکوری هم مشهود است، آقایانی که در دادگاه ویژه روحانیت نشسته‌اند و امثال اشکوری‌ها را زندانی و محاکمه می‌کنند، خود ضد انقلابند و باید به پای میز محاکمه خیانت به انقلاب کشیده شوند، به آن شرط که خود ما، با صراحت و قاطعیت از انقلاب ۵۷ و اصلاحات انقلابی، از آنگونه که اشکوری‌ها می‌گویند دفاع کنیم.

حتی بنا بر همین گفته‌های اشکوری و کیفرخواست ارتدادی که دادگاه ویژه روحانیت صادر کرده، جدال واقعی، اکنون بین مدافعین آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و خائنین به این انقلاب است. آن دره عمیقی که صف مخالفان اصلاحات و موافقان اصلاحات را در جامعه امروز ایران جدا می‌کند همین است. البته، درک آقای اشکوری و همفکران ایشان از اصلاحات، درک عمومی همه اصلاح طلبان داخل حاکمیت و حاشیه حاکمیت و یا حتی بیرون حاکمیت نیست، اما از نظر ما نزدیک‌ترین درک به واقعیت جنبش و خواست مردم همین درک است. بنابراین "**انقلاب**" **را دادگاه ویژه روحانیت به محاکمه می‌کشند نه اشکوری را!** اگر ما با چنین درکی به حوادث ایران و از جمله همین دستگیری و محاکمه اشکوری ورود کنیم، آنوقت حمایت ما از امثال اشکوری‌ها، از جنبش مردم و مخالفان جنبش و اشکوری‌ها درکی بکلی متفاوت خواهد بود. در اینصورت است، که ما از انقلاب دفاع می‌کنیم و ۸۰ درصد مردم غارت شده را علیه مخالفان اصلاحات بسیج می‌کنیم. اصلاحاتی با این عمق و کیفیت، طبعا راه دشوار و سختی را در پیش دارد و به صبر و حوصله و کار دراز مدت هم احتیاج است.

حالا، علاوه بر این ریشه‌های اصلی انگیزه مقابله با آقای اشکوری و امثال ایشان در جمع اصلاح طلبان، برویم انگیزه‌های دیگر کیفرخواست دادگاه ویژه روحانیت علیه آقای اشکوری را جستجو کنیم.

در این کیفرخواست، یک نکته بسیار مهم و محوری وجود دارد و آن اینست که آقای اشکوری متهم است در سفر به آلمان با "چپ"ها ملاقات کرده و در جلسه‌ای که آنها ترتیب داداند شرکت کرده‌است.

هر کس به خارج می‌آید در جلسات مختلف شرکت می‌کند و در این جلسات همه نوع افرادی شرکت دارند و بنابراین شخصیت از ایران آمده برای حضور در این نوع جلسات مرتکب جرم نمی‌شود. همانطور که مخالفان جنبش توانستند دارو دسته‌ای از افراد خودشان و حزب کمونیست کارگری را سازمان یافته به کنفرانس برلن ببرند و کسی هم نمی‌توانست جلوی حضور آنها را در آن جلسه بگیرد. نکته مهم آنست که دادگاه ویژه روحانیت که ابزاری است در اختیار سرمایه‌داری بزرگ تجاری و متحدان مذهبی آن، می‌خواهد به این ترتیب جلوی هر نوع تماس با سازمان‌ها و شخصیت‌های دگراندیش غیر مذهبی- سیاسی داخل و یا خارج کشور را که به نوعی از اصلاحات حمایت می‌کنند و یا در این جهت گام‌هائی بر داشته و یا می‌خواهند بردارند بگیرد. آقای اشکوری بعد از جلسه درهم پاشیده شده برلن، در جلساتی شرکت داشته که نه مجاهدین خلق در آن بوده‌اند و نه اعضای حزب کمونیست کارگری، اگر بودند که جلسه و دیدار او را بهم می‌زدند. ایشان در جلساتی شرکت کرده که افراد خواهان اطلاعات دقیق‌تر از اوضاع ایران در آن حضور داشته‌اند و خودشان هم به نوعی دل در گرو جنبش و تحولات داخل کشور داشته‌اند.

شاید تا دو سال و حتی یکسال پیش این نوع دیدارها آنقدر برای مخالفان جنبش اهمیت نداشت، اما اکنون اهمیت پیدا کرده‌است. دلیل این اهمیت هم باز می‌گردد به آن دورنمائی که بتدریج خود را نشان می‌دهد. یعنی اتحاد اصلاح طلبان داخل و خارج حاکمیت و حاشیه حاکمیت برای مبارزه با مخالفان اصلاحات و جنبش.

احتمالا شماره ۱۰۰ راه‌توده را خوانده و یا دیده‌اید. در سرمقاله صفحه اول این شماره تحلیلی وجود دارد پیرامون جبهه‌بندی‌های جدید در طیف نیروهای طرفدار جنبش و اصلاحات. از جمله انگیزه‌های این جبهه‌بندی‌های جدید که متاثر از موضع‌گیری پیرامون مسائل زیربنائی اقتصادی خواهد بود، پیش بینی شده است که بخشی از اصلاح طلبان حکومتی و یا حاشیه حکومتی، بتدریج و برای نخستین بار، پس از ۲۰ سال ضرورت اتحاد با طرفداران اصلاحات و جنبش در خارج حاکمیت را در عمل درک کرده و خواهند کرد. بنظر ما و علیرغم همه فشار تبلیغاتی که در نماز جمعه‌ها، روزنامه‌هائی مثل کیهان، تلویزیون و رادیو و همه ارگان‌های دیگری که در اختیار ارتجاع مذهبی و متحدین تاجر پیشه آنهاست وارد می‌شود، این روند طی خواهد شد و در آینده شاهد فصل جدیدی از اتحاد برای پیشبرد جنبش خواهیم بود. البته ما نمی‌گوئیم که همین فردا پشت میز مذاکره خواهند نشست، اما این اتحاد در عمل شکل خواهد گرفت. شکل مشخص و عملی آن در مرحله نخست همسوئی در موضع‌گیری‌ها، درک مشترک از ضرورت حمایت از یکدیگر و دیگر عرصه‌ها خواهد بود.

دادگاه ویژه روحانیت خواسته‌است با این کیفرخواست، گربه را دم حجله بکشد و شعار "ایران برای همه ایرانیان" را از محتوا تهی کند. ارتداد به جرم شرکت در جلسه‌ای که چپ‌ها و دگراندیشان غیر مذهبی هم در آن بوده‌اند جز این معنائی نمی‌دهد. آنها اگر این گام را بتوانند موفق بردارند آنوقت آن را تعمیم خواهند داد و مرزهای "خودی" و "غیر خودی" را به مرزهای "مرتد" و "غیرمرتد" تعمیم می‌دهند و گفتگو با هر کس که با آنها نیست را جرم اعلام خواهند کرد، می‌خواهد آن کس و یا کسان نماز بخوانند و یا نخوانند! روحانی باشند و یا غیر روحانی!

آنها نگران ادامه زلزله در کانون‌های دینی- مذهبی‌اند. شما می‌دانید که حالا دیگر خیلی از اصول فقهی در حوزه‌های دینی زیر علامت سئوال است. می‌خواهند با این نوع کیفرخواست‌ها، دیگر روحانیونی را که مثل آقای اشکوری می‌اندیشند بترسانند و جلوی زلزله را بگیرند. کاری که ناممکن است. از محاکمه عبدالله نوری و کدیور آن نتیجه‌ای را که انتظار داشتند نگرفتند و حالا فکر می‌کنند اگر در مورد آن دو نفر کوتاه آمدند و حالا هر دو به روحانیون قهرمان جنبش تبدیل شده‌اند، با این حکم جلوی قهرمان شدن بقیه را بگیرند.

نکته سوم و به همین اندازه مهم این کیفرخواست و اهدافی که آقایان دادگاه ویژه روحانیت و یا در واقع، رهبران و هدایت‌کنندگان تشکیلات جدید حجتیه دنبال می‌کنند جا انداختن و عادی جلوه دادن قتل‌هائی است که با حکم همین آقایان و باتهام ارتداد و مفسدفی‌الارض در زندان‌ها صورت گرفت و در دهه دوم جمهوری اسلامی منجر به آدم ربائی و قتل در خارج از زندان شد. با همین احکام امثال فروهرها و پوینده‌ها و مختاری‌ها به قتل رسیدند. آقایان می‌خواهند به این ترتیب به آن قتل‌ها جنبه مذهبی-حقوقی بدهند و مجریان و صادرکنندگان احکام را هم از زیر ضربه بیرون بیاورند. یعنی کشتیم، چون مرتد بودند و حالا هم اگر بتوانیم می‌کشیم چون به زعم ما مرتدند! همین آقایان، عاملین قتل‌عام زندانیان سیاسی بودند و در ادامه آن هم، وقتی مرتدینی که آنها در نظر داشتند در زندان نبودند، در خیابان‌ها و خانه‌ها به شکارشان رفتند و قتل‌های زنجیره‌ای و یا به تعبیر دقیق‌تر قتل‌های سیاسی- حکومتی روی داد. کیفرخواست ارتداد برای آقای اشکوری دنباله همان ماجرای آشناست. مهم آنست که ما بتوانیم این مسائل را در پیوند با هم ببینیم، در پیوند با هم آن را به مردم توضیح بدهیم، گذشته را به خاطر مردم بیاوریم و یا اگر در زمان وقوع حوادث گذشته در جریان آن‌ها نبوده‌اند و یا توجه به آن نکرده‌اند، حالا برایشان روشن کنیم که درگذشته چه اتفاقی افتاد و این حوادث جدید هم در ادامه همان حوادث و جنایت‌هاست.

تا آنجائی که ما می‌فهمیم، کیفرخواست دادگاه ویژه روحانیت علیه آقای اشکوری این معانی را می‌دهد و در مجموع خود، همانطور که گفتم کیفرخواستی ضد انقلابی است، علیه انقلاب و اصلاحات انقلابی!

خدابخشیان: تصور می‌کنید چنین حکمی صادر شود، اجرا شود؟

راه‌توده: ما بسیار بعید می‌دانیم. آنها چنین خیزی را برداشتند تا اولا، ببینند با چه واکنشی در جامعه روبرو خواهند شد، ثانیا گامی در جهت آن سه هدفی که پیشتر برایتان گفتم برداشته باشند. یعنی جلوگیری از اتحاد و همکاری اصلاح طلبان حکومتی و حاشیه حکومتی با اصلاح طلبان خارج حاکمیت، جلوگیری از ادامه زلزله در حوزه‌های دینی و در میان روحانیون و از زیر ضربه بیرون آوردن متهمین صدور حکم قتل امثال فروهرها و بعد هم دفاع آشکار از این احکام و صادر کنندگان این احکام!

خدابخشیان: این نظر شما کمی خوش‌بینانه نیست؟

راه‌توده: ببینید! آنها خیلی کارها دلشان می‌خواهد بکنند، اما باید دید چنین امکانی را در حال حاضر در اختیار دارند؟ همه روحانیون ایران که این دارو دسته مدرسه حقانی و حجتیه نیستند. در همین شهر قم، تعداد زیادی روحانی صاحب نام و عنوان زندگی می‌کنند، تعداد زیادی از آنها آیت‌الله و مرجع هستند. این روحانیون در برابر چنین احکامی قرار دارند. این آقای رفسنجانی وقتی خودش را برای مجلس ششم کاندیدا کرد، چند مصاحبه مطبوعاتی و علنی و چند مصاحبه خصوصی و غیر علنی کرد. یکی از این مصاحبه ها بصورت یک کتاب منتشر شد. این کتاب مصاحبه‌ایست که خبرنگاری بنام "مسعود سفیری" با ایشان کرده است. ما این کتاب را بررسی کرده‌ایم و در شماره آینده راه‌توده هم منتشر خواهیم کرد. ایشان در آن مصاحبه ادعاهای بی‌پایه و اساس زیاد کرده‌است، اما در خلال این ادعاها، اطلاعات جالب و قابل استنادی را هم فاش کرده است. از جمله درباره آن مجلس خبرگانی که در آستانه درگذشت آیت‌الله خمینی و بعد از درگذشت وی تشکیل شد و آقای خامنه‌ای را به رهبری انتخاب کرد. در این مجلس، ابتدا و بصورت بسیار جدی طرح شورائی کردن رهبری مطرح بوده‌است. رفسنجانی می‌گوید که ابتدا قرار بود شورای سه نفره‌ای متشکل از آقایان مشگینی، موسوی اردبیلی و علی‌خامنه‌ای شورای رهبری را تشکیل بدهند و بعد هم پیشنهاد تکمیل این لیست با اضافه کردن نام بنده "هاشمی" و "حاج‌احمدآقا" شد. ما درباره این جانشینی و جانشین انتخاب کردن در شماره آینده یک گزارش منتشر خواهیم کرد، در اینجا و در ارتباط با مسئله آقای اشکوری و شرایط صدور حکم ارتداد برای ایشان می‌خواهم بگویم که در همین شهر قم، حداقل آیت‌اللهی مثل موسوی اردبیلی نشسته که بعنوان عضو شورای سه نفره جانشین آیت‌الله خمینی مطرح بوده و حالا هم به نوعی از اصلاحات حمایت می‌کند و در کنار اصلاح طلبان حوزه‌های دینی و اصلاح طلبان سیاسی قرار دارد. در اصفهان و در مجلس خبرگان رهبری آیت‌الله طاهری اصفهان نشسته و امثال این روحانیون که کم هم نیستند و حتی صحبت تشکیل یک فراکسیون دوم خرداد در مجلس خبرگان توسط آنها مطرح است. اتفاقا این کیفرخواست باعث خواهد شد تا روحانیونی که در حاشیه حرکت می‌کردند وارد میدان شوند و برخی تعلل‌ها در جبهه طرفداران اصلاحات نیز خاتمه یابد و به ضرورت انسجام و برخورد سازمان یافته و رهبری شده با مخالفان اصلاحات بیشتر پی برده شود.

خب، شرایط اجتماعی هم چنان نیست که آقایان بتوانند هر کاری دلشان خواست بکنند و مردم ندانند و یا نفهمند چه بر سر این و آن در زندان و یا خارج از زندان می‌آورند. شما ببینید، همین ادعای آقای هاشمی رفسنجانی که شرایط امروز را با دهه ۶۰ مقایسه کرد، چه واکنش‌هائی را در پی داشت. حتی، ما فکر نمی‌کنیم امثال هاشمی رفسنجانی ندانند، تفاوت جامعه کنونی با جامعه دهه ۶۰ از زمین تا آسمان است. به مجموعه این دلائل، با آگاهی از واکنش اجتماعی و مقاومت‌های بخشی از حکومت و حوزه‌های دینی است که ما اعتقاد داریم به این راحتی نخواهند توانست حکم ارتداد صادر کنند. اگر بتوانند چنین کنند، باید این روند را بتوانند ادامه هم بدهند و این ممکن نیست، مگر با تسلط کامل بر حاکمیت، برکناری خاتمی و به خیابان کشاندن نیروهای نظامی، که این تازه خودش شرایط جدیدی را پیش می‌آورد. منتهی، این تحلیل و نظر ما به هیچ وجه به آن معنی نیست که ما غفلت کنیم از وضع زندان‌های ایران و موقعیت زندانیان سیاسی.

ضرورت کارزار نوین برای دفاع از زندانیان سیاسی!

شاید، با کیفرخواستی که برای آقای اشکوری صادر شده، کسانی و یا جریاناتی تازه از خواب غفلت برخاسته باشند و به اهمیت کارزار برای نجات زندانیان سیاسی از زندان پی برده باشند، این دعوتی است که بنده، پس از کنفرانس برلن و پیش از بازگشت آقای اشکوری به ایران، در یکی از گفتگوهای گذشته با شما هم مطرح کردم و در شماره ۹۶ راه‌توده هم دلائل آن را توضیح دادیم. اینکه مخالفان جنبش بتوانند، پس از یورش سراسری به جنبش، در زندان‌ها به جان زندانیان بیفتند امری است که حتی در صورت موفقیت کوتاه مدت در عملیات کودتائی محتمل است. بجای نامه‌پراکنی به آقای خاتمی، باید، با بهره گیری از فضای کنونی، علیه قوه قضائیه بسیج شد و خواهان آزادی زندانیان سیاسی– مطبوعاتی و زندانیان عقیدتی شد. تاکید می‌کنم، علیه قوه قضائیه و نه نامه پراکنی به خاتمی. ما باید با فشار به قوه قضائیه، موانع موجود بر سر راه آقای خاتمی را برای اصلاحات برداریم و الا فشار تبلیغاتی علیه او چیزی جز ایجاد ناامیدی و یاس در میان مردم و تضعیف موقعیت خاتمی نیست. الان ۵ ماه از آن پیشنهاد ما می‌گذرد، هیچ کانون و مرجع سیاسی و یا حقوقی برای این امر تشکیل نشده‌است. بسیار ضروری است که این کانون با شرکت حقوقدانان و سیاسیون متعلق به اندیشه‌ها و سازمان‌های مختلف تشکیل شود و کسانی از داخل کشور هم به آن بپیوندند. این خود، گامی درجهت همکاری همه سازمان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور هم می‌تواند بشود. در مورد مطبوعات و دفاع از زندانیان مطبوعاتی هم ما تاکنون بارها پیشنهاد کرده‌ایم که جلسه‌ای با شرکت مدیران مسئول، سردبیران و یا نمایندگان مطبوعات صاحب تیراژ در خارج کشور تشکیل شود و برای دفاع از این زندانیان یک حرکت جمعی و هماهنگ صورت گیرد. کسی به این پیشنهادها کاری ندارد، همه منتظر حادثه‌اند تا بعدا نامه بنویسند و یا اطلاعیه افشاگرانه صادر کنند، از گام عملی خبری نیست.

ما در شماره ۹۶ راه‌توده، در کنار عکسی از زنده یاد احسان طبری در محاصره شکنجه‌گران زندان اوین در دهه ۶۰، همگان را دعوت کردیم تا برای تدوین و سازمان دادن کارزار نوینی جهت نجات زندانیان سیاسی اقدام کنیم و نوشتیم:

«... افزوده شدن بر تعداد چهره‌های مرتبط با جنبش کنونی در زندان‌های جمهوری اسلامی، بر نگرانی‌های ناشی از وجود این اندیشه شوم (قربانی کردن زندانیان، شکستن آنها زیر فشار شکنجه) در سر مخالفان انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی مردم ایران می‌افزاید. به همین دلیل باید در پی کارزاری نوین برای رهائی زندانیان سیاسی بود. مجلس ششم توان ابتکار عمل را در این زمینه خواهد داشت و جنبش عمومی مردم در خارج از مجلس، از چنین ابتکار عملی قاطعانه حمایت خواهد کرد. چه در خارج و چه در داخل کشور باید این کارزار را سازمان داد. تفاوت نمی‌کند این زندانی به جرم شرکت در کنفرانس برلن در زندان است و یا باتهام نوشتن مقاله در نشریات! اندیشه‌های کودتائی را در جمهوری اسلامی از این راه نیز باید خنثی ساخت!»

واقعا شما نگاه کنید، پنج ماه از این پیشنهاد و استدلال در خارج از کشور گذشته‌است، تازه نامه نویسی و اعلامیه منتشر کردن درباره دفاع از زندانیان سیاسی در خارج کشور و در ارتباط با یوسفی اشکوری شروع شده‌است. حالا جالب‌تر است وقتی می‌بینید و اخبارش را می‌خوانید که در داخل کشور

این کارزار زودتر از خارج کشور شروع شده است. حتی یک گروه تحقیق در مجلس ششم تشکیل شده و به زندان‌ها می‌رود. اینکه آنها در عمل می‌توانند کاری بکنند و یا نمی‌توانند مسئله دیگری است، اما اینکه اخبار این بازدیدها و توصیف وضع زندان‌ها و زندانیان در مطبوعات منتشر می‌شود و مردم در جریان آن قرار می‌گیرند خودش یک فصل نوینی است که تاکنون در ایران سابقه نداشته‌است. همه این نشانه‌ها را وقتی کنار هم می‌گذارید به این نتیجه نمی‌رسید که مهاجرت از اوضاع عقب است؟ وقتی اشکوری را می‌شناسند که او به زندان رفته، وقتی به یاد کارزار جدید برای رهائی زندانیان سیاسی می‌افتند که کیفرخواست ارتداد برای اشکوری صادر می‌شود. حرف و سخن ما در این ارتباط بسیار است.

شما نگاه کنید! در سال ۳۲ در کشور ما یک کودتای خونین نظامی شد و دولتی را که منتخب مردم بود سرنگون کرد. ده‌ها سال اسم این کودتا را گذاشتند "قیام ۲۸ مرداد" برای سرنگونی دکتر مصدق! این کودتا، ضربه‌ای تاریخی به روند رو به رشد دمکراسی در ایران زد، جامعه ما را چنان عقیم ساخت که حتی این عقیم سازی بر انقلاب ۵۷ و رهبری آن هم سایه انداخت و زمینه را برای یکه‌تازی روحانیونی فراهم کرد که حکم ارتداد صادر کرده و می‌کنند. اسناد این کودتا را هم انگلیس و هم امریکا منتشر کرده‌اند و وزیر خارجه امریکا در چارچوب مناسبات سیاسی- اقتصادی‌اش با جمهوری اسلامی رسما بابت این کودتا عذر خواهی کرده‌است. این که رسما مسئولیت کودتا را امریکا پذیرفت یک گام به پیش است، اما در اینجا این جمهوری اسلامی نیست که این پوزش خواهی را بپذیرد و یا نپذیرد و براساس آن مناسبات برقرار کند و یا نکند. مردم ایران مدعی‌اند. ما در شماره ۹۸ راه‌توده، به همین مناسبت نوشتیم که همه کسانی که با این کودتا سرپرست خانواده خودشان را از دست دادند، همه آنها که کار و زندگیشان را از دست دادند، همه آنها که هستی و خانه و کاشانه خودشان را بر اثر این کودتا از کف دادند، فرق نمی‌کند که توده‌ای هستند و یا ملی، همه می‌توانند جمع شوند، یک کانون درست کنند، چه در داخل و چه در خارج از کشور. اینها صاحب حق‌اند، اینها شاکی‌اند. امریکا جواب اینها را هم باید بدهد. ما می‌گوئیم به دادخواهی قربانیان کودتای ۲۸ مرداد برخیزید، حداقل در حد مردم شیلی که هنوز دهها کانون و انجمن پی‌گیری کودتای پینوشه علیه آلنده را فعال نگهداشته‌اند، کودتای ۲۸ مرداد را دنبال کنیم. اهمیت این امر فقط آن نیست که ما مدعی امریکا می‌شویم و به خون خواهی حادثه‌ای بر می‌خیزیم که مربوط به چند دهه پیش است، بلکه در آنست که ما کانون مقاومت حقوقی در برابر هر کودتای دیگری را در ایران تشکیل می‌دهیم. آقایانی که امروز در جمهوری اسلامی در پی کودتا و زدوبند با انگلیس و امریکا هستند، باید ببینند و بدانند که سرانجام اگر به نسل ما هم پاسخ ندهند، به نسل آینده باید پاسخ بدهند! همین کانون پیگیری حقوقی کودتای ۲۸ مرداد، در عمل می‌تواندکانونی برای مقاومت در برابر عملیات کودتائی علیه جنبش کنونی مردم ایران هم بشود. مدام می‌گویند در مهاجرت کاری از ما ساخته نیست. نخیر! ساخته‌است، اما به شرط آنکه بدانیم چه کاری می‌توان کرد و چگونه این کار و فعالیت را می‌توان در خدمت تحولات و جنبش کنونی پیش برد!

اعتراف به تبعیض، فقر و فساد در جامعه!

خدابخشیان: امروز در خبرهای خبرگزاری جمهوری اسلامی آمده بود که سران سه قوه با رهبر جمهوری اسلامی دیدار کرده‌اند و هاشمی رفسنجانی هم حضور داشته‌است. در پایان این نشست اعلام شده که اصلاحات در مبارزه با فساد، تبعیض و فقر خلاصه می‌شود. خبر این دیدار چنان مطرح شده که گویا رهبری اصلاحات به رهبر واگذار شده و از توسعه سیاسی هم دیگر خبری نیست. این دیدار و این خبر به معنی آنست که اصلاحات به پایان خودش رسیده‌است؟ آقای خاتمی پرچم را سپرده‌است بدست رهبر؟ مسیر اصلاحات را عوض نمی‌کنند؟ اصلاحات را همانطور که روزنامه‌های دست راستی می‌خواستند و می‌نوشتند در توسعه اقتصادی و رسیدگی به فساد خلاصه نکرده‌اند؟ عده‌ای معتقدند که به پایان داستان اصلاحات رسیده‌ایم!

راه‌توده: این ساده انگاشتن مسائل بسیار بغرنجی است که در جامعه ما در حال شکل گیری و تکامل است. اولا همه مقاومتی که در برابر اصلاحات می‌شود برای دفاع از تبعیض، ادامه غارت و فقر مردم است که فساد هم از درون آن بیرون می‌آید. همین سه نکته‌ای که آقای رهبر به وجود آن در جامعه ایران اعتراف کرده و اصلاحات را در آن خلاصه کرده، در واقع یعنی هسته‌های مرکزی یک انقلاب و یک جنبش توده‌ای. ایشان خودش در راس پاسخگویانی است که این تبعیض و فقر و فساد چرا و چگونه در زمان رهبری ایشان بوجود آمده و سراپای حکومت را گرفته‌است؟ خود این آقایان می‌دانند و از قول حضرت علی هم نقل می‌کنند که "هر جا فقر هست، ثروتی نامشروع هست!" بنابراین، برای مبارزه با فقر باید رفت سراغ ثروت و قدرت باد آورده، به محض آنکه سراغ این ثروت باد آورده بروند، با رانت‌خواری (استفاده از قدرت حکومتی برای غارتگری و ثروت‌اندوزی) روبرو می‌شوند، یعنی با تبعیض، وقتی بخواهند با تبعیض مبارزه کنند، از همان ابتدا برخورد می‌کنند به تبعیضی که با تقسیم جامعه به "خودی" ، "نیمه خودی"، "غیر خودی" و این اصطلاح طنز آمیزی که مردم خودشان می‌گویند "بی‌خودی". این از دو ضلع از سه ضلع اصلاحاتی که رهبر فرموله کرده است. درباره ضلع سوم هم باید از ایشان پرسید که چرا و به چه دلیل در تمام این سال‌هائی که همه دستگاه تبلیغاتی، ترویجی، تدریسی و حتی تحمیلی در اختیار بود و انواع گشت‌های ثارالله و گشت الله و حزب‌الله در خیابان‌ها پرسه می‌زدند این فساد بی‌سابقه در جامعه ایران بوجود آمد؟ شما خودتان فکر نمی‌کنید اعتراف به همین سه محور توسط رهبر، یک گام به جلوست؟ چرا ایشان سه سال پیش، چرا در زمان هاشمی رفسنجانی چنین اعترافی نکرد؟ این اعتراف زیر فشار جنبش نیست؟

اتفاقا، برخلاف کسانی که فکر می‌کنند با خلاصه شدن اصلاحات در سه اصل مبارزه با تبعیض، فساد و فقر اصلاحات از مسیر واقعی خود منحرف شده و یا خواهد شد، باید خوشحال بود که تازه اصلاحات و خواست مردم برای آن آزادی، که بتوانند با استفاده از آن فریادشان را به گوش هم برسانند دارد ریشه‌های خودش را نشان می‌دهد. مردم آزادی را می‌خواهند، برای آنکه همین را بگویند. نه تنها بگویند بلکه فریاد بزنند. فریاد بزنند علیه تبعیض، علیه فقر، علیه فساد، علیه جنایت، علیه دروغگوئی، علیه ریا. بنابراین جای هیچگونه نگرانی نیست، نگرانی آنجاست که اصلاحات به عمق نرود و به دگرگونی ساختار اقتصادی حاکم بر جامعه نرسد. هیچ وقت آزادی برای آزادی معنا نداشته، آزادی وقتی معنا پیدا می‌کند که با استفاده از آن، مردم دردشان را بگویند. بنابراین من اگر جای مطبوعات طرفدار تحولات و اصلاحات بودم، از همین فردا صبح همین سه اصل را چسبیده و درباره فقر و فساد و تبعیض در جمهوری اسلامی آن واقعیاتی را می‌نوشتم که در این سال‌ها، حتی در سه سال گذشته بسیار کم به آنها پرداخته شد. درباره مافیای اقتصادی می‌نوشتم، که اسمش را می‌برند، اما خودش را به مردم نشان نمی‌دهند. شما شاهد بوده‌اید که در تمام این سه سال، ما بی‌وقفه بر ضرورت افشای مافیای اقتصادی تاکید کردیم و اساسا نپرداختن به این مسئله را یکی از ضعف‌های اصلاح طلبان حکومتی و حاشیه حکومتی می‌دانیم. در همان جلسه رهبر با سران سه قوه باضافه قوه رفسنجانی، ای کاش، قرار گذاشته می‌شد تا رسیدگی به تبعیض و رانت خواری از خانواده آقای هاشمی شروع شود و ایشان که وعده تکرار حوادث خونین دهه ۶۰ را در نماز جمعه‌هایش به مردم می‌دهد، چند کلمه‌ای هم در همین نماز جمعه‌هایش در باره رانت خواری خانواده هاشمی بگوید. از امکانات تجاری و هتلداری فرزندانش در کشور بلژیک بگوید، که با استفاده از آنها جنجال اعلام جرم علیه خودش را پس از اعلام نتایج انتخابات مجلس ششم سازمان داد. از خط

هواپیمائی ویژه‌ای بگوید که دفتر مرکزی‌اش در کرمان است و با استفاده از آن تاکنون صدها نفر در شبکه‌های قاچاق مسافر و با پرداخت چندین میلیون به "سارایوو" منتقل شده و از آنجا راهی اروپا شده‌اند. از طریق همین شبکه هواپیمائی طراحان و ضاربان اصلی ترور حجاریان به پاکستان منتقل شدند.

آقای خدابخشیان! واقعیت اینست که آقایان از هر طرف هم که این دایره را بچرخانند، تغییری در قطر آن پیدا نمی‌شود! بسیار خوب، از رسیدگی به تبعیض و فقر و فساد شروع کنند، از آزادی مطبوعات شروع نکنند! به مردم پاسخ بدهند که این کارخانه‌ها را در ده سال گذشته بر چه مبنائی در اختیار صاحبان قدرت گذاشتند؟ حساب و کتاب کمیته امام چقدر است و در اختیار کیست؟ مالیاتش کجا می‌رود؟ این کمیته در بازرگانی خارجی چقدر دست دارد؟ حساب بانکی آقایان رهبران موتلفه اسلامی چقدر است وکجاست؟ آقای آیت‌الله محمد یزدی بر اساس کدام واجب شرعی کارخانه لاستیک سازی "ایران تایر" را صاحب شده؟ این هتل واریان سابق، کنار سد کرج که محل قمار و اسکی شاه بود، چرا اکنون در اختیار و در مالکیت آقای ناطق نوری است؟ آن جلسات محرمانه‌ای که در این هتل تشکیل می‌شود و ایشان میزبان آنست، با قتل‌های زنجیره‌ای ارتباط ندارد؟ از همین فردا یک هیات از نمایندگان مجلس درست کنند و بفرستند خانه‌های مسکونی آقایان را نگاهی کرده و یک عکس یادگاری از آن را بجای هر مقاله و گزارش در صفحه اول روزنامه‌ها چاپ کنند تا مردم ببینند آنها که در نماز جمعه وعظ می‌کنند و تفنگ انقلابی در دست می‌گیرند و سنگ مردم فقیر را به سینه می‌زنند شب‌ها را کجا به صبح می‌آورند.

مهاجرین سیاسی فعالیت خودشان را با فعالیت سیاسیون داخل کشور بسنجند تا ببینند کجای کارند!

شما از من بپذیرید که اصلاح طلبان غیر حکومتی، با جسارت بیشتری در دوران اخیر درباره این واقعیات دردانگیز مطلب نوشته‌اند. من اخیرا در یکی از این شماره‌های آخر مجله "فصل سبز" مقاله‌ای را از آقای "ناصر زرافشان" خواندم که در باره نقش بازار و سرمایه‌داری تجاری در دوران شاه و در دوران جمهوری اسلامی بود. ما بخش‌هائی از این مقاله را در شماره آینده نشریه خودمان بعنوان بخشی از مبارزات دگراندیشان داخل کشور منتشر خواهیم کرد تا مهاجرین سیاسی دگراندیش ببینند چگونه در خارج از کشور دنبال نخود سیاه می‌گردند و در داخل کشور چگونه عده‌ای جان بر کف در کنار جنبش حرکت می‌کنند. در همین مقاله، آقای زرافشان بدرستی می‌نویسد که عده‌ای از همین تجار و فرزندانشان که حتی اسم خودشان را هم بلد نیستند بنویسند به ثروت‌هائی افسانه‌ای در جمهوری اسلامی دست یافته‌اند. خانه‌هائی ساخته‌اند که روی بام آن‌ها فضای سبز است و روی همین بام استخر سرباز ساخته‌اند. اگر تبعیض نبود، اگر خودی و غیر خودی نبود، اگر حساب و کتاب و نظارت مردمی در کار بود، جامعه اینگونه تقسیم به ۸۰ درصد و ۲۰ درصد می‌شد؟ هزار فامیل بازاری- روحانی جای هزار فامیل درباری را می‌توانست بگیرد؟

ما هم معتقدیم که به این ثروت باد آورده باید رسیدگی شود. مگر در اندونزی شروع نشده، مگر به ثروت و غارتگری وزرای دوران ژنرال سوهارتو رسیدگی نمی‌کنند، خوب در جمهوری اسلامی هم همین کار را بکنند. ما یقین داریم وقتی دست روی این ثروت گذاشته شود، دست روی قدرت گذاشته شده‌است. این ثروت که گرفته شود، قدرت هم گرفته می‌شود. آنوقت است که ریشه مخالفان اصلاحات انقلابی، یعنی همین‌ها که شما جناح راست می‌نامیدشان از زمین بیرون کشیده می‌شود. همینجا هم اضافه کنم، که ما این اصطلاح جناح راست را دقیق نمی‌دانیم، گهگاه خودمان هم به ناچار در نشریه‌مان از آن استفاده می‌کنیم و این بخاطر جا افتادن این اصطلاح در اذهان عمومی‌است، والا تعریفی دقیق نیست. تعریف دقیق این جریان همان «جبهه ارتجاع مذهبی، ارتجاع اقتصادی، سرمایه‌داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ» است که با هم متحد عمل می‌کنند. وقتی از ارتجاع اقتصادی هم صحبت می‌کنیم، یعنی عقب‌مانده‌ترین مناسبات اقتصادی، که همان سرمایه‌داری تجاری باشد. همه بحث اینست که قدرت از دست این جبهه بیرون کشیده شود. حالا، افشاگری پیرامون پایگاه و امکانات اقتصادی آنها در جامعه به این هدف خدمت نمی‌کند؟ بنظر ما نه تنها می‌کند، بلکه بزرگترین ضربه را هم می‌زند. از آزادی‌ها برای افشای این پایگاه وامکانات و برداشتن نقاب از چهره آنها باید استفاده کرد. در سه سال گذشته در این زمینه غفلت شد. باید به نیروهای مسلح، به بسیجی‌های واقعی، به سپاهی‌ها، به بدنه این نیروها و حتی به فرماندهان رده‌های پائین این نیروها نشان داد، اینها که سنگ ارزش‌های اسلامی و دین را به سینه می‌زنند و برای زدن گردن امثال آغاجری‌ها که خانواده و دست و پایشان را در جنگ داده‌اند شمشیر تیز کرده‌اند، اینها خودشان ضد انقلابند، اینها که دم از توسعه اقتصادی می‌زنند خودشان غارتگرند و منظورشان از توسعه اقتصادی هم اینست که قدرت را قبضه کنند تا برنامه تعدیل اقتصادی را با سمت گیری تقویت تجارت خارجی دنبال کنند و به زائده امریکا و بانک جهانی و پیمان تجارت جهانی امریکا در منطقه خاورمیانه و قفقاز تبدیل شوند. اینها را باید گفت تا نیروهای نظامی را از چنگ آنها بیرون آورد. تا وقتی چنین نشود و پرده‌ها اینگونه کنار زده نشود، همچنان خطر ماجراجوئی‌های نظامی علیه جنبش مردم وجود دارد. این الفبای مبارزه است، این، بقول مذهبیون از "واجبات" یک جنبش اجتماعی‌است. باید نیروی نظامی، بدنه آن و حتی برخی فرماندهان آن را در مقابل غارتگرانی که نقاب ارزش‌های دینی به صورت زده‌اند قرارداد و آنها را به صف جنبش وصل کرد.

جلب نیروهای نظامی به جنبش، الفبای مبارزه است!

خیلی تاسف بار و در عین‌حال خنده دار است. ما در چند شماره گذشته راه‌توده با عنوان بزرگ در صفحه اول نوشته بودیم که باید سپاه و بسیج را به جنبش وصل کرد. بعد از انتشار این شماره راه‌توده، برخی نشریات علیه ما نوشتند که راه‌توده می‌خواهد گردن بزن‌ها و قلم شکن‌ها و خلاصه فاشیست‌ها را به جنبش وصل کند. این آقایان فکر می‌کنند همه سپاه و بسیج یعنی سردارصفوی و بقیه‌ای که مثل او فکر می‌کنند! اینها حتی اخبار و رویدادهای داخل کشور را در سال‌های اخیر هم دنبال نکرده‌اند تا بدانند همین گنجی‌ها و عمادالدین باقی‌ها هم از درون سپاه بیرون آمدند، دهها و دهها تصفیه در صفوف سپاه و بسیج صورت گرفته و هنوز هم از به خیابان کشاندن آنها بیم دارند. اینها نمی‌دانند و هنوز هم خبر ندارند که در اسلام شهر نتوانستند روی سپاه برای سرکوب مردم حساب کنند و از آن به بعد است که گردان ویژه ضد شورش درست کردند، بسیج جدید را بعنوان نیروی مقابله با سپاه پاسداران در صورت ایستادن در مقابل آقایان درست کرده‌اند. اینها نمی‌خواهند بپذیرند که بدنه این نیروها هنوز با شعارهای انقلاب ۵۷ زندگی می‌کنند، نمی‌خواهند رای بالای خاتمی در پادگان‌های سپاه، پایگاه‌های بسیج، محلات و شهرک‌های مخصوص سپاه و بسیج و معلولین و جانبازان جنگ را در محاسبات خودشان بگنجانند. صرفا به لفاظی‌های آتشین و اصطلاحات سرخ چسبیده‌اند و عملشان درست خلاف این لفاظی‌ها و اصطلاحات از آب درآمده و بازهم در خواهد آمد.

ما بسیار خوشحالیم که در هفته‌های اخیر افشاگری‌های اقتصادی در باره مافیای اقتصادی در داخل کشور شروع شده‌است. ایکاش آن آقایانی که شمشیر آخته رحیم صفوی را به دیگران نشان می‌دهند و یادآوری می‌کنند و همه سپاه و بسیج را در رکاب امثال ایشان تصور کرده‌اند، به خودشان زحمت می‌دادند اطلاعاتی در باره این مافیای اقتصادی بدست آورده و برای همین سپاه و بسیج و مردم افشاء می‌کردند تا شمشیر را در همان پادگان‌ها و پایگاه‌ها از چنگشان درآورند.

کارزاری که باید تشدید شود!

یکی از این خبرها مربوط است به سخنرانی آقای محسن آرمین در مجلس ششم. ایشان گفت که "مبارزه با رانت خواری حداقل کار مجلس است" و در ادامه هم اشاره به آن دو هزار هکتار زمینی کرد که در دماوند در اختیار موسسه کیهان و همین حسین شریعتمداری گذاشته شده که کار فرهنگی کند و ایشان در آن گاوداری راه‌انداخته‌است.

یکی دیگر هم مصوبه‌ای بود که آقای مهاجرانی در وزارت ارشاد گذراند و با این مصوبه مشت روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی و ابرار و رسالت و قدس را باز کرد. بسیار زیرکی به خرج داد و باحتمال بسیار یکی از انگیزه‌های کینه‌ای که نسبت به او در جبهه ضد اصلاحات وجود دارد همین است. این مصوبه آن بود که روزنامه‌ها تیراژ خودشان را باید اعلام کنند تا سهمیه کاغذ دولتی آنها تعیین شود. بعد از مدتی روزنامه‌های تازه تاسیس که متکی به تیراژ خودشان هستند این تیراژ را اعلام کردند، اما کیهان و جمهوری اسلامی و بقیه نشریات زنجیره‌ای جبهه مخالفان دولت و اصلاحات از این کار سر باز زدند و رفتند از رئیس دیوان عدالت اداری هم یک نامه گرفتند که نیازی به اعلام تیراژ ندارند. این مصوبه، در همین حد هم نشان داد که این روزنامه‌ها تیراژی ندارند و وقتی از قول مردم و از زبان آنها می‌نویسند در واقع چک بی‌محل می‌کشند. کیهان به زحمت اگر ۲۰ هزار شماره بفروشد، آنچه که چاپ می‌کند شاید ۷۰–۸۰ هزار شماره باشد که مجانی در ادارات، زندان‌ها، هواپیماها، پادگان‌های نظامی، مساجد و گاراژهای مسافربری تقسیم می‌کنند و در واقع بولتن مجانی اخبار مبارزه با مردم است! حالا همین روزنامه، بعنوان بزرگترین روزنامه و موسسه مطبوعاتی، بنا به اطلاعیه وزارت ارشاد اسلامی بزرگترین سهمیه کاغذ را هم از دولت می‌گیرد!

ما همین را می‌خواهیم، یعنی متکی به همان سه اصلی که رهبر هم قبول کرده و گفته اصلاحات یعنی مبارزه با فساد، تبعیض و فقر، بروند سراغ همین مسائل و آنها را برای مردم افشاء کنند. حالا که حداقل این سه محور را پذیرفته‌اند، همان را عمل کنند! تبعیض یعنی اینکه یک موسسه انتشاراتی، تبدیل به یک موسسه اقتصادی– امنیتی بشود و سهمیه کاغذ روزنامه‌هائی که تیراژ آنها بیشتر از کیهان است از آنها گرفته شود و به این روزنامه برای دفاع از تبعیض، دفاع از رانت‌خواری، دفاع از فساد حکومتی داده شود. اگر مسائل اینگونه مطرح نشود، آنوقت همین آقای حسین شریعتمداری پرچمدار مبارزه با فقر می‌شود. یعنی از غفلت اصلاح طلبان در جهت گول زدن و فریب دادن همان بدنه نیروهای نظامی و سپاهی که پیشتر ضرورت جلب آنها به جنبش را برایتان گفتم استفاده می‌کند. یعنی عوامفریبی می‌کند. خودش رانت خوار است، خودش و دوستانش در جمعیت موتلفه اسلامی و در آستانقدس رضوی و در کمیته امداد امام باعث و بانی فقر و فلاکت در کشور است، آنوقت پرچمدار مبارزه با فقر هم می‌شود. خودشان زمینه ساز سقوط فرهنگی جامعه شده‌اند و شرایطی را بوجود آورده‌اند که در میان بخش قابل توجهی از نسل جوان کشور "امریکا" به یک "ایده‌آل" تبدیل شده، آنوقت دم از مبارزه با امریکا هم می‌زنند. خودشان ضد انقلابند، آنوقت اشکوری را بر صندلی اتهام می‌نشانند! بنابر همین نکاتی که برایتان گفتم است که ما معتقدیم اصلاح طلبان در سه سال گذشته از بیان صریح و بی پرده این واقعیات غفلت کردند و در بسیاری موارد تنها توانستند نقش خنثی‌کننده حملات جناح مقابل را ایفاء کنند و دم به دم به همان عرصه‌ای کشیده شوند که نیروی مقابل تعیین می‌کند. ابتکار عمل را همیشه در اختیار نداشتند. بنابراین می‌بینید که از همه ظرفیت‌های مبارزه مسالمت آمیز و افشاگری که محور اساسی این شکل از مبارزه است استفاده نشده‌است.

در جریان همین ماجرای پرونده باصطلاح نوار سازان، یعنی همان پرونده‌ای که برای اعترافات "فرشاد امیر ابراهیمی" تشکیل شده، کمیسیونی برای تحقیق در مجلس تشکیل شد. انواع کارشکنی‌ها را علیه ادامه کار این کمیسیون کردند، که حتما اطلاع دارید. بالاخره مخبر و رئیس این کمیسیون که آقای "محسن آرمین"، نماینده تهران و سردبیر نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است، دهان گشود و گفت که رئیس کل دادگستری تهران، یعنی حجت‌الاسلام "علیزاده" اجازه نمی‌دهد اعضای این کمیسیون پرونده را بخوانند و می‌گوید مجلس حق تشکیل چنین کمیسیونی را ندارد. آقای آرمین برای نخستین بار دهان گشود و گفت که این آقای علیزاده قبلا در سرخس پدر کشاورزان را درآورده و مجلس سوم یک کمیسیون تحقیق برای رسیدگی به کارهای ایشان تشکیل داد و رسیدگی هم کرد. آقای آرمین گفت که آقای علیزاده خاطره خوبی از کار تحقیق مجلس ندارد و به همین دلیل با کمیسیون کنونی هم مخالفت می‌کند.

خب، در این اظهارات نکات آشکار و پنهان جالبی وجود دارد که برای اولین بار فاش می‌شود. در اینجا مشخص می‌شود که کمیسیون مجلس سوم علیه این آقای علیزاده رای داده‌است. اگر موافق او رای داده بود که ایشان خاطره بد نداشت! بعد هم مشخص شد که ایشان در سرخس زمیندار است و پدر کشاورزان را درآورده‌است.

از اینجا به بعدش را مطبوعات باید دنبال می‌کردند، مهاجرین سیاسی باید دنبال می‌کردند و فشار می‌آوردند تا افشاگری‌ها در داخل کشور هم انعکاس پیدا کند. باید مشخص شود که براساس کدام مناسبات "رانتی" ایشان که محکوم کمیسیون تحقیق مجلس سوم است یکباره از مشهد به تهران اعزام شده و در راس دادگستری مرکز نشسته و احکام بستن مطبوعات را به استناد قانون زمان شاه صادر می‌کند. مردم باید بدانند که یک زمیندار بزرگ دادگستری مرکز را دراختیار گرفته و دست در دست تجار بزرگ علیه مطبوعات و آزادی آنها عمل می‌کند. این پیگیری را باید دنبال کرد. باید دانست که این آقای علیزاده و هر کس دیگری که از خراسان به تهران اعزام می‌شود تا پست و مقام بگیرد بدون اجازه و فرمان آیت‌الله طبسی نیست. بنابراین آقای علیزاده را آیت‌الله طبسی بر مسند دادگستری کل مرکز نشانده‌است. به این ترتیب است که بتدریج مردم آن هزار فامیل، آن مافیای اقتصادی– سیاسی و سران واقعی آن جبهه مخالفان اصلاحات و صادرکنندگان فرمان قتل و کشتار و بستن و زندانی کردن را می‌شناسند. ما نمی‌رویم دنبال این مسائل، بلکه در سطح رویدادها و انعکاس آنها و یا محکوم کردن آنها باقی می‌مانیم و حرف‌های تکراری را باز هم تکرار می‌کنیم.

مثلا ما اطلاع داریم و در شماره ۱۰۰ خودمان هم نوشتیم که جلسه تصمیم‌گیری در باره بستن مطبوعات، در مشهد و در جلسه‌ای با حضور همین آقای علیزاده، آیت‌الله طبسی، رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله شاهرودی، حجت‌الاسلام علی رازینی و آیت‌الله مرتضوی گرفته شد و پس از آنست که رهبر پس از باز گشت از مشهد در مصلای تهران سخنرانی کرد و فرمان آن را صادر کرد و طرح از قبل تهیه شده و به تصویب رسیده، بلافاصله توسط همین حجت‌الاسلام علیزاده که محکوم کمیسیون تحقیق مجلس سوم است به اجرا گذاشته شد.

ما چه باید بگوئیم و چه باید بکنیم؟ ما می‌گوئیم همینجا را بگیرید، همین پرونده آقای علیزاده را رو کنید، تا معلوم شود چرا ایشان می‌خواهد گردن آقای اشکوری را بزند! ایشان گردن می‌زند چون از زمین‌هایش می‌خواهد دفاع کند! ماجرا به همین سادگی است و این را مردم باید بدانند تا تکلیفشان را با این جریان برای همیشه روشن کنند. نوشتن یک خط کافی است: «**نتیجه تحقیق مجلس سوم در باره علیزاده را اعلام کنید!**»

شما هم با استفاده از همان بخش از رادیوتان که در ایران شنیده می‌شود، روی همین شعار کار کنید، از مردم خراسان بخواهید تا اطلاعاتشان را در اختیار شما بگذارند تا از رادیو پخش کنید. اینکار بیشتر تاثیر گذار است و یا چند هفته تلاش هیجان انگیز برای بیرون کشیدن چند صد نفر در خیابان‌های تهران و بعد هم هیچ!

شما یقین داشته باشید، اگر این افشاگری‌ها از این مسیر پیش برود، هیچ نیازی به دعوت‌های هیجان انگیز برای به خیابان آمدن مردم نیست. شما مردم را، توده‌های وسیع و محروم مردم را، نیروهای نظامی و بویژه بدنه آنها را از این واقعیات آگاه کنید، آنوقت نیازی به دعوت‌های رادیوئی نیست، مردم خودشان می‌دانند چه وقت، زمان چه کار و عملی است و چگونه باید حقشان را بگیرند و حق دیگران را هم کف دستشان بگذارند.

اصلاحات باید با نان شب مردم پیوند پیدا کند!

اصلاحات باید با نان شب توده مردم ارتباط پیدا کند تا ادامه آن بازگشت ناپذیر شود؛ یعنی همان اصلاحاتی که امثال یوسفی اشکوری می‌گویند، یعنی اصلاحات انقلابی! شما هم می‌بینید که بیان و تبلیغ این اصلاحات چقدر برای طرف مقابل سنگین است. این سنگینی را در کیفرخواستی که برای یوسفی اشکوری صادر کردند ببینید!

خدابخشیان: نکته جدیدی است. شما اشاره به شعارهائی برای اصلاحات می‌کنید که فقط خواست‌های نخبگان را برای آزادی در بر نمی‌گیرد بلکه مجموعه و عمق جامعه را در نظر دارد!

راه‌توده: این دو باید با هم پیش برود. یعنی برای آزادی‌ها باید با تمام نیرو کوشید و از آزادی استفاده کرد برای تعمیق جنبش و بسیج توده‌های مردم در جهت ایجاد تحولات اساسی و این بسیج توده‌ای مردم هم ممکن نیست، مگر با افشای مافیای اقتصادی، انعکاس اخبار تحولات و جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان، اخبار مربوط به تجربه ده سال گذشته جنبش‌های مقاومت در برابر جهانی شدن سرمایه‌داری. ما باید به مردم نشان دهیم که مقاومت جهانی، در حزب‌الله لبنان و در چهار تا بمب منفجر کردن خلاصه نشده‌است، انقلاب آن نیست که آقایان کردند و می‌گویند. جنبش کنونی مردم ایران هم باید با جنبش جهانی در امریکای لاتین، در آسیای جنوب شرقی، در افریقا، در روسیه و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، با جنبش‌های اجتماعی در اروپا و امریکا و خلاصه در همه جای جهان در پیوند قرار بگیرد، از آن‌ها آگاه باشد. ما صحبت و دفاع از اصلاحات انقلابی می‌کنیم!

ما معتقدیم در این سه سال اخیر، از مطبوعات و از امکاناتی که وجود داشت دراین زمینه باندازه کافی استفاده نشد. در روزنامه‌ها شما گزارش‌هائی در باره وضع بد درمان و بهداشت، گرانی‌ها، صف اتوبوس، بیکاری جوان‌ها و سرگردانی آنها در پارک‌ها وامثال این نوع گزارش‌ها می‌توانستید پیدا کنید، مخصوصا در روزنامه "صبح‌امروز" که مدیرمسئولش "حجاریان" را ترور کردند و از پا انداختند، اما اینها هیچکدام به عمق نرفتند. به هزار فامیل نتوانستند بپردازند، نتوانستند پرونده خصوصی سازی و واگذاری و حراج کارخانه‌ها را باز کنند، نتوانستند بنیادها را یک به یک به مردم معرفی کنند و صاحبان آنها را نام ببرند، نتوانستند و یا نخواستند در باره شرکت‌هائی که وزارت اطلاعات و امنیت و سپاه پاسداران دراختیار داشتند و تجارت می‌کردند چیزی بنویسند، نتوانستند بصورت جدی از رهبری بخواهند که دستور بدهد تا کمیسیون ۹۰ مجلس در باره ثروت‌ها و غارت‌ها تحقیق کند و نتیجه این تحقیق را هم اعلام کند. در اینجاها بود که آنوقت معلوم می‌شد آیت‌الله موحدی کرمانی که نماینده ولی فقیه در سپاه است و یا سردار صفوی و دیگران و دیگران از گنج قارونی که به چنگ آورده‌اند دفاع می‌کنند و می‌خواهند گردن امثال گنجی بیچاره را که آه در بساط ندارد و از سپاه آمده بیرون بزنند و یا برای دفاع از ارزش‌های اسلامی! عمادالدین باقی بخاطر مبارزه ۲۰ ساله‌اش با حجتیه، که مافیای اقتصادی هم به آن وصل است به زندان افتاد و یا برای مقاله‌ای که در باره رد قصاص اعدام در روزنامه‌ها نوشت. ای کاش امثال گنجی و باقی و دیگران حداقل باندازه افشای پرونده قتل احمد خمینی و یا محفل نشینان صادرکننده فتوای قتل، محافل اقتصادی را هم افشاء کرده بودند. ای کاش این آقای سرحدی زاده که اکنون دبیر حزب کار اسلامی هم شده و از مسلمان‌های مبارز و با سابقه است، وقتی از هزار فامیل ثروت یاد می‌کند و خواهان مبارزه با آن می‌شود، با صراحت و در کنگره حزب و یا در اجتماع سراسری کارگران کشور، پرونده این هزار فامیل را باز کند. در اینصورت است که اصلاحات و ادامه آن از حمایت توده‌ای مردم برخوردار می‌شود، توده‌ای که سپاه و بسیج را هم شامل می‌شود!

من خدمت شما عرض کردم، که این افشاگری‌ها در نشریات غیر وابسته به طیف اصلاح طلبان حکومتی و حاشیه حکومتی دقیق تر از مطبوعات موسوم به دوم خردادی انجام شده‌است. مقاله‌ای را هم به نقل از "فصل سبز" و به قلم آقای ناصر زرافشان برایتان مثال آوردم، که می‌نویسد تجمل پرستی حیرت انگیزی در میان همین طفیلی‌های هزار فامیل رواج یافته، بطوری که نمی‌دانند با ثروت بادآورده‌شان چه بکنند. با کمترین سواد و با کمترین زحمت و سن و سال‌های کم به این ثروت دست پیدا کرده‌اند. البته جا داشت می‌نوشتند که اینها اغلب آقازاده‌های آقایان هستند و آقایان برای فرار از بازخواست، اغلب به اسم نورچشمی‌هایشان ثروت را جمع کرده‌اند. ما امیدواریم، همانطور که در تحلیل و جمع‌بندی شماره ۱۰۰ خودمان هم پیش بینی کردیم، اصلاح طلبان حکومتی در پیوند عملی با اصلاح طلبان خارج از حاکمیت، به اصلاحات عمق توده‌ای و اقتصادی هم بدهند و برای اصلاحات انقلابی یک زره فولادین بسازند. هر نوع مماشات در این عرصه، کمک به پنهان ماندن مافیای ضد اصلاحات در پشت نقاب تزویر و ریای دفاع از ارزش‌هاست. باید چنان عمل کرد، که این مافیا ناچار شود چهره واقعی خود را نشان دهد و از بکار بردن واژه‌ها و شعارهای انقلابی برای پنهان کردن خودش و گول زدن توده مردم ناامید شود و علنا و صراحتا بگوید کیست! بگوید که می‌خواهد دفتر انقلاب ۵۷ را جمع کند، بگوید که بساط جمهوریت را می‌خواهد جمع کند، بگوید که می‌خواهد حلقه نوکری امپریالیسم جهانی را به گوشش بیاویزد، بگوید که از ابتدا هم با انقلاب موافق نبود، بگوید که طرفدار نظام سلطنتی و حکومت فئودالی است، بگوید که می‌خواهد سلطنت شیعه در ایران براه بیاندازد. همه این اندیشه‌هایش را که اکنون پشت شعارهای ارزش‌های دینی پنهان کرده، آشکارا و بدون استفاده از این نقاب و از این چهره بیان کند. بگوید که برای پول نفت کیسه دوخته، بگوید که برای به جیب زدن پول حاصل از نفت بشکه‌ای ۴۰ دلار لحظه شماری می‌کند، بگوید که برای ۶ میلیارد دلار مازاد درآمد دولت خاتمی خواب و خیال دارد و می‌خواهد آن را از چنگ دولت درآورده و بر نقدینگی‌اش بیافزاید و به حساب‌های بانکی‌اش در دوبی منتقل کند.

شما نگاه کنید، در تمام این دوران سه ساله، هیچ نشریه‌ای نرفت در باره شرکت‌های تجاری ایرانی مستقر در دوبی گزارشی تهیه کند، به بانک‌های دوبی سری بزند، تجارت‌خانه‌ها را یک نیم نگاهی بیاندازد و به مردم بگوید وابستگان و مدافعان هیات موتلفه اسلامی در دوبی چه می‌کنند! آن تلویزیونی که در ایران گرفته می‌شود، بجای رقص و آواز لس‌آنجلسی که طرفدارانی هم در میان اقشار معینی از جامعه کنونی ایران دارد، اگر فیلم همین شرکت‌ها و فعالیت‌های تجار ایرانی در دوبی و ابوظبی و کویت را پخش می‌کرد عمل بسیار تاثیر گذارتری را انجام داده بود. شما از مردم بخواهید تا عکس و

فیلم از خانه‌های افسانه‌ای آقایان بگیرند و برایتان بفرستند تا در این تلویزیون به نمایش بگذارید و همه ببینند. اینطوری روی جنبش خیلی بیشتر اثر می‌توانید بگذارید و به کمک اصلاحات و اصلاح طلبان بروید. اینطوری کار ریشه‌ای و اساسی کرده‌ایم!

خدابخشیان: در باره روسیه، یک محققی نوشته که در آنجا انقلاب تبهکاران اتفاق افتاد. با شنیدن آنچه که شما می‌گوئید انسان احساس می‌کند مافیای تبهکاران بر انقلاب ۵۷ سوار شده‌است. عرصه‌ای که شما برای آینده جنبش ترسیم می‌کنید، در واقع دعوت به انقلابی است علیه تبهکاران. اگر وضع همانگونه که شما می‌خواهید و توصیه می‌کنید پیش برود، ما شاهد برخوردهای خونین در ایران نخواهیم بود؟

راه‌توده: ما از همان ابتدا و درعین حال که روند مسالمت آمیز تحولات را تائید و حمایت کردیم، پیش‌بینی هم کردیم که جابجائی و تحول اساسی در جمهوری اسلامی باحتمال بسیار، سرانجام با برخوردهای تند انجام خواهد شد. هنوز هم بر سر این عقیده خودمان هستیم و بسیار بعید می‌دانیم که این مافیا به این آسانی دست از قدرت بکشد و سرمایه‌داری غارتگر تجاری هم به این آسانی تسلیم رای و نظر مردم شود. اتفاقا تمام تاکید ما بر ضرورت هرچه بیشتر مردم را به صحنه اصلاحات کشاندن و بویژه جلب نیروهای مسلح به جنبش اصلاحات و باز کردن چشم آنها به روی عمق حقایق برای تغییر توازن نیروها در حد و توانی است که برخورد نهائی با کمترین عوارض برای جامعه و مردم پشت سر گذاشته شود. یگانه راه‌حل نرفتن به سمت جنگ داخلی هم همین است. من باز هم در اینجا به ضرورت جلب و جذب نیروهای مسلح به جنبش مردم تاکید می‌کنم و نشانه‌های بسیاری هم وجود دارد که عملی بودن این امر را نشان می‌دهد.

ببینید! این فقر و تبعیض و فساد، که حالا دیگر در نشست سران سه قوه با رهبر و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هم رسما به آن اعتراف شده در کشور "اکوادور" هم هست، در برزیل هم هست، درهمین پاکستان کنار کشور خودمان هم هست و صبح به صبح رفتگرها جنازه از پارک‌ها و گوشه خیابان‌ها جمع می‌کنند. اما ایران امروز، اکوادور و پاکستان نیست. ایران یک انقلاب بزرگ را پشت سرگذاشته و زمان زیادی هم از این انقلاب نگذشته و نسل انقلاب هنوز زنده‌است. مردم ما ۲۰ سال است که با این انقلاب و پستی، بلندی‌های آن زندگی می‌کنند، جنگ را دیده‌اند، نسل اول انقلاب و بویژه مذهبیون آن خیانت به انقلاب را شاهد بوده‌اند، قشربندی در میان مذهبیون، روحانیون، سیاستمداران، انقلابیون اولیه را دیده‌اند. ما نمی‌توانیم با معیارهای ۲۲ سال پیش جامعه امروز ایران را ارزیابی کنیم. درجامعه ما ظرفیت انقلابی همچنان باقی است، چشم و گوش مردم بسیار باز شده و این آگاهی حتی قابل مقایسه با سال انقلاب هم نیست. همین که مخالفان تحولات و سران مافیای اقتصادی- سیاسی هنوز ناچارند خودشان را پشت شعارهای انقلابی پنهان کنند و امثال عسگراولادی هم ناچار است از انقلاب سخن بگوید، خودش بزرگترین نشانه این امر است. این ظرفیت فقط در میان مردم عادی نیست، بلکه در میان نیروهای نظامی هم هست، در کارخانه‌ها هم هست، در میان معلمین و دانشگاهیان، درمیان روحانیون، درمیان زنان و خلاصه در میان همه طبقات و اقشار اجتماعی وجود دارد. با ضد انقلابی که زیر شعارهای به ظاهر انقلابی و ارزشی به جنگ اصلاحات آمده، اتفاقا باید با همان شعارها به مقابله برخاست و دراین میان هم دقیقا توضیح داد که ماهیت شعارها چیست؟ انقلاب کدام است؟ به همین دلیل است که ما می‌گوئیم وقتی می‌گویند اصلاحات را در حد مبارزه با فساد، فقر و تبعیض پذیرفته‌ایم، نمی‌توانند با سرکوب مردمی که علیه همین سه محور به میدان آمده‌اند و آزادی می‌خواهند تا بگویند چه بر سرشان آمده و انقلابشان چگونه به بیراهه کشانده شده مدعی اصلاحات هم بشوند. کوسه و ریش پهن که نمی‌شود! بالاخره این تضاد در یکجائی باید حل شود. تضاد شعار مبارزه با فساد، مبارزه با فقر و مبارزه با تبعیض و آنوقت سرکوب مردم برای ادامه تسلط مافیائی که این سه را با خود به جامعه آورده است! ما می‌گوئیم بر فرض که نیروی نظامی را به خیابان هم کشاندند، بعدش به همین نیرو چه خواهند گفت؟ آنها خواهند پرسید که ما را بیرون آوردید که با فقر و فساد و تبعیض مبارزه کنیم، خوب پس کو؟ یکی از دلائلی که آنها در تمام این سه سال اخیر نیمه کودتا را به کودتا ترجیح داده‌اند، همین امر بوده‌است. در همین رابطه نیمه کودتا هم بتدریج با بن بست روبرو خواهند شد. منظور در واحدهای نظامی و باصطلاح خودشان نیروهای ارزشی است. همین نیروها می‌بینند که با گرفتن روزنامه‌نگارها و بستن روزنامه‌ها فساد و فقر و تبعیض درجامعه از بین نرفت، آنقدر از بین نرفت که رهبر جمهوری اسلامی به آن اعتراف کرد. حالا هاشمی رفسنجانی برود در نماز جمعه‌های تهران و در غیاب مطبوعاتی که می‌توانستند سخنان او را نقد کنند و جوابش را بدهند مدعی شود که «**نسبت به دوران سازندگی ظلم شد!**» و به خاطر این ظلم باید کشت و کشتار دهه ۶۰ را تکرار کرد! روزنامه ها نیستند که بنویسند اما مردم که خودشان بین خودشان صحبت می‌کنند. همین مردم می‌پرسند این چه دوران سازندگی و چه ظلمی به این دوران است که در همان جلسه سران سه قوه که ایشان هم در آن بوده، رهبر اعتراف به تبعیض، فقر و فسادی می‌کند که عمدتا در همین دوران سازندگی شکل گرفت. ایشان بالاخره یک روزی باید حساب پس بدهد که آن پول‌هائی که از صندوق‌بین‌المللی قرض گرفت چگونه به جیب تجار و تکنوکرات‌های نوکیسه رفت و از دل آن مافیای قدرت، اقتصاد و جنایت بیرون آمد؟

بنابراین مردم می‌بینند و می‌پرسند که رفع تبعیض و فقر و فساد با دستگیری روزنامه نگارها چه ارتباطی دارد؟ اینها را دستگیر کردید، بحران اجتماعی که حل نشد. بحران به جای خودش باقی است.

یک نکته بسیار مهم دیگری که حتما باید بخاطر داشته باشیم و در جهت آن عمل کنیم، مقابله با اندیشه کودتاست. آنقدر باید طرح‌های کودتائی را خنثی کرد و آنقدر باید نیروی نظامی را از زیر چنگ آنها بیرون آورد، تا سرانجام اندیشه کودتا را فراموش کنند و یقین حاصل کنند که این عمل نه انجام شدنی است و نه ممکن! یکی از بزرگترین هوشیاری‌ها دراین عرصه، اجازه ندادن به مخالفان تحولات برای نظامی کردن اوضاع کشور است، آنقدر باید به این ستیز فرسایشی ادامه داد تا اندیشه کودتا فرسوده شده و اجبارا از دستور کار آقایان خارج شود!

خدابخشیان: بنابراین، این سئوال مطرح می‌شود که این مردم را چه کسی باید رهبری کند؟ اینکه مردم بسیج شوند درست! اما رهبری چه می‌شود؟ تا وقتی روزنامه‌ها بودند، خب، این نقش را تا حدودی ایفاء می‌کردند!

تمام دیوارهای شهر، روزنامه مردم است!

راه‌توده: من از هرکس دیگری که این سئوال در ذهنش مطرح است می‌پرسم که «مگر در سال ۵۶ و ۵۷ روزنامه‌ای وجود داشت؟» من نمی‌خواهم شرایط کنونی را با شرایط انقلابی سال ۵۷ مقایسه کنم، اما این سئوال در برابر آن سئوال خود به خود پاسخی را در خودش دارد. مردم خودشان راهش را پیدا خواهند کرد. گفت وقتی جان آدم به لبش رسید، راه حل خلاصی جانش را هم پیدا می‌کند. بقول زنده یاد "نصرت‌رحمانی" « **قفل یعنی که کلیدی هم هست، قفل یعنی که کلید**». شما و شنوندگانتان حتما می‌دانید که رحمانی این شعر را در همان سال‌های سکوت و یخبندان بعد از کودتای

۲۸ مرداد و در پاسخ به روحیه‌های درهم کوبیده شده و امیدهای برباد رفته گفته بود. در پاسخ به آن فضای قفل شده بعد از ۲۸ مرداد. دیدیم که مردم راهش را در سال ۵۶ و ۵۷ پیدا کردند.

هنوز دیوار کوچه‌ها و خیابان‌ها را که از مردم نگرفته‌اند، کف خیابان‌ها را که از مردم نگرفته‌اند، سقف و بدنه اتوبوس‌ها که هست. اینها خودش هر کدام یک روزنامه سراسری با چند میلیون تیراژ است!

ما باید بکوشیم از امکانات جانشین استفاده کنیم و آنها را در خدمت جنبش مردم در آوریم. مثلا اگر همین امکان کم نظیری که رادیوی شما برای رساندن صدایش به داخل کشور در اختیار دارد، در خدمت جنبش مردم قرار بگیرد، فکر می‌کنید کم چیزی است؟ من تاکید می‌کنم که اگر در خدمت جنبش قرار بگیرد، نه اینکه درخدمت میل و آرزوی ما برای به خیابان آمدن مردم قرار بگیرد و عملا هم بعد از مدتی کاربردش را در داخل کشور از دست بدهد، چون با خواست و امکانات مردم هماهنگ نیست. حالا اگر از همین مردم خواستیم که اطلاعات خودشان را بدهند تا پخش شود، هرچه از این فساد و تبعیض می‌دانید بگوئید تا پخش کنیم و دیگران هم بدانند. از خود مردم بگیریم، به توده مردم و به جامعه ببریم. این نتیجه دراز مدت می‌دهد!

می‌خواهم بگویم که وسائل ارتباط جمعی جایگزین روزنامه‌های بسته شده را باید پیدا کرد و از آن استفاده کرد. از همین شبکه اینترنت، که البته فعلا اقشار معینی به آن دسترسی دارند و توده‌ای و توده‌گیر نیست اما بهر حال یک امکان است، باید استفاده کرد، رادیو یک امکان است، از این رفت و آمد مسافران به داخل و خارج باید استفاده کرد. اما این بهره‌گیری از امکانات موجود وقتی در میان مردم جا باز خواهد کرد که صمیمانه درخدمت واقعیات جامعه باشد و صمیمانه در مقابله با مخالفان جنبش مردم عمل کند.

مثلا، یکی از صحنه‌های بسیار جدی مقابله مخالفان جنبش با جنبش مردم، جلوگیری از شرکت خاتمی در دور دوم انتخابات است. به انواع حیله‌ها در این زمینه متوسل شده‌اند. ما باید از خودمان سئوال کنیم، که اولا اشکال این توطئه کدام است و چگونه باید آن را افشاء کرد و مردم را آگاه کرد؟ و پیش از آن به خودمان پاسخ بدهیم که انتخاب مجدد محمدخاتمی در انتخابات آینده به سود جنبش هست یا نه؟

با تمام نیرو باید از خاتمی دفاع کرد، نه آنکه با ایجاد تردید در میان مردم برای شرکت درانتخابات، عملا او را تضعیف کرد!

پاسخ سئوال دوم، در شناخت ریشه‌های حیله‌ایست که برای جلوگیری از انتخاب مجدد او به ریاست جمهوری وجود دارد. یعنی اگر تا سر حد بزرگترین ماجراجوئی‌ها و خیانت‌ها نمی‌خواهند بگذارند خاتمی دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شود، پس چه وظیفه‌ای مهمتر در برابر جنبش، برای خنثی کردن این حیله‌ها و دوباره بر کرسی ریاست جمهوری نشاندن خاتمی؟

ما وقتی تکلیفمان را با این مسئله روشن کردیم و به نتیجه قطعی رسیدیم، آنوقت با تمام نیرو وارد میدان می‌شویم. خاتمی را نه تنها انتخاب می‌کنیم، بلکه با تشویق مردم به حمایت همه جانبه از او درانتخابات آینده، آراء او را بالا می‌بریم و مواضع حکومتی او را برای پیشبرد اصلاحات تقویت می‌کنیم. اصلاحات با جنبش مردم و حضور مردم در صحنه جلو می‌رود. خاتمی هم که تا حالا گفته به وعده‌هایش پایبند است و خلاف آن هم دیده نشده، بنابراین باید کوشید او را به عنوان سخنگوی این مرحله از جنبش مردم تقویت و حمایت کرد. جنبش اگر بتواند انتخابات آینده ریاست جمهوری را با انتخاب مجدد خاتمی و با آرائی بیش از دوم خرداد قبلی به یک رفراندوم اصلاحات تبدیل کند، یک پیروزی بزرگ بدست آورده‌است. مخالفان جنبش، از یک مسئله بسیار نگرانند و آن وجود و حضور شخصیتی با رای آگاهانه مردم درحاکمیت است. این تجربه‌ایست که آنها از دوران آیت‌الله خمینی دارند و آنقدر نگران تکرار آن هستند که سر احمد خمینی را هم برای جلوگیری از تکرار آن زیر آب کردند.

خب، ابتدا ما باید تکلیف خودمان را با این سئوال روشن کنیم که وقتی مخالفان جنبش با تمام قدرت و توان می‌خواهند جلوی دوره دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی را بگیرند، وظیفه ما چیست؟ آنها که به سود جنبش چنین نمی‌کنند! آنها که نمی‌خواهند آقای خاتمی نباشد و شخصیت دیگری باشد که اصلاحات را خوب‌تر پیش ببرد!

یک اظهار نظری این آقای "محمدرضا باهنر" در یکی از سخنرانی‌های اخیرش کرده که در مطبوعات هم منتشر شد. خیلی جالب است و حیف که مطبوعات داخل کشور پیرامون آن چیزی ننوشتند. ایشان گفته‌است که در انتخابات ریاست جمهوری آینده مردم رئیس جمهوری را انتخاب خواهند کرد که با لیاقت‌تر باشد. این لیاقتی که ایشان در جستجوی آنست، همان لیاقتی است که ناطق نوری دارد و ایشان هم پیشکار انتخاباتی اش بود. یعنی بگیر و ببند و بکش. شما یادتان هست که در مراسم تشییع جنازه اسدالله لاجوردی، این آقای ناطق نوری بعنوان سخنران چه روضه‌ای خواند؟ منظور ایشان از لیاقت حتما این نیست که اختیارات نیروهای انتظامی را از رهبر بگیرد، متخلفین از قانون اساسی را به دادگاه قانون اساسی بکشاند، وقتی آیت‌الله یزدی در نماز جمعه تشویق به اسیدپاشی به صورت دختران می‌کند او را به دادگاه فرا بخواند، وقتی در حسینه‌های تیمی فتوای قتل در تاریکی صادر می‌شود و همین آقای باهنر هم یکی از گردانندگان این نوع مجامع و گروههاست آنها را به محاکمه بکشاند. لیاقت از نظر ایشان، این نوع لیاقت‌ها نیست، بلکه لیاقت آنست که جنبش مردم را به خون بکشد. واقعا مردم به چنین لیاقتی رای می‌دهند؟

می‌بینید که از هر طرف و با انواع ترفند ها می‌خواهند یک رئیس جمهور، به زعم و نظر آقای باهنر "**لایق**" را جانشین آقای خاتمی کنند. حالا تکلیف ما بعنوان طرفداران اصلاحات چیست؟ باید با تبلیغاتی که می‌کنیم و سیاست‌هائی که داریم، درعمل آب به آسیاب آقای باهنر بریزیم و یا برعکس؟

اگر همگی قبول داریم که آقای خاتمی انسانی است استوار بر سر اعتقادات و وعده‌هایش به مردم، از فرصتی که پیش می‌آید، باید مواضع او را برای پیشبرد وعده‌هایش تقویت کنیم. یعنی مردم را در وسیع‌ترین حد ممکن بسیج کنیم که درانتخابات شرکت کرده و به وی رای بدهند. با این کار ما به دو نتیجه می‌رسیم:

اولا مواضع خاتمی را تقویت کرده‌ایم و دست رد به همه توطئه‌ها و تبلیغات و تصورات مخالفان جنبش که فکر می‌کنند مردم را می‌توانند آلت دست خودشان بکنند گذاشته‌ایم،

ثانیا، انتخابات آینده ریاست جمهوری را به یک رفراندوم اصلاحات تبدیل کرده‌ایم. یعنی مردم رفته‌اند و بیش از چهار سال قبل به کسی که می‌گوید باید اصلاحات در مملکت صورت بگیرد، باید آزادی باشد، باید رانت خواری نباشد، باید مخالف بتواند حرفش را بزند رای داده‌اند.

اگر ما این تحلیل را قبول داشته باشیم، از همین حالا باید وارد میدان شویم، نباید صبر کنیم تا شب انتخابات یک اطلاعیه واعلامیه بدهیم و با شرط و شروط منت گذاشته و درانتخابات شرکت کنیم.

برای آنکه وارد صحنه شویم، ابتدا باید ببینیم ترفندها و حیله‌های مخالفان تحولات کدام است، تا ببینیم ما چه می‌توانیم بکنیم و با افشای آنها چگونه می‌توانیم به کمک مردم بشتابیم.

غارتگران و سرکوبگران می‌خواهند انتخابات را تحریم کنند تا بعد از آن مدعی داشتن اکثریت شده و خاتمی را برکنار کنند و جنبش را به خون بکشند!

آنها به دو حالت می‌اندیشند: حالت اول آنست که بتوانند پیش از انتخابات، فضای کشور را نظامی کرده و انتخابات را از صورت مسئله پاک کنند و خاتمی را هم همراه مجلس ششم کنار بگذارند.

حالت دوم آنست که در صورت عدم موفقیت در طرح اول، با تمام قوا بکوشند آرای خاتمی را پائین بیآورند و زمینه را برای برکناری او بعد از انجام انتخابات فراهم کنند.

در حالت اول، آقایانی که دم از مبارزه با اسکتبار جهانی می‌زنند و در واقع برای همین استکبار آغوش گشوده‌اند، از حمله نظامی به ایران، بالا گرفتن جنگ در منطقه، گسترش جنگ افغانستان به داخل خاک ایران، دخالت مستقیم نظامی امریکا در امور افغانستان و هر حالت دیگری شبیه آن استقبال می‌کنند. حتی شاید از سر ساده‌لوحی تصور کنند در صورت دخالت نظامی امریکا در بخشی از خاک ایران هم می‌توانند از این حالت به سود خودشان استفاده کنند. یعنی ابتدا و به بهانه جنگ، دولت را کنار گذاشته و دولت جنگی تشکیل بدهند و به جنبش یورش بیآورند. در مرحله دوم با دادن همه نوع امتیاز به امریکا و هر متجاوز دیگری موقعیت حکومتی خودشان را تثبیت کنند. آنها روی دادن همه نوع امتیاز نفت حساب کرده‌اند و برای خودشان هم سهمی از این نفت در نظر گرفته‌اند. یعنی رفتن به سمت همان تجارتخانه منطقه که آرزویشان بوده و هست. آخر خط استکبار ستیزی آقایان همینجاست! بنظر ما، آنها بدرستی فهمیده‌اند که جنگ جدیدی که در خاورمیانه شروع شده، در نهایت خودش ایران را هدف گرفته و از حالا روی این بحران خطرناک نظامی در منطقه، برای خودشان حساب باز کرده‌اند و می‌خواهند از آن هم برای حفظ حکومت خودشان و ادامه غارت جامعه استفاده کنند! طرح موزائیکی کردن ایران، از جمله طرح‌های پیشنهادی "برژینسکی" برای منطقه خلیج و خاورمیانه‌است و همیشه باید این طرح را بخاطر داشت.

در حالت دوم خواهند کوشید با ایجاد رعب و وحشت در میان اقشار میانه مردم در شهرهای بزرگ از یک طرف و تبلیغ نا امیدی در میان مردم برای شرکت درانتخابات، تعداد شرکت کنندگان درانتخابات را تا آنجا که در توان دارند پائین بیآورند. خودشان هم اعلام کرده‌اند که در انتخابات شرکت نخواهند کرد! یعنی همین گروه‌های همسو با موتلفه اسلامی، یعنی تشکل زیر دست آقای محمدرضا باهنر چنین تهدیدی کرده‌است. در حقیقت آنها می‌خواهند انتخابات را مثلا تحریم انقلابی کنند. همان کاری که چهار سال پیش بعضی از سازمان‌های سوپر انقلابی در مهاجرت کردند. آنها با این باصطلاح تحریم یک هدف خاصی را دنبال می‌کنند. آنها سعی خواهند کرد در عین انواع فشارها برای جلوگیری از رفتن مردم به پای صندوق‌های رای، آراء خاتمی را بشدت پائین بیآورند و با اعلام تحریم، بعد از انتخابات آن تعداد از واجدین شرایط را که درانتخابات شرکت نکرده‌اند را به تحریم خود و به حساب آراء خود بگذارند و بگویند آراء ما بیشتر است و سپس متکی به این حقه بازی عملا وارد کارزار برکناری خاتمی به بهانه رای کم او و رای تحریم خود بشوند. مثلا اگر ۷ میلیون در انتخابات شرکت کردند و ۲۸ میلیون از واجدین رای در انتخابات شرکت نکردند، آنها تبلیغات را اینطور شروع خواهند کرد که ما ۲۸ میلیون رای داریم اما رئیس جمهور انتخاب شده فقط ۷ میلیون. پس ما حق داریم رئیس جمهور را برکنار کرده و رئیس جمهور خودمان را جای آن بگذاریم. یعنی آقای رجائی خراسانی و یا شخص دیگری شبیه او را که امریکا هم تائید کند! در این صورت هم باز به فضای نظامی متکی خواهند شد، چون خودشان خوب می‌دانند مردم رای، نظر و تمایلشان به کیست و چه می‌خواهند اما نتوانسته‌اند آزادانه بروند و این نظر را در صندوق رای بیاندازند!

این حقه بازی را بعد از انتخابات مجلس ششم هم کردند. همین حسین شریعتمداری در اولین سرمقاله‌ای که بعد از انتخابات مجلس ششم نوشت، همین سوژه را بکار برد که ۱۲ میلیون از مردم محروم و مستضعفین در انتخابات شرکت نکرده‌اند و ما باید روی همین ۱۲ میلیون حساب کنیم و آنها را بسود خودمان به میدان بیآوریم. یکباره، جریان موتلفه اسلامی شد طرفدار مستضعفان!

موتلفه اسلامی و کودتاچی‌ها از حالا برای امریکا پیام فرستاده‌اند!

حالا به یک بازی دیگر نگاه کنید. رهبران موتلفه، که خودشان پشت سر این اعلام تحریم گروه‌های همسو هستند و اساسا مغز متفکر موتلفه همین باهنر و مرتضی نبوی مدیرمسئول و سردبیر روزنامه رسالت هستند و احتمالا هم بعدا اگر مسئله توطئه تحریم خوب پیش رفت به آن خواهند پیوست، آن روی دیگر سکه را از حالا به نمایش گذاشته‌اند. آنها اعلام کرده‌اند که اولا حتما نباید روحانی برای ریاست جمهوری کاندیدا شود و بعد هم کاندیدای خودشان را "رجائی خراسانی" اعلام کرده‌اند. این درواقع قبل از آنکه به انتخابات ریاست جمهوری و مسائل داخلی ارتباط داشته باشد، یک پیام برای امریکاست. شما می‌دانید که این آقای رجائی خراسانی اولا مدت‌ها نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل بوده و ثانیا مشهور است به طرفداری خیلی محکم از برقراری رابطه دیپلماتیک با امریکا. ایشان وقتی در مجلس بود، همراه همین آقای مهاجرانی نامه‌ای خطاب به رهبر "خامنه‌ای" نوشت و توصیه کرد که تا قبل از ناچار شدن به سر کشیدن جام زهر، بهتر است این روابط برقرار شود. اشاره به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط آیت‌الله خمینی بود. رجائی انتخاب می‌شود و یا نمی‌شود و یا اصلا کاندیدا اعلام می‌شود و یا نمی‌شود اهمیت ندارد، آنها فقط خواستند به این طریق به امریکا پیام بفرستند که عزم ما برای سرکوب جنبش مردم، ارتباطی به مناسبات با شما ندارد و ما اتفاقا بیش از دولت کنونی طرفدار حل مشکلات و برقراری مناسبات با امریکا هستیم. اگر جنبش را سرکوب کنیم و دولت را برکنار، راحت‌تر می‌توانیم مناسبات را برقرار کنیم و ایران را حیاط خلوت شما کنیم. این حیاط خلوت هم همان تجارتخانه منطقه است!

افشای این ترفندها، آگاه کردن مردم، خنثی کردن طرح خانه‌نشین کردن مردم در انتخابات آینده ریاست جمهوری، بسیج مردم برای رفتن به پای صندوق‌ها و رای به آقای خاتمی و در واقع شرکت در رفراندوم اصلاحات کار سازتر است و یا شرح مصیبت‌ها و نا امید کردن مردم از شرکت درانتخابات و دادن رای به آقای خاتمی؟

شما کافی است حرف دل مردم را بزنید تا ببینید چگونه به دل آنها می‌نشیند، دهان به دهان می‌پیچد و روی دیوار شهرها و اتاق اتوبوس‌ها به تیتر روزنامه‌ها تبدیل می‌شود. در غیر اینصورت مردم با تردید به حرف‌ها و برنامه‌ها گوش می‌دهند و چون آن را عملی هم نمی‌بینند، در دراز مدت کار برد و اثرگذاری آن هم از بین می‌رود. اینست که ما می‌گوئیم حالا که امکان رسیدن صدای شما به داخل کشور برایتان فراهم شده، این صدا و این امکان را دراختیار جنبش مردم بگذارید و جای خالی نشریات بسته شده را پرکنید.

خدابخشیان: در همین رابطه مطبوعات زنجیره‌ای و وابسته به حامیان و مجریان قتل‌های زنجیره‌ای، در ابتدا بـه خـاتمی توصیـه کردنـد مـانند "نلسون ماندلا" با سیاست خداحافظی کند! این توطئه‌ای که شما به آن اشاره کردید، در واقع از این مقطع شروع شد.

راه‌توده: درست می‌گوئید!
ما حتی اطلاع داریم که دارند این انصار حزب‌الله را به اشکال دیگری سازمان می‌دهند، تا اگر شرایط تغییر نکـرد و تحـولات دیگـری روی نـداد، بتوانند در آستانه انتخابات آینده ریاست جمهوری آنها را به میدان بیآورند، به بهانه حجاب، چادر، روسری، رژ لب، بـا ایجـاد رعـب و وحشـت در میـان اقشـار متوسط شهری آنها را بعنوان رای دهندگان به خاتمی از رفتن به پای صندوق‌های رای باز بدارند و خانه نشین کنند.
به این دلیل است که ما با صراحت می‌گوئیم: اگر ناامیدی از انتخابات و از خاتمی را در جامعه دامن بزنیم، عملا آب به آسیاب همین توطئه جبهـه مخالف اصلاحات ریخته‌ایم! به چپ زده‌ایم، اما خدمت به راست کرده‌ایم!

خدابخشیان: این چپ روی را خود من برای اولین بار از دهان شما در همان اولین گفتگوئی که با هم داشتیم و در رابطه با عطـاءالله مـهاجرانی شنیدم. فکر می‌کنم در باره سخنرانی خانم سیمین بهبهانی مطرح کردید؟

راه‌توده: بله! در همین رابطه بود. بعد ازانتخابات و تشکیل کابینه، آقای مهاجرانی ابتکار به خرج داده بـود و بـرای آشـتی هـنرمندان بـا دولـت و حکومت یک جلسه سخنرانی و شعرخوانی در یکی از سالن‌های وابسته به وزارت ارشاد اسلامی ترتیـب داده بـود. در حقیقـت اولیـن جنجـال پـیرامون آقـای مهاجرانی از همان موقع شروع شد. خانم بهبهانی، با همان احساس عمیق و شاعرانه‌ای که دارند، در سخنرانی خودشان مقداری شتاب به خرج داده و مسائلی را مطرح کرده بودند که به زعم ما چپ روی بود و توجه به توازن واقعی نیروها نداشت و بیشتر متاثر از فضای بعد از پیروزی آقـای خـاتمی درانتخابـات بـود. ایشان مسئله اعدام سعید سلطانپور را مطرح کرده بودند. برق سالن قطع شده بود و بقیه مسائل که حتما شما و شنوندگانتان به خاطر دارید. البتـه، بعـدا خـانم بهبهانی بسیار هوشیارانه این بی توجهی آن روز خودشان نسبت به توازن نیروها را اصلاح کردند و در جریان قتل‌های زنجیره‌ای که خطر واقعا جان ایشـان را هم تهدید می‌کرد با هوشیاری بسیار عمل کردند و ما هم واقعا و از صمیم قلب بابت گذشتن خطر از سر ایشان خوشحالیم. همان موقـع و درحالیکـه مـا هـم حرف و سخن بسیار داریم و از هر طرف خنجر در پهلویمان داریم بر خلاف بسیاری، این سخنرانی و برخورد را تندروی و چپ روی ارزیابی کردیم و در نشریه خودمان هم نوشتیم. سعید سلطانپور برای ما هم بسیار عزیز است، حتی در ارتباط‌های دوستانه و شخصی، که به سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ باز مـی‌گـردد و حتی همین حالا هم یادآوری آن برایم دشوار است. اما واقع بینی گاه حکم می‌کند که بغض را در گلو فرو بدهیم و دم بر نیآوریم. متاسفانه، به این دلیل که ما ماجرا را چپ روی ارزیابی کرده بودیم، از هر طرف به خاطر این ارزیابی به ما حمله شد اما گذشت روزگار نشان داد که ما واقع بینانه‌تر اوضاع را تشخیص داده بودیم.
خدابخشیان: شما اشاره به طرح موزائیکی کردن ایران کردید. با شتابی که برای مذاکره با دولـت عـراق توسـط دولـت خـاتمی شـد، ظـاهرا در حاکمیت جمهوری اسلامی و حداقل در دولت خاتمی هستند کسانی که این خطر را جدی گرفته‌اند! واقعا آنچه که در خاورمیانه شروع شده دامنه‌اش به ایـران هم خواهد کشید؟

راه‌توده: همینطور است که شما می‌گوئید. بنظر ما حتی سفر دبیر شورای امنیت ملی روسیه به ایران هـم در همیـن رابطـه بوده‌اسـت و احتمـالا اطلاعاتی در این زمینه دراختیار مقامات عالیرتبه ایران گذاشته شده‌است. آنها در این ماجرا بسیار حساس‌هستند، زیرا بخشی از تجاوز به ایران، دامـن زدن بـه جنگ داخلی در ایران و موزائیکی کردن ایران، استراتژی محاصره روسیه را در نظر دارد.

هیچ قدرت نظامی در کشورهائی مانند ایران قادر به مقابله نظامی با امریکا و ناتو نیست. یگانه قدرت مقابلـه بـا تجاوزهـا، اراده ملی و آگاهی توده‌های وسیع مردم حاضر در صحنه سیاسی کشوری نظیر ایران است. مخالفان تحولات و خاتمی ایـن اراده و آگاهی را می‌خواهند از بین ببرند و مردم را از صحنه خارج کنند!

ببینید! یک حساب سرانگشتی هم این پیش بینی را تائید می‌کند. افزایش غیر قابل تصور قیمت نفت، دلارهـا را در خلیـج فـارس و در کشـورهای نفت‌خیز جمع کرده و حالا امریکا و کنسرن‌های تسلیحاتی این کشور باید آنها را به امریکا و به بورس نیویورک برگردانند. یعنی جنگ راه بیاندازند، ویرانی بـه بار آورند، اسلحه بفروشند و سلاح‌های جدیدی را که بعد از بمباران یوگسلاوی اصلاح و مدرنیزه کرده‌اند امتحان کنند. جالب است که همین روزها صحبت از ورود ارتش امریکا به افغانستان برای پایان دادن به جنگ داخلی دراین کشور هم می‌شود، جنگی که خودشان آن را به مردم افغانستان تحمیل کردند. از طرف دیگر، امریکا از آینده روسیه بیمناک است و به هر قیمت می‌خواهد پایگاه‌های نظامی‌اش را در حوالی جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی مستقر کنـد و ضمنـا چین را هم در تیررس خود داشته باشد. کبریتی که در خاورمیانه زیر انبار پنبه کشیده شده، دامنه‌ای به این وسعت دارد. با کمال تاسف در داخل ایران، همیـن جریان مخالف اصلاحات می‌رود تا کارگزار این فاجعه و همسو با این سیاست امریکا در ایران بشود. مهمترین و در عیـن حـال خائنانـه‌ترین کـاری کـه فعـلا می‌کند تلاش برای حذف مردم از صحنه سیاسی کشور، نا امید ساختن آنها و تقویت امید به خارج است. هیچ قدرتی در حال حاضر در جهان قادر به مقابله بـا تسلیحات پیشرفته امریکا و ناتو نیست، مگر اراده و عزم آگاهانه مردم یک کشور برای ماندن در صحنه سیاسـی کشـورش و حمـایت از دولـت منتخبـش. در ایران، مخالفان تحولات همین قدرت را نشانه گرفته‌اند. اراده مردم را می‌خواهند بشکنند، آگاهی مردم را می‌خواهند سرکوب کنند و صحنه سیاسـی کشـور را می‌خواهند از وجود آنها پاک کنند. مگر همگامی با امریکا شاخ و دم دارد؟ مجریان این سیاست، بهترین کارگزاران طرح برژینسکی و دیگر طراحـان سیاسـت خارجی و نظامی امریکا در ایران هستند. آنها خوب می‌دانند که فضای کنونی جامعه ایران فضای جنگ نیست، اما با بـردن کشـور بـه طـرف فضـای نظـامی اهداف داخلی را دنبال می‌کنند و چون می‌دانند توان جنگ وجود ندارد از همین حالا خودشان را آماده دادن همه گونه امتیاز به امریکا و انگلیس کرده‌اند. حتی رئیس جمهورشان را هم یک رئیس جمهوری مشهور به متمایل به امریکا اعلام کرده‌اند.

وقتی می‌گوئیم فضای ایران امروز فضای جنگ نیست این یک واقعیت انکار ناپذیراست. این واقعیت برای آن آقایانی که برای مردم شمشیر تیز کرده‌اند تا گردن آنها را بزنند و یا امثال هاشمی رفسنجانی که وعده تکرار کشت و کشتار دهه ۶۰ را می‌دهد هم آشکاراست. بیرون کردن ارتش عراق جز با حمایت توده‌های میلیونی مردم ممکن نبود، ادامه جنگ هم جز از این طریق ممکن نبود. اتفاقا آنجا که مجبور به قبول آتش بس شدند ضعف در این جبهه بود. یعنی مردم دیگر فهمیده بودند جنگ بیهوده‌است و از آن حمایت نمی‌کردند. این را حتی هاشمی رفسنجانی هم در یکی از مصاحبه‌هایش که ما بزودی منتشر خواهیم کرد اعتراف کرده‌است. من نمی‌دانم در آن سال های اول جنگ شما در ایران بودید و یا نه، مردم دهها هزار دهها هزار هر روز به جماران می‌رفتند تا با آیت الله خمینی وداع کنند و با خواست دعای شهادت از وی به جبهه‌ها بروند. این حمایت توده‌ای امروز از اصلاحات است و علیه جنگ و نظامی شدن فضای کشور و علیه حاکمیتی که خودش معطرف به فساد، تبعیض و فقر همه گیر درجامعه‌است!

روی دیگر این توطئه، که مخالفان جنبش و تحولات و اصلاحات بشدت هم دنبال آن هستند، همان طرح "سایروس ونس" برای باصطلاح "اعتدال" است! طرحی که امریکا از آن حمایت می‌کند. بموجب این طرح اصلاحات باید از مسیر واقعی خود منحرف شده و موقعیت طرفداران برنامه تعدیل اقتصادی و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه تقویت شود.

امریکا و انگلیس خواهان دمکراسی در ایران نیستند و علیه آن توطئه می‌کنند!

ببینید، آقای خدابخشیان! با جنبش و تحولات و دشمنان و مخالفان آن شوخی نمی‌شود کرد. نه جنبش باید مخالفانش را دست کم بگیرد و نه مخالفان جنبش را دست کم می‌گیرند. این خیلی سادگی است اگر ما تصور کنیم امریکا، انگلیس و یا دیگر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری جهان طرفدار دمکراسی در ایران هستند. خیر! چنین تصوری یک خیال باطل است. همین طرح "سایروس ونس" که مدتی بعد از انتخاب شدن آقای خاتمی به ریاست جمهوری در کنفرانس نیویورک مطرح شد بهترین دلیل است. در داخل کشور هم مخالفان جنبش و اصلاحات آن را بدقت اجرا می‌کنند و منتظر حمایت‌های آشکار و عملی امریکا هم هستند. دلیل ما خیلی ساده‌است!

ما می‌گوئیم مردم ایران اگر آزادی داشته باشند، اگر بتوانند بر اقتصاد و سیاست خارجی نظارت داشته باشند، که دیگر نمی‌شود غارتش کرد! خوی دولت‌های بزرگ سرمایه داری هم که غارتگری است و یا به قول محترمانه و دیپلماتیکش تامین منافع است. ما نمی‌گوئیم نباید مناسبات سیاسی- اقتصادی برقرار باشد، می‌گوئیم همانقدر که غارتگران داخلی با آزادی مردم مخالفند، با آگاهی مردم مخالفند، با نظارت مردم بر اعمالشان مخالفند، همانطور هم غارتگران خارجی با این نظارت و آگاهی و آزادی مخالفند و آن را به سود خودشان نمی‌دانند. بنابراین مناسبات با همه کشورها ضروری است، اما به شرط آزادی و نظارت مردم و درجهت حفظ منافع ملی و استقلال کشور.

حالا برویم بر سر طرح آقای "**سایروس ونس**" وزیر اسبق خارجه امریکا. ایشان با کمال صراحت طرحی را ارائه می‌کند که دخالت در امور داخلی ایران است. البته، ظاهرا آن را در قالب یک تئوری و پیشنهاد و تحلیل مطرح می‌کند، اما در واقع تمایل امریکا را اعلام می‌کند. وزیر خارجه کنونی که نمی‌تواند این حرف را بزند وبگوید دولت امریکا چه می‌خواهد، این را می‌دهد وزیر اسبق خارجه در یک کنفرانس باصطلاح علمی در دانشگاه نیویورک بگوید. ایشان با صراحت می‌گوید و ما بارها هم این را در راه‌توده منتشر کرده‌ایم، که «**باید از میان طرفداران خاتمی در حکومت، نرم ترین و سازشکار ترین بخش آن را جدا کرد و با بخشی از جناح راست و مخالف اصلاحات پیوند زد و هر دو را هم به حمایت امریکا امیدوار کـرد.**» بحث هم بر سر طرفداران متزلزل خاتمی است و نه خود خاتمی. یعنی همین عبور از خاتمی که حالا جریان مخالف اصلاحات خودش سر زبان‌ها انداخته اما به گردن طرفداران خاتمی می‌اندازد! ببینید چطور این طرح را پیش می‌برند!

حالا ببنیم آنها که باید از میان طرفداران خاتمی حذف شوند چه جریاناتی هستند. امریکا و آقای سایروس ونس با آزادی چه جریانی مخالف است؟

بی شک آقای سایروس ونس طرفدار حذف سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چپ مذهبی و طرفداران اصلاحات انقلابی از میان طرفداران و حامیان آقای خاتمی است، والا طرفدار حذف آقای هاشمی رفسنجانی و یا امثال ایشان که نیست. سایروس ونس با آزادی این سازمان و این طیف مخالف است، طیفی که نوک پیکان اصلاح طلبان حکومتی می‌باشد، در صحنه‌است و حرف و سخنش شبیه همان تعریفی است که یوسفی اشکوری از اصلاحات ارائه داده و من در ابتدای این گفتگو برایتان خواندم.

حالا شما نگاه کنید به تحولات و رویدادهای ایران. بیش از هر جریانی در سه سال گذشته دفتر تحکیم وحدت و همین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی زیر بمباران توطئه و یورش بوده‌اند. این همکاری با امریکا و سایروس ونس نیست؟ حالا بی وقفه گروه و سازمان دانشجوئی درست می‌کنند و به دیدار رهبر و رئیس مجمع تشخیص مصلحت می‌برند، به دیدار رئیس مجلس می‌برند! خلاصه انواع این نوع توطئه‌ها. شما نگاه کنید یک کلمه‌ای این آقای آغاجری در دانشگاه گفته و اسم مارکس را هم آورده. اصلا حرف مارکسیستی هم نزده و تازه مدعی شده که مارکس هم خوب نفهمیده! این را کرده‌اند پیراهن عثمان. تا حالا چند بار خود آغاجری توضیح داده که متن دقیق گفته‌هایم اینست، اما آنها که به عوامفریبی عادت کرده‌اند ول کن نیستند. آیت‌الله یزدی در نماز جمعه این را می‌گوید، آیت‌الله جنتی گفته، ناطق نوری در سفر به مازندران گفته. اینها خودشان هم می‌دانند که جمله آغاجری یک چیز دیگری است و روزنامه کیهان آن را تحریف کرده و چاپ کرده، اما برای تحقق اهداف "سایروس ونس" از این سوژه دست بردار نیستند. مارکس در یک جائی و در توضیح خرافات و ارتجاع مذهبی گفته مذهبی حکومتی و ارتجاعی نقش افیون را برای توده‌های مردم ایفاء می‌کند. هاشم آغاجری که یک پایش را هم در جنگ با عراق از دست داده، در اشاره به خود همین آقایان گفته « **مارکس نیمی از حقیقت را فهمیده و گفته، آن مذهبی افیون توده‌هاست که به قدرت حکومتی و ثروت متکی است و تبدیل به مافیای اقتصادی- حکومتی شده !**». حالا این حرف را دهها بار آیت‌الله مطهری و علی شریعتی و دیگران و دیگران هم گفته‌اند، حتی خود آیت‌الله خمینی هم با تفکیک بین دو اسلام امریکائی و اسلام انقلابی و یا اسلام مستضعفین و اسلام مستکبرین همین تعریف را به زبان دیگری کرده، اما اینجا چون آغاجری اسم مارکس را آورده آقایان او را مارکسیست معرفی کرده و ول کن هم نیستند. خنده دار است که در کرمانشاه جلوی سخنرانی محسن آرمین، نایب رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس ششم را گرفته‌اند به این بهانه که عضو آن سازمانی است که آغاجری هم عضو آنست!

در نتیجه می‌بینید که "درد" سایروس ونس همان "درد"ی است که آیت‌الله یزدی، ناطق نوری، حسین شریعتمداری و بقیه مخالفان اصلاحات انقلابی دارند. نمی‌گویند با محسن آرمین مخالفند و از سخنرانی‌اش جلوگیری کرده‌اند چون گفته ۲ هزار هکتار زمین به حسین شریعتمداری داده شده و باید جلوی رانت خواری مافیای اقتصادی گرفته شود، نمی‌گویند آقای آرمین چون گفته حجت‌الاسلام علیزاده رئیس کل دادگستری مرکز زمین‌های کشاورزان

سرخس را تصاحب کرده و مجلس سوم هم تحقیق کرده و این را تائید کرده، بلکه می‌روند می‌گویند چون آغاجری اسم مارکس را آورده مارکسیست است و محسن آرمین هم در همان سازمانی عضو است که آغاجری عضو است.

البته، مردم ایران در این ۲۰ سال از این توطئه‌ها زیاد دیده‌اند و بازهم خواهند دید. از اول انقلاب تا حالا وضع همین بوده، سر طرح برنج، سر طرح بازرگانی خارجی، سر طرح واگذاری اراضی مزروعی و انواع طرح‌های دیگر هم همین بساط بود. آقایان موتلفه و روحانیون مرتجع حتی جلوی آیت‌الله خمینی در این زمینه‌ها ایستادند و نامه علیه او پخش کردند و گفتند زیر عمامه‌اش علامت داس و چکش است. همه دعوا سر منافع است، سر دفاع از منافع طبقاتی است. دعوای کوچکی هم نیست!

می‌خواستم برایتان بگویم، که طرح سایروس ونس را چگونه دارند در ایران پیش می‌برند. پیش ازانتخابات همین آقای لاریجانی رفته بود انگلستان و در ملاقات با نیک براون انگلیسی که حالا سفیر انگلستان درایران شده از او طلب کمک کرده بود تا جلوی پیروزی خاتمی را بگیرد. گفته بود اگر خاتمی سر کار بیآید اشغال کنندگان سفارت امریکا سر کار خواهند آمد، او چپ است! یک بار دیگر آن مذاکرات را به نقل از مطبوعات وقت داخل کشور بخوانید و برای شنوندگانتان هم بخوانید تا کسی احیانا یادش نرود چه کسی طرفدار چه چیزی بوده و هست و چه کرده و می‌کند. این خیلی اهمیت دارد. ما نباید اجازه بدهیم رویدادها و اخبار گذشته از نظرمان دور بماند. باید به هر مناسبت آنها را تکرار کرد تا پیوند حوادث حفظ شود.

ما در آینده شاهد تشدید حملات به اعضای این سازمان و خود این سازمان هم خواهیم بود. طرفداران باصطلاح "اعتدال در اصلاحات" که یک سرش به آیت‌الله مهدوی کنی وصل شده و سر دیگرش به هاشمی رفسنجانی، در پی تحقق خواست "سایروس‌ونس" و جلب اعتماد امریکا هستند. موتلفه‌ای ها هم می‌کوشند این اعتدال را با اجرای وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی برای قتل‌عام اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیاده کنند. سخنرانی آغاجری را هم فعلا بعنوان یک دستآویز پیدا کرده‌اند. آقای لاریجانی هم که رفت در انگلستان ملاقات محرمانه کرد، همین را به نیک براون گفت. گفت که اگر خاتمی سر کار بیآید امثال محسن آرمین، هاشم آغاجری، عباس عبدی و اشغال کنندگان سفارت امریکا سر کار خواهند آمد، کمک کنید که او نشود، ناطق نوری رئیس جمهور بشود. ایشان اگر بیآید ما ایران را عضو پیمان تجارت جهانی می‌کنیم، ما برنامه تعدیل اقتصادی را دنبال می‌کنیم.

همین حرف‌ها را لاریجانی گفته بود. این خیلی مهم است که شما هر چند وقت یکبار، در میان تحلیل‌ها و در ارتباط با رویدادها، این اخبار را برای شنوندگانتان تکرار کنید. این تکرار هیچ ایرادی ندارد که هیچ، بلکه خیلی هم سود دارد! سودش برای جنبش و در خدمت آگاهی مردم است.

خدابخشیان: یعنی همین کاری که شما می‌کنید و طرح سایروس ونس، وصیت‌نامه لاجوردی، مذاکرات لاریجانی، مرگ احمد خمینی و امثال این خبرها را هر چند وقت یکبار تکرار می‌کنید و زنده نگه میدارید!

راه‌توده: همینطور است! وقتی شما مغز مذاکرات لاریجانی با انگلیس‌ها و نیک براون را درآوردید و مدام در برابر خودتان داشتید، وقتی مغز کلام سایروس ونس را در آوردید و جلویتان گذاشتید، آنوقت می‌بینید که آنچه در داخل کشور می‌گذرد و بصورت حکم ارتداد برای یوسفی اشکوری ظاهر می‌شود، در حقیقت دنبال همان حرف‌های لاریجانی در انگلستان، در پی تحقق همان طرح سایروس ونس و همان وصیتنامه لاجوردی و همان مذاکرات حبیب‌الله عسگراولادی و آیت‌الله یزدی با روحانیون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم است، که در ابعاد مختلف دارد دنبال می‌شود و دمکراسی و جنبش ایران را تهدید می‌کند. شما می‌دانید که همین آقای عسگراولادی و آیت‌الله یزدی وقتی می‌خواستند ناطق نوری را رئیس جمهوری کنند رفتند قم و به رهبران جامعه مدرسین حوزه قم گفتند "**اگر میرحسین موسوی بیآید اقتصاد ما خراب می‌شود!**" آن موقع هنوز خاتمی مطرح نبود، بلکه میرحسین موسوی برای ریاست جمهوری مطرح بود. این اقتصادی که می‌ترسیدند با آمدن میرحسین موسوی خراب شود چه اقتصادی بود؟ مگر غیر همین بود که حالا رهبر اسمش را گذاشته "تبعیض، فقر، فساد". اینها حاصل اقتصاد آقایان است دیگر! اینها دنبال جلوگیری از خراب نشدن همان اقتصاداند. اقتصادی که می‌ترسیدند اگر میرحسین موسوی بیآید خراب شود! یعنی توزیع داخلی و تجارت خارجی را از دستشان بگیرند، رانت خواری جلویش گرفته شود، بنیادها زیر کنترل دولت قرار بگیرد، واردات محدود شود، بهزاد نبوی را بگذارند سر صنایع تا چرخ زنگ زده تولید ملی راه بیفتند!

خدابخشیان: یعنی همان طرح سایروس ونس که تند روهای چپ و تند روهای راست را کنار بگذارید!

راه‌توده: ما زیر بار این تعریف نمی‌رویم. جناح راست تند رو و کند رو ندارد. این یک جریان اقتصادی است، نه دو جریان اقتصادی! یک مافیای اقتصادی است، نه دو مافیای اقتصادی. زیر بار این حقه بازی دو جریان "تندرو" و "کندرو" در جناح باصطلاح "راست" نباید رفت. البته اگر منظور از تند روها همین اوباشی باشند که قتل می‌کنند، حادثه خرم‌آباد را می‌آفرینند، به خوابگاه دانشجویان حمله می‌کنند، قبلا در زندان شکنجه می‌کرده‌اند و حالا رهبر حزب الله شده‌اند، عبدالله نوری را کتک زده‌اند و منظور از "کندرو"ی این باشد که گفته شود در جناح مخالف اصلاحات هم کسانی هستند که عاقلانه تر ممکن است فکر کنند و دور اندیش‌تر باشند، خوب این حرف را می‌شود قبول کرد، اما در باره انصار حزب‌الله و این دار و دسته‌های اوباش و باصطلاح لباس‌شخصی‌ها، اصلا ما چنین تعبیری را قبول نداریم. اتفاقا این اوباش را سازمان داده‌اند که بگویند ما این تندروهای خودمان را کنار می‌گذاریم به شرطی که شما هم چپ مذهبی را کنار بگذارید. این را می‌توانیم درک کنیم و بپذیریم. اینها مشتی چاقو کش، قمه کش، چماقدار، راهزن، تیغ زن، از دیوار خانه مردم بالا برو، دزد ناموس مردم و جانی‌اند که پول می‌گیرند. ما شنیده‌ایم که فتوکپی چک ۸ میلیونی ناطق نوری به سردسته حمله کنندگان به تجمع دفتر تحکیم وحدت در خرم آباد ضمیمه پرونده خرم آباد است. اینها را برای این نوع عملیات سازمان داده‌اند و بعد هم اگر شکست خوردند و از صحنه سیاسی حذف شدند، این اوباش هم پراکنده می‌شوند و اگر توانستند جنبش را سرکوب کنند و قدرت را قبضه کنند، به سردسته‌های آنها یک چیزی می‌دهند و مرخصشان می‌کنند. پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد هم همین وضع بود. امثال "امیر موبور" که یک چاقو کش حرفه‌ای تهران بود برای رهبری همینگونه اوباش به خدمت گرفته شده بودند. بعد ازکودتا عده‌ای از اینها معتاد شدند و گوشه خیابان نشستند، مثل "امیر موبور"، که بعد از کودتا پشت مسجد سپهسالار می‌نشست و گدائی می‌کرد، و یا زورخانه‌ای را دراختیارشان گذاشتند و یا در بعضی ادارات نگهبان شدند و یا مامور تاسیسات شدند و در سالگردهای کودتا و جشن چهارم آبان و اینطور مراسم مسئول چراغانی و طاق نصرت بستن در شهر شدند. در مورد این اوباش سازمان یافته توسط مافیای اقتصادی و موتلفه اسلامی هم اگر آنها مسلط شدند و دیگر به این دارو دسته‌ها احتیاج نداشتند، رهبرانشان را یا خادم مسجد می‌کنند و یا آفتابه دار امامزاده ها و بقیه‌شان را هم معتاد و آواره. این شکافی که در همین جمع اتفاق افتاده و امثال امیرابراهیمی و مظفری از آن بیرون زده‌اند، نه تنها این برداشت ما را ازاین دارو دسته‌ها تایید می‌کند، بلکه

نشان می‌دهد که اگر چند نفری هم از قماش آن اوباش نباشند، خود به خود حذف می‌شوند و یا حذفشان خواهند کرد تا در آینده اوباش یکدست را دراختیار داشته باشند و امثال امیرابراهیمی پیدا نشوند. الان هم سرگرم همین کار و همین سازماندهی جدید هستند. شما می‌دانید که این امیرابراهیمی دانشجوی سینما بوده، خانواده‌اش خانواده محترمی‌است. مادرش سرهنگ نیروهای انتظامی‌است و پدرش هم خلبان باز نشسته نیروی هوائی است، مذهبی هم هستند. این جوان بتدریج دیده و فهمیده که همکارانش در انصار حزب‌الله مذهبی نیستند، بلکه جانی حرفه‌ای‌اند، دزدند! بسیج کدام است، تند روی جناح راست کدام است؟ زیر بار این حرف‌ها نباید رفت. اینها آلت دست عسگراولادی‌اند، جیره بگیر محسن رفیقدوست‌اند، فرمانبر احمد ناطق نوری، برادر علی‌اکبر ناطق نوری‌اند. در همین خرم آباد، خانمی که در آنجا بوده و صحنه‌های حمله به دانشجویان را از نزدیک دیده، یکجائی نقل کرده که با سردسته این اوباش در سالن برگزاری ارودی تحکیم وحدت دهان به دهان شده، یعنی وقتی دیده دختری را روی زمین انداخته‌اند و نیمه لخت کتک می‌زنند جلو می‌رود و آنها را دعوت به مسلمان و رعایت عفت اسلامی می‌کند. فحش‌هائی را از دهان سردسته اوباش حمله کننده به دفتر تحکیم وحدت شنیده و در ضبط صوت کوچکش ضبط هم کرده که من هرگز به خودم جسارت تکرار آن را نمی‌دهم. اینها مسلمانند؟ و جناح تندروی روحانیت مبارزند؟ این شوخی است! اینها اوباشند، اینها شجره‌شان به همان امیر موبور، امیربوکائی، سیروس درویش و دیگر لات‌های پیش از ۲۸ مرداد باز می‌گردد. خوشبختانه شما در کنار خودتان در رادیوتان کسانی را دارید که سوابق سیاسی قدیمی دارند، سال‌های ۳۰ در جریان مبارزات بوده‌اند، حتما این همکاران شما این ماجراها و نقش این افراد را در آن سال‌ها بخاطر دارند.

بنابراین ما این اوباش را تندروهای جناح راست نمی‌شناسیم، بلکه مزد بگیران و اوباش سازمان یافته در اختیار آقایان تجار بزرگ و غارتگرانی می‌دانیم که هزار فامیل نامیده می‌شوند. در همین اعترافات فرشاد امیر ابراهیمی هم بدقت این مسئله عنوان شده و شرح شخصیت و عملیات آنها داده شده‌است. هر کس این اعترافات را بخواند می‌فهمد در باره این اوباش چه می‌گوئیم. مثلا کیانوش مظفری را که از گروه اوباش جدا شده بود و اعتراف کرده بود، بردند مشهد و معتادش کردند و در جریان حمله به کوی دانشگاه هم بطرفش تیراندازی کردند تا کلکش را بکنند. من به شما توصیه می‌کنم، این اعترافات فرشاد امیر ابراهیمی را بدقت خلاصه برداری کنید و برای شنوندگانتان نه فقط بخوانید بلکه تحلیل و تفسیر کنید. روی شبکه ایران ببرید. این یکی از معتبرترین اسنادی است که طی سه سال گذشته در جمهوری اسلامی فاش شده، آنقدر معتبر است که حتی خود مقامات قضائی هم جرات نکردند دادگاهش را علنی کنند، همه کسانی هم که در مجلس، در کمیسیون تحقیق، در وزارت کشور، وکلای پرونده حمله به کوی دانشگاه، وقتی در باره این نوار و اعترافات ابراهیمی اظهار نظر کرده‌اند، به نوعی آن را تایید کرده‌اند. اسامی خیلی از آقایانی که اکبر گنجی آنها را عالیجنابان خاکستری می‌نامید در این اعترافات آمده‌است.

آقای خدابخشیان! ما می‌گوئیم از آن امکان رادیوئی خودتان استفاده کنید و به مردم بگوئید که رئیس بازرسی کل کشور، حجت‌الاسلام رئیسی یکی از سه قاضی شرعی است که هزاران زندانی سیاسی را قتل‌عام کردند. چطور ممکن است یک چنین شخصیتی در باره حوادث خرم آباد گزارشی غیر از آنچه تهیه کرد، تهیه کند؟ خوب معلوم است که طرف اوباش را می‌گیرد و مردم و دانشجویان را محکوم می‌کند. در باره همین آقای رئیسی، آیت‌الله منتظری در یکی از نامه‌های تاریخی‌اش به آیت الله خمینی و در اعتراض به قتل‌عام زندانیان سیاسی می‌نویسد که این آقای رئیسی، – مشخصا اسم این آدم را می‌برد– و علی رازینی که شما بعنوان حاکم شرع به زندان‌ها فرستاده‌اید، اینها صلاحیت قضاوت شرعی ندارند.

آیت‌الله منتظری در نامه‌اش اضافه می‌کند، که حتی آقای موسوی اردبیلی هم (رئیس قوه قضائیه آن وقت) می‌گوید که این آقایان صلاحیت قضاوت ندارند. حالا همین آقای رازینی دادگاه ویژه روحانیت را اداره می‌کند، فکر می‌کنید برای یوسفی اشکوری کف خواهد زد؟

خدابخشیان: من تصور می‌کنم بعد از پایان هر گفتگوئی با شما، شنوندگان ما ساعت‌ها به مطالبی که مطرح می‌کنید می‌اندیشند. بازخواهیم گشت و این گفتگوها را ادامه خواهیم داد.

راه‌توده: مطالبی که از زبان و دهان بنده می‌شنوید، همان مطالبی است که در داخل کشور وجود دارد و من به شما و دیگر مسئولین و برنامه سازان رادیوی شما، درحد وظیفه ملی خودم و همکارانم توصیه می‌کنم ریشه‌های رویدادهای ایران را کاوش کنید. آنچه که امروز در جمهوری اسلامی روی می‌دهد، سابقه دارد، ریشه دارد، ریشه‌ای ۲۰ ساله دارد. باید رفت به عقب، کنکاش کرد، گرد و غبارها را کنار زد و به یاد مردم آورد که چه گذشته‌است و آنچه امروز می‌گذرد ریشه‌هایش کجاست؟ شخصیت‌ها در گذشته چه نقشی داشته‌اند و امروز چه نقشی دارند. ریشه حوادث امروز به زندان‌ها باز می‌گردد، در آنجا رشد کرده و حالا قوه قضائیه را قبضه کرده، تبدیل به تیم‌های ترور و تیم‌های صادر کننده احکام ارتداد برای قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای شده و حالا هم می‌خواهد برای اشکوری حکم ارتداد صادر کند. در باره خراسان و نقش آقای واعظ طبسی در جمهوری اسلامی برای مردم توضیح بدهید، افشاگری کنید. این کمک به جنبش است. شما نگاه کنید، هر حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد ویا هر تصمیم مهمی که علیه مردم و جنبش گرفته می‌شود، ابتدا رایزنی‌هایش درمشهد و با واعظ صورت می‌گیرد. الان چند سال‌است می‌خواهند استان خراسان را به چند استان تقسیم کنند، حتی در مجلس پنجم هم این طرح از طرف دولت برده شد و چند بار هم در دستور مجلس قرار گرفت، نتوانستند. مسئولین وزارت کشور رفتند پیش واعظ طبسی، نمایندگان خراسان در مجلس پنجم خدمت ایشان رسیدند، ناطق نوری رئیس مجلس رفت خراسان و با ایشان رایزنی کرد؛ بالاخره هم خراسان تقسیم نشد و مجلس پنجم هم دوره‌اش تمام شد. اینها را باید گفت وتکرار کرد. ما تنها شخصیتی را که در آن سو دیدیم و خواندیم که اخیرا در باره واعظ طبسی صحبت کرده و مطلبی نوشته، آقای داریوش همایون است، که اخیرا در یک مقاله‌ای و یا سخنرانی نوشته و یا گفته که واعظ طبسی آدم استخدام می‌کند و برای آدم کشی به خارج می‌فرستد. این برای شروع خوب‌است، اما کافی نیست. ما یقین داریم که درهمان امریکا اطلاعات زیادی در باره نقش واعظ طبسی و ارتباطهایش با انگلستان در زمان شاه وجود دارد. اینها را باید افشاء کرد و حتما هم وابستگی‌ها و امکانات وسیع اقتصادی اینها را باید به مردم گفت. اینها را باید گفت تا وقتی رهبر می‌گوید تبعیض و فقر و فساد باید از بین برود، مردم سئوال کنند پس چرا طبسی سر جایش نشسته‌است و دو تا روزنامه و ماهنامه هم منتشر می‌کند؟ منظورم روزنامه "قدس" است که با پول آستانقدس رضوی منتشر می‌شود و سخنگوی آقای طبسی است و بشدت علیه مطبوعات، جنبش و دولت خاتمی تبلیغ و تحریک می‌کند و هفته‌نامه "حرم" که بولتن اختصاصی بازدیدها و دیدارها و فعالیت‌های آیت‌الله طبسی است و با بهترین چاپ افست و عکس‌های رنگی ایشان منتشر می‌شود.

حرف ما اینهاست!

خدابخشیان: باز می‌گردیم و باز هم پای این حرف‌ها می‌نشینیم!

راه‌توده: از حوصله‌ای که شما و شنوندگانتان برای شنیدن نظرات ما کردید سپاسگزارم!